

تحریری نوین از حضور اسلام در ایران

اسلام و ایران

مذهب و ملیت ایرانی

نوشته: دکتر محمود رضا افتخارزاده



New writing history of Islamic Iran

ISLAM & IRAN

Religion and Nationality

2

by:

M.R. Eftekharzadeh



تلفن: ۶۴۰۰۹۲۴

ISBN 964-5952-35-2



9 789645 195235

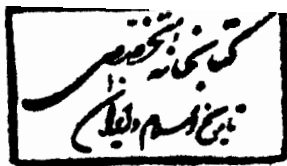
اسلام و ایران

مذهب و ملیت ایرانی



نوشته: دکتر محمود رضا افتخارزاده

کتابخانه
ایران
۱
۶
۱۵

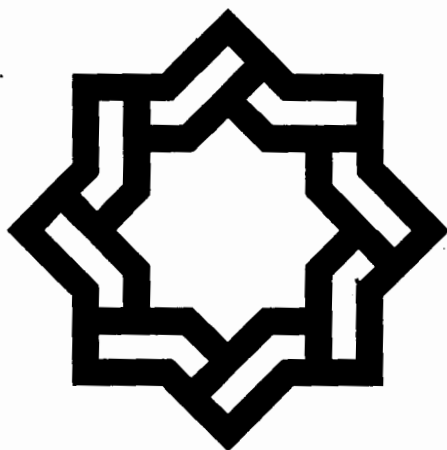


تحریری نوین از حضور اسلام در ایران

اسلام و ایران

مذهب و ملیت ایرانی

نوشته: دکتر محمود رضا افتخارزاده



افتخارزاده، محمود، ۱۳۳۳ -
اسلام و ایران: مذهب و ملیت ایرانی/ نوشته
محمود رضا افتخارزاده - [تهران]: رسالت قلم،
۱۳۷۷.

۲۷۰ ص.

ISBN 964-5952-58-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی
پیش از انتشار).

بالای عنوان: تحریری نوین از حضور اسلام در
ایران.

م. ع. به انگلیسی: M. R. Eftekharzadeh.
Islam and Iran: religion and nationality.
کتابنامه: ص. [۲۶۱] - ۲۷۰؛ همچنین به صورت
زیرنویس.

۱. اسلام -- ایران -- تاریخ. ۲. ایران -- آداب
و رسوم دینی. ۳. ایرانیان -- هویت. ۴. ایران --
تاریخ -- پیش از اسلام. الف عنوان.

۲۹۷/۹۱۶۵۵

BP۱۵/۴/الف۱۶۵۵

۷۷-۱۰۵۰۶م



تلفن: ۶۴۰۰۹۲۴

اسلام و ایران

مذهب و ملیت ایرانی

نوشته: دکتر محمود رضا افتخارزاده

ناشر: انتشارات رسالت قلم.

طرح جلد: احمد هدی

تعداد: ۳۳۰۰ جلد

لیتوگرافی و چاپ جلد: سیحون

چاپ و صحافی: پژمان

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۷

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

بهاء: ۱۲۰۰۰ ریال

ISBN 964-5952-35-2

شابک: ۹۶۴-۵۹۵۲-۳۵-۲

فهرست مطالب

سخنی با خواننده

(۷-۹)

- ۱ -

نگاهی به دوران تاریخی باستان

(۱۳-۷۵)

- | | |
|-------|-------------------------------------|
| ۱۳-۲۴ | ۱- ساختار اشرافی تاریخ ایران باستان |
| ۲۴-۴۰ | ۲- رستاخیز آیینی ساسانی |
| ۴۱-۴۵ | ۳- مبانی قدرت روحانیت مزدیسنا |
| ۴۵-۴۷ | ۴- تشکیلات، سازمان، عناوین |
| ۴۸-۵۰ | ۵- شرح وظایف |
| ۵۰-۶۱ | ۶- اجرای آداب و احکام آیینی |
| ۶۱-۶۹ | ۷- حوزه‌های فقهی روزگار ساسانی |
| ۶۹-۷۵ | ۸- فرجام حکومت موبد شاهی |

- ۲ -

اسلام و ایران

(۷۹-۱۳۳)

- | | |
|---------|--------------------------|
| ۷۹-۹۷ | ۱- نگاهی به اسلام نخستین |
| ۹۸-۱۰۷ | ۲- اسلام تاریخی |
| ۱۰۸-۱۰۹ | ۳- اسلام در ایران |

- ۴- اسلامی که ایران در دوره حیات رسول با آن آشنا شد ۱۱۴- ۱۰۹
 ۵- اسلامی که با عربها به ایران آمد ۱۱۹- ۱۱۵
 ۶- اسلامی که در ایران ماند ۱۳۳- ۱۲۰

- ۳ -

مبانی و عناصر هویت ملی

(۲۳۳- ۱۳۷)

- اشاره ۱۴۱- ۱۳۷
 ۱- عاشورا ۱۶۲- ۱۴۲
 ۲- سنن ایرانی سوگواری ۱۶۹- ۱۶۲
 ۳- تعزیه ۱۷۹- ۱۷۰
 ۴- نوروز ۲۰۴- ۱۸۰
 ۵- آداب و اعمال و ادعیه نوروزی ۲۰۸- ۲۰۴
 ۶- هدیه‌های نوروزی ۲۰۹- ۲۰۸
 ۷- اعتبار شرعی توقیت نوروز ۲۱۳- ۲۱۰
 ۸- فضایل نوروز ۲۱۴- ۲۱۳
 ۹- پیشوایی و شهریاری ۲۳۳- ۲۲۵



فهرست اعلام

(۲۵۹- ۲۳۵)

کتاب نامه

(۲۷۰- ۲۶۱)



سخنی با خواننده

به نام خداوند جان و خرد

سخنی با خواننده

چگونگی حضور اسلام در ایران همواره در تاریخ ایران پس از اسلام از سوی شعبیان به گونه‌ای مطرح بوده که پاسخ‌های خلاف واقع و یا توجیهات بی‌اساس زمان خود را داشته است.^۱

این پرسش‌ها در سده معاصر خورشیدی به ویژه از دهه چهل که نقطه اوج روند باستان‌گرایی بود، و از آن پس در این دو دهه اخیر این گونه مطرح شده و می‌شود که: «چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند»^۲ و «چرا و چگونه مردم ایران اسلام را پذیرفتند»^۳. پرسندگان این پرسش‌ها نشان داده‌اند که خود نمی‌دانند و پاسخی ندارند و به دلیل همین نادانی شعار می‌دهند که «اسلام با فرهنگ و ملیت ایرانی در تضاد است»^۴ و یا «اسلام در هویت ملی و فرهنگ ایرانی جایی ندارد»^۵.

۱-ن.ک: شعبیه ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰.

۲-ن.ک: آناهیتا ۳۴۲. + همین کتاب، فصل اول.

۳-ن.ک: همین کتاب، فصل اول و دوم.

۴-ن.ک: همین کتاب، فصل دوم.

۵-ن.ک: همین کتاب، فصل دوم.



این یاوه‌ها که علاوه بر نادانی، ناشی از انفعال و یأس سیاسی فلسفی، فکری فرهنگی نیز هست در این دو دهه اخیر اوج تازه‌ای گرفته و می‌کوشد تا با بهره‌گیری از زمانه مساعد و زمینه مناسب در جامعه ایرانی مخاطبانی بیابد.

مسئله دیگر که آن نیز ریشه در تاریخ ایران و پیشینه در سده معاصر به ویژه دهه چهل و از آن پس در این دو دهه اخیر دارد ناخرسندی روشن‌فکران لائیک، ناسیونالیست و باستان‌گرای ایرانی، از فضای آیینی و واقعیت سیاسی اجتماعی ایران معاصر است که جاهلانه کوشیده و می‌کوشند تا این فضای آیینی و پیشوایی شهریاری خالص ایرانی را فرایند آیین و فرهنگ سامی نشان دهند و آن را دستاویزی در ستیز با اسلام نمایند. به ویژه که صحنه را خالی و فضا را سرشار از سکوت و آب را گل‌آلود دیده‌اند. به همین دلیل به پیروی از اسلاف شعوبی، جعبه هفت رنگ شهر فرنگ را به دست گرفته از این سو و آن سوی مرزها تصاویری حسرت انگیز از گذشته دور و نزدیک به چشم و دل دردمند رعایا می‌کشند که شاید برخی از عوام را با این شعبده‌بازی‌ها مسحور کنند.

برای پاسخ به این پرسش‌ها و ارزیابی این شعارها و رجزها، از ژرفای کلامی سیاسی تاریخ ایران باستان پژوهشی گسترده آغاز شد که نتیجه آن سه کتاب است: کتاب نخست با نام: ایران؛ آیین و فرهنگ نوشته شد که کوشیده تا حقیقت و واقعیت همه جانبه آیینی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی ایران باستان را از آغاز تا پایان ساسانیان بر اساس اوستای موجود نشان دهد.

کتاب دوم با نام: اسلام و ایران؛ مذهب و ملیت ایرانی نوشته شد که می‌کوشد تا ضمن پاسخ به پرسش‌های مربوطه، حقیقت مظلوم و مکتوم و مخدوش را از زندان اتهام تاریخ و تجربه و واقعیت تبرئه کند و نشان دهد که چگونه اسلام نه تنها بخشی بلکه سازنده هویت و فرهنگ ملی ایران است و موضوع مورد اعتراض و انتقاد رءشن‌فکران ایرانی عناصر خالص ایرانی است و نه سامی و اسلامی چرا که این خلُق و نحوی متصَلب ایرانی است که با تجلیات متعالی روح و روان ایرانی ناسازگار است.



بنابراین ستیز روشن‌فکران لائیک و ناسیونالیست ایرانی با اسلام از روی نادانی است.

کتاب سوم با نام: شعوبیه؛ ناسیونالیسم ایرانی نوشته شد که پیش از این دو جلد، چاپ شد^۱ و در آن رندی و نبوغ اشرافیت سیاسی ایرانی در استحاله و تحریف ایران و اسلام نشان داده شده و در واقع تفسیری است از این سخن رندانه سازنده دساتیر که «چون هزار سال تازی آیین را گذرد، چنان شود آن آیین از جدایی‌ها که اگر به آیین‌گر نمایند ندانش»^۲.

این سه کتاب در مجموع می‌تواند راه‌گشای شناخت فرهنگ و هویت ایران و ایرانی باشد و حقیقت انسانی و واقعیت تاریخی اسلام را در ایران نشان دهد و پاسخ‌گوی همه پرسش‌های گذشته و حال و آینده باشد.

محمود رضا افتخارزاده

تهران

۲۳ شهریور ماه ۱۳۷۷ خورشیدی

۱-ن.ک: کتاب‌نامه.

۲-ن.ک: شعوبیه ۳۴۰.



نگاهی نکته یاب به:

دورانِ تاریخی ایران باستان

«چرا ایران، آیین جدید را پذیرفت؟»

«چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟»

اشاره!

اشرافیت تاریخی ایران باستان، تاریخی اشرافی قومی از خود به یادگار گذاشته است. میراث آیینی باستان که با خاطره کهن قومی درآمیخته تاریخ اشرافیت فطری و فکری قوم نخبه ایرانی است. این میراث مرهونِ همتِ اشرافیت پارسی آریایی است که صدر و ذیل دوران تاریخی را تشکیل داده است. قومی که در روزگار بلند تنازع بقای قبایل آریایی کوشید تا همواره قوم غالب و فاتح باشد و سرانجام پاسدار خاطره قومی کهن و بنیانگذار تاریخ ایران باستان گردید. همین قوم بود که دوران بلند آریایی پیش از زرتشت را تطهیر و تعدیل و تقدیس کرد و آغاز و انجام تاریخ آریایی را مدون ساخت و در میراث دینی جاودانه نمود. اشرافیت پارسی پیشینه و تبار خویش را به قبایل قوی و غالب دوران تنازع بقای آریایی و سپس به نخبگان شریف پیشدادی و کیانی رساند که همه مهبط فره ایزدی و ایرانی و کیانی و دارای شرافت فطری و فکری بوده‌اند. و این همه در دوران بلند سیادت سیاسی آیینی این قوم صورت گرفت. بدین سان اشرافیت ایرانی، تاریخی شریف و لطیف و روحانی و معنوی از خود بر جای هشت. در این میراث، مشخصاً از قبایل آریایی رقیب یاد شده که نخست در روزگار بلند تنازع بقا بر سر قدرت و ثروت و قلمرو قبیله از دریای خون گذشته‌اند، فصلی بلند که در میراث دینی و در پی تطهیر و تعدیل و تقدیس، از آن به نبرد بر سر فره ایزدی و



ایرانی و کیانی یاد شده است و سپس در دوران نهضت زرتشت در دفاع از هویت قومی و میراث معنوی آریایی خویش با آن در ستیز خونبار بوده‌اند.

قبایل خیون و دانو و تور برجسته‌ترین رقبای آریایی دوران بلند پیش و پس از زرتشت بوده‌اند که حضور تاریخی خود را تا پایان روزگار باستان حفظ کرده بودند. از میان این قبایل، قبیله آریایی تور^۱ برجسته‌ترین است؛ قبیله‌ای پر شاخ و برگ و نیرومند که بر بخش بزرگی از فلات ائیرین گسترده بود و از روزگاران کوچ تا پگاه استقرار و آغاز تنازع بقا همواره با قبایل آریایی این سوی جیحون در ستیزی خونبار و بی‌امان بود.

۱- تور = Tura، توئیریه = Tuirya به گونه صفت در اوستا به کار رفته است و به معنای دلیر و پهلوان می‌باشد و نام قبیله آریایی تور است. پسر فریدون نیز تور نام داشت. شادروان استاد پورداود می‌گوید: واژه تور مانند آریا از نامهای ویژه ایرانیان بوده در اوستا نام دو خاندان پارسا که تور نام داشته‌اند به یادگار مانده است. ن. ک: یشتها ۱۱۳/۲۶/۹۳/۲، ۱۲۳. واژه توران مانند گیلان واژه‌ای پهلوی است: تور + ان، گیل + ان = توران و گیلان. سرزمین توران به ایران و بیج یا خوارزم متصل بوده است. استاد پورداود با استناد به پژوهشهای ایران‌شناسان غربی می‌گوید: تورانیان از پارتها و پارتها از داهه‌ها که قومی وحشی و چادر نشین بودند می‌باشند. یونانیان به تورانیان ساک و اسکیت می‌گفتند. عقاید و آداب تورانیان نشان می‌دهد که آریایی بوده‌اند زیرا در همه خصایص با مادها و پارسها شریکند. اسامی تورانی موجود در اوستا و دیگر متون مذهبی، صد درصد آریایی است. بنابراین در آریایی بودن تورانیان تردیدی نیست. اسامی تورانی مندرج در اوستا همه آریایی است. ن. ک: یسنا ۵۳/۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳. کاربرد واژه تور، توران، تورانی در میراث دینی دوران تاریخی: یسنا ۴۲/۱، ۴۷، ۴۸، ۵۳-۷۴، ۹۱، ۱۵۰/۲+، ۱۵۳. یشتها ۱۹۷/۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۳۷/۲+، ۴۷/۱، ۵۲-۵۵، ۲۳۱، ۲۳۷+، ۱۴۳/۳۱/۱۰۸/۲+ در متنی وندیداد واژه تور و تورانی نیامده در یادداشتها و شرح متن آمده است: وندیداد ۲۳۵/۱، ۷۷۲/۲، ۷۷۴، ۶۲۹، ۱۰۴۲/۳، ۱۱۶۷، ۱۳۸۵، ۱۵۸۲/۴، ۱۷۴۸، ۱۴۰۸، ۱۷۵۹+ بندهشن هندی ۱۱۹، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۲.



در پی نهضت زرتشت، شاخه‌هایی از این قبیله بزرگ به نهضت پیوستند و به یاری زرتشت برخاستند. در میراث دینی دوران تاریخی به این واقعیت اشاره شده است؛ آنجا که زرتشت در گانه‌ها از خاندان تورانی فریان به نیکی یاد می‌کند^۱، یا که در یشتها زنان و مردان تورانی ستوده می‌شوند: «فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم»^۲.

با این همه، هویت و سیرت و صورت این قبیله در خاطره قومی و میراث آیینی به شدت مخدوش و تحریف گردیده است و بنا به خلُق و نحوی گزافه گوی آریایی تحقیر و تحریفی بس مضاعف و سخت مبالغه‌آمیز یافته تا آنجا که قاتل زرتشت یک تورانی معرفی شده^۳ و این نقطه اوج تصفیه حسابهای قبایلی است.

قبیله آریایی تور تا آنجا بیگانه و غیر آریایی و ضد ایرانی معرفی شد و در تاریخ رها گردید که اقوام بی هویت بسیاری خود را به این قبیله تاریخی آریایی چسباندند و از رنج و ننگ بی هویتی و گمنامی تاریخی آسودند^۴.

در دوران تاریخی و سیادت و حاکمیت سیاسی قبیله آریایی پارس، اشرافیت پارسی قبایل آریایی رقیب را به قبیله تور منسوب ساخت و همه دشمنان ایران و ایرانی را تورانی نامید تا در تلقی رعایای ایرانی بیگانه و منفور جلوه کنند.

۱- ن. ک: گانه ۱۲/۴۶/۹۱/۱ + ۱۲/۴۶/۱۵۸/۲ + ۱۴ + ۱۲/۴۶/۱۶۴/۲ + ایران؛ آیین و فرهنگ. نهضت زرتشت.

۲- ن. ک: یشتها ۱۰۸/۲ + ۱۴۳/۳۱ + ۱۴۴.

۳- ن. ک: یشتها ۲۷۸/۲ - ۲۷۹ + ایران؛ آیین و فرهنگ. نهضت زرتشت.

۴- همه قبایل بی هویت پس از باستان؛ ترکها، تاتارها و ... خود را به قبیله توران چسباندند اند ادبیات عامیانه و علمی مانیز به این پندار عامیانه کمک کرده که تور را مترادف ترک می‌داند. ن. ک: یسنا ۷۳/۱ - ۷۴. به یاد داشته باشیم که ترکها غیر از آذری‌ها هستند، آذری‌ها ایرانی خالص می‌باشند، متأسفانه این اشتباه در میان عوام رایج است که آذری‌ها را ترک می‌دانند.



برجسته‌ترین مورد تاریخی این انتساب و اتهام، قبیله آریایی پارت است که اشرافیت پارسی این قبیله را از قبایل تورانی معرفی کرد تا در تلقی رعایا پست و پلید و بیگانه به حساب آید و حاکمیت پانصد ساله قبیله پارت را که در سلسله شاهنشاهی اشکانی ظهور یافت از ساحت تاریخ اشرافی پارسی ایران جدا سازد. چنین نفرتی علاوه بر عداوت و رقابت کهن قبایلی^۱، می‌تواند از این اتهام بزرگ ناشی شود که نخبگان قبیله آریایی پارت دست نشاندۀ یونانیان بودند و بر خاکستر تمدن جوانمرگ پارسی هخامنشی، کاخ شاهی خویش افراشتند و بر تارک درفش خویش دست نشاندگی خویش نمایانندند: **Philo - hellenes** = دوستدار یونانیان، و آیین و فرهنگ آریایی را از ساخت اثیرین زدودند و رعایای ایرانی را شیفته یونان و یونانی مآب کردند که این نشان از سرشت تیره و اهریمنی و ضد ایرانی پارتها دارد و باید که از ساحت

۱- داریوش هخامنشی در کتیبه بیستون می‌گوید: «داریوش پادشاه گوید: پارتو (= پارت = خراسان) و ورکان (= گرگان) از من یاغی شدند و خود را پیرو پروریش خواندند. مردم آنجا از پدرم ویشناسپ (= گشتاسپ) که در پارت (= خراسان) بود سر پیچیدند. آنگاه گشتاسپ با لشکری که به او وفادار مانده بود بیرون رفت و در یک شهر پارت موسوم به ویشپ اوزاتیش بنای نبرد گذاشت. اهورامزدا او را یاری نمود. به خواست اهورامزدا گشتاسپ لشکر یاغی را سر کوبید. در بیست و دوم ماه و یخن (= ۵ فوریه ۵۲۱ ق.م.) این دعواری داد. من از رگا (= ری) لشکری به یاری گشتاسپ فرستادم و در یک شهر پارت موسوم به پیترگربنا دوباره در اول ماه گرم‌باد (= ۳ آوریل ۵۲۰ ق.م.) جنگی واقع شد و گشتاسپ قوای متمرّدین را در هم شکست. دگر باره مملکت پارت به زیر فرمان من در آمد». ن.ک: گاثه ۳۰/۱. شادروان پورداود به پیروی از میراث دینی دوران تاریخی و پژوهش ایران‌شناسان غربی می‌گوید: پارتها از اقوام تورانی بودند. سلسله اشکانی که در ایران به سلطنت رسیدند از پارتها بودند. و با الهام از میراث دینی بر زرتشتی بودن پارتها یا اشکانیان تاکید می‌کند: پارتها یا اشکانیان که از سال ۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ م. بر ایران سلطنت داشتند محققاً زرتشتی بودند. زرتشتی بودن همه اشکانیان ثابت است. ن.ک: یسنا ۶۵/۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹.



یکدست تاریخ اشرافی آریایی زدوده شوند و شدند.



کیفیت روح آریایی چنین است که حال‌اش به گذشته و آینده‌اش به حال و گذشته‌اش وابسته و در ارتباط است. روحی متحد و منسجم که همه آنات آن یکدیگر را می‌جوید و می‌طلبد و همین وضع نگهدار خاطره قومی این قوم شده و فرهنگ و روح جمعی قوم را پدید آورده است. تعالی مراتب کیفیت این روح، هماره به فراق و شوق قرب و وصال انجامیده و قوه خیال را پرورده و از هبوط به حلول و عروج رسیده و در بلندای سامسارای وجود خرامیده و شعر و موسیقی و عرفان عمیق این قوم را ساخته است. انحطاط و مرتبه سُفلای ادنای این روح هماره در برکه‌های راکد ماهوی ماده مانده و در قالب‌های ایستای زمان و مکان از حرکت بازمانده و از کارایی افتاده است و این همان فروماندگی تاریخی است که گاه از چاله درآمده و به چاه افتاده و در نفرت از حال، در حسرت بر گذشته مبهم و مجهول گریسته یعنی ستم مضاعف حال، سیاهی و ستم گذشته را از یادها برده است*:

بر ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت دریغ این بزرگی و این فرو بخت^۱
و هماره در همین بزنگاهها بوده که فرهنگ ناخالص ملی شکل گرفته و هویت و ملیت ایرانی را ساخته است. فردوسی این واقعیت مکرر تاریخی را به درستی دریافته و از واقعیت زمان خویش که یکی از همین بزنگاههای تاریخی تکوین هویت است سخت نالیده است که:

از ایران وز ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان

*- خود فراموشی تاریخی به این صورت است که: رعایا هماره حافظه تاریخی ندارند و روشن فکران

ایرانی فاقد شعور تاریخی هستند.

۱- شاهنامه ۳۱۴/۹. بند ۴۳، ۴۴.



نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود^۱

واکنش این روح حساس و بی‌قرار و عاصی بر زمان، از رنجی که می‌کشد متفاوت است؛ گاه پرهیز است و گاه ستیز است و گاه سازش. و از آنجا که سرشتی آیینی و گوهری معنوی دارد و همواره در فضای آیینی سیر کرده و به آیین تربیت و تیمار شده و عناصر آیینی موضوع و محتوای او را ساخته این پرهیز و ستیز و سازش نیز گوهری آیینی دارد: آنک که آیین سخت تیمار می‌کشد و بیداد می‌کند، این روح تمنای تساهل دارد و آنک که گستره تساهل، هویت آیینی او را تهدید کند در حسرت بر آیین دست به رستاخیز آیینی می‌زند.

آیا موبدشاهی روزگار مبهم ماده‌ها، روح لطیف آریایی را آزرده بود که به تساهل آیینی کورش و داریوش انجامید یا که گسترده‌گی بیکران قلمرو شاهنشاهی و تعدد و تنوع قوم‌ها، زبان‌ها و فرهنگ‌ها مانع وحدت آیینی شد و بر این فصل از تاریخ باستان بردباری عقیدتی فرهنگی را تحمیل کرد. پدیده‌ای که با سرشت ایرانی ناسازگار است! با وجود تساهل دینی در این دوره از تاریخ باستان، در عین حال فضا و حیات آیینی نمودار است تا آنجا که در روزگار کمبوجیه، موبدشاهی ظهور می‌کند و در گستره‌ای از شاهنشاهی هخامنشی کوس شاهی می‌زند. او گنومات است؛ موبدشاهی مقتدر که تا روزگار داریوش حکم می‌راند و آنچنان بیداد دینی می‌کند که پس از نهضت زرتشت برای نخستین بار در تاریخ ایران باستان نهضت مغ‌کشی سراسری آغاز می‌گردد و روز کشته شدن گنومات و تاجگذاری داریوش عید ملی مغ‌کشان نامیده می‌شود. این همان تساهل آیینی و سیاست دینی هخامنشی است، در عین حال داریوش خود شهریار دینیار است و در نابودی معابد خدایان اقوام درنگ نمی‌کند. خشاریارشانی نیز خیال موبدشاهی در سر داشت و شهریار دینیار متعصبی بود. در



روزگار او روحانیان بسیار مقتدر بودند و تساهل آیینی کمرنگ بود. نبردهای هخامنشی همه صبغه دینی داشت. با این همه، روزگار هخامنشی درخشانترین فصل تاریخ آریایی است.

ما از آنچه بر این روح در روزگار ناپایدار هخامنشی رفته به درستی چیزی نمی‌دانیم که چرا آن روح «سرافراز و نجیب»^۱ به یکباره افول کرد و جوانترین درخشانترین فصل تاریخ و تمدن این قوم از میان رفت و خاکستر شد! دو قرن تساهل و تعادل و انبساط روح و رونق فرهنگ در برابر بیش از ده قرن تصلب و انقباض، می‌تواند درخشانترین فصل تاریخ باستان این قوم تعبیر شود. آیا برآستی در این فصل جوان و تجربه‌نوین تاریخی، تساهل آیینی و بردباری انسانی بیش از ظرفیت و نیاز روح سرافراز ایرانی خود را نشان داده است؟ آیا در این دو قرن تعدد و تکثر آیینی، روح آریایی با موضوع و محتوای خویش پیمان گسسته و به آن پشت کرده است؟ پرسشی که پاسخ آن را باید در معمای روح آریایی جست.

آیا پی‌آمد سکندر و یونانی‌مآبی رعایا و آلودنِ نخبگانِ قبیله شریف آریایی پارت به ننگِ وابستگی و سرسپردگی و سرانجام نخستین تجربه غرب زدگی قوم ایرانی فرایند تصلب و تساهل آیینی و تیمار گسستن رعایای ایرانی بود؟

بی‌گمان آنچه در آن سیلاب ویرانگر، رو به شرق نهاد و آسیا = ایران را زیر گرفت، هرزگی و پلیدی یونانی بود. رعیت ایرانی که آسمان و زمین را سرشار از فرشته می‌دید و در چشم و دلش آب و خاک و باد و هوا و آتش و همه پدیده‌های سودمند طبیعت، مقدس و محترم بود و به اعتراف دشمن جز آب، شرابی نمی‌شناخت و میخوارگی و هرزگی نمی‌دانست و در حریم امن عفاف سیر می‌کرد و «زنانش را به هنگام سفر در ارابه سرپوشیده می‌نهاد تا کسی تار مویشان را نبیند»^۲ چه شد که به

۱- تعبیر استاد بدیع ۲/۲۰۳.

۲- ن.ک: بدیع ۱/۶۷-۶۸- پلو تارک.



یکباره اسب و رزم و سلاح و شکار و پارسایی و برزیگری و دامپروری به کناری نهاد و شراب رومی و فحشای یونانی آموخت و «با کمال میل آداب و رسوم بیگانگان را پذیرفت و به هر خوشی و لذتی تن داد و از یونانیان پسر بازی و همجنس‌گرایی آموخت»^۱. رعیتی که همواره در فکر و فرهنگ و خُلق و خُواز اشرافیت ایرانی جدا بود و هرگز و در هیچ شرایطی تن به بزم خودی نمی‌داد چه شد که یکباره یونانی مآب شد و در سیرت و صورت شکلک یونانی و رومی درآورد و شراب رومی را در تهیگاه روسپیان می‌نوشید و جوانان آمرزش را می‌آراست و به آفت اهریمنی غلامبارگی دچار شد. رعیتی که به اعتراف نامی‌ترین مورخان یونان و روم، «متمدن‌تر، هوشمندتر، انسان‌تر، پیش‌رفته‌تر از یونانیان بود»^۲ چه شد که رو به گندیدگی نهاد و آن روح سرافراز و نجیبی را که محرکِ مدنیتِ او بود از دست داد و یونانی مآب گردید. در حالی که سکندر و همراهانش مسحور فرهنگ اشرافیت ایرانی شدند و به تعبیر یوستینوس^۳ از خوراک و شراب و پوشاک و فسق و فجور پارسیان تقلید کردند و به حرمسراهای انباشته شاهان و اشراف ایرانی پناه آوردند و جشن زفاف گروهی شبهای شوش را برگزار کردند^۴.

۱- ن.ک: همان ۱۹۹/۲ - هرودت.

۲- همان ۷۰/۱، ۷۱.

۳- همان ۱۹۵/۲، ۱۹۷ - یوستینوس. + یسنا ۱۳۲/۲ - ۱۳۱:

طرح یونانی کردن ایران: ازدواج (؟) سربازان سکندر و فرماندهان ارشد او با دختران اشراف ایرانی. خود سکندر چند زن ایرانی داشت. در گزارش مورخان یونان نام سرداران سکندر و زنان ایرانی‌شان آمده است؛ پردیکاس، دختر آترپات سپهبد را به زنی گرفت و ... ن.ک:

Spiegel; Eranische. S. 577

۴- هدف سکندر از یورش به ایران رسیدن به همین مواهب خیره‌کننده اشرافیت پارسی و غارت ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

ثروت سرشار آسیا = ایران بود، بنابراین برخلاف شعار مورخان معاصر غرب، سکندر نه وارث میراث معنوی یونان بود و نه سرباز تمدن، بلکه جوانکی هرزه، شهروند بی هویت و اصالت درجه سوم یونان، از پدری میخواره و زن‌باره و حيله‌گر و خون‌خوار و شرور (= فیلیپ) و مادری هرزه و بیرحم و متکبر و تیزخشم و کینه‌جو و حسود و جادوگر و باده‌پرست (= اولومپياس)، سکندر زمینه افول دو تمدن بزرگ (یونان و ایران) را فراهم ساخت که بر ویرانه این دو تمدن اصیل، مدنیت دورگه حرام‌زاده‌ای بعدها سر برآورد که تمدن معاصر ما باشد. ن.ک: بدیع ۳۲۵/۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷. نامی‌ترین مورخان یونان و مدافعان و مداحان سکندر پرده از اهداف او برداشته‌اند: هدف؛ غارت ثروت آسیا = ایران بود. نقشه اشغال ایران توسط فیلیپ پدر سکندر کشیده شده بود. تصمیم به حمله در سال ۳۳۷ ق.م. آغاز حمله در سال ۳۳۶ ق.م. یا بهار سال ۳۳۴ ق.م. با سپاه ۳۵ هزار نفری، مرکب از ۱۳ هزار مقدونی، ۵ هزار مزدور بیگانه، ۹۰۰ نفر از تراکه، ۱۵۰۰ نفر از تسالیا، ۷۶۰۰ نفر یونانی. ایران هفت سال در برابر این یورش پایداری کرد و سرانجام چند ماه پیش از مرگ سکندر این پایداری در هم شکست و ایران که تمام آسیا بود اشغال شد: پارت و اورکانیا (= خراسان و گرگان) به تصرف فراتافرنس درآمد، آریانا (= افغانستان) به ستاسانوروس رسید، قفقاز به اوکوآرتس، باکتریا (= باختر) و سوگدیانا (= سغد) به فیلیپ، پارس به پتوکستاس، بابل به سلوکوس، یونان به کراتروس، مقدونیه به آنتیپاتروس، تراکه به لوسیماخوس، فروگیا به لئوناتوس، لوریا به ملتاگروس، کاریا به کاساندروس، لوکیا به آنتیگونوس، پلاگونیا به اثومنس، ماد به پوثون، سوریه به لاآمدون، مصر به پتولمایوس. در این تصرفات سرزمینهای اصلی ایران و مستعمرهای هخامنشی مشخص است. ن.ک: بدیع ۱۰۱/۱ - ۱۱۱. تعبیر گیرشمن که «به موازات یونانی مآب شدن ایرانیان، ایرانی مآب شدن فاتحان نیز عملی شد» ن.ک:

R.Ghirshman; Parthes et Sassanides. (Galimard. Paris. 1962)

ادامه پاورقی در صفحه بعد



این تجربه نشان داد که اگر رعیت تیمار بگسلد روزگار گندیدگی و پوسیدگی فرا می‌رسد. از این رو اشرافیت و روحانیت ایرانی به تجربه‌ای تلخ و اندوهبار دریافت که رعیت استعداد ذاتی آزادی ندارد و تساهل آیینی با سرشت رعایا ناسازگار است. تجربه تساهل هخامنشی و پیامد ناگوار سکندر مقدونی و پریشانی و پوسیدگی دردناک روزگار دراز سلوکی و اشکانی، روحانیت و اشرافیت ایرانی را آزموده کرد تا نهضت آیینی ساسانی را سامان دهند.

روزگار نخست سلوکی و اشکانی (۳۱۲-۶۴ ق.م. دوره سلوکی، ۲۲۵ ق.م.-۲۲۶ م. دوره اشکانی) روزگار تساهل آیینی است. واقعیتی که اشرافیت و روحانیت پارسی از آن به روزگار اهریمنی و لنگاری ایرانی تعبیر کرده است چرا که رعیت و اشرافیت پارتی آیین و فرهنگ آریایی از کف داد و خاطره قومی خویش را از یاد برد و از کنار خاکستر تمدن جوانمرگ هخامنشی بی تفاوت گذشت و آشکارا اعلام داشت که دوستار دشمن است: فیلهلن = دوستدار یونان! شعاری که از دیدگاه پژوهندگان فرهیخته هوادار باستان «از ته دل نبود بلکه سیاسی بوده»^۱ است. در حالی که پژوهندگان فرهیخته متصالب به آیین و فرهنگ باستان، این شعار را از ته دل می‌دانند و معتقدند که پارتیان کم و بیش زیر نفوذ یونانیان بودند.^۲

در این میان آیا نمی‌توان گفت که نخبگان روشنفکر پارتی دلباخته دموکراسی یونان بودند که ایران همواره از آن محروم بود و می‌پنداشتند که دموکراسی یونانی که فرایند منطقی ایدئولوژی یونانی بود با فضای بسته آیینی و سرشت مقدر آریایی سازگار است؟

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مقایسه شود با روزگار پس از باستان: عرب‌زدگی رعایای ایرانی و ایرانی‌زدگی خلفا و اشراف عرب.

ن.ک: شعوبیه.

۱-ن.ک: بدیع ۲/۲۰۵.

۲-ن.ک: یسنا ۱/۶۷-۶۸.



آنچه را که من پرده‌پوشی یا حق‌کشی تاریخی اشرافیت پارسی می‌دانم همین است. یک فصل بلند پانصد و پنجاه ساله از تاریخ باستان با سکوت و پرده‌پوشی و تحریف، از ساحت تاریخ اشرافی پارسی ایران حذف شده است اما با حضور در تاریخ و داشتن شِم تاریخی می‌توان این واقعیت را فهمید. نخبگان روشنفکر پارتی که به آیین زرتشت هم ایمان داشتند، شیفته دموکراسی آتن بودند و می‌پنداشتند که می‌توان میان آیین شرقی و دموکراسی غربی الفتی برقرار کرد و دو پدیده نامتجانس را بهم پیوند زد. اما مشکل در این بود که سکندر و سلوکیان هرگز نماینده دموکراسی آتن و وارث تمدن باز یونان نبودند و آنچه با خود به آسیا = ایران آوردند هرزگی و پلیدی و عوارض منفی مدنیت یونانی بود. سکندر نه نشانی از سقراط داشت و نه بویی از افلاطون می‌داد، تنها چیزی که در سر داشت تحقق قواعد سیاسی ارسطو بود که: جهان غیر یونانی، جهان برابر است و یونانیان فقط انسان هستند، باید که جهانیان به بردگی یونانیان درآیند. و چنین بود که روبر کوهن می‌گوید: «در زندگی سکندر ساعتهایی وجود داشت که ای کاش وجود نداشت»^۱ و این اشاره به قتل عام‌های ایرانیان و مصریان و آتش زدن شوش و تخت جمشید است. از طرفی میان روح آیینی ایرانی و دموکراسی یونانی تضاد مطلق بود چرا که دموکراسی آتن معلول و مولود اومانسم یونان بود و ریشه در اصالة الماهیه داشت و روح آیینی شرقی فرایند فره ایزدی مزدا و سرشت ایزدان و امشاسپندان و در قلمرو وجود س^۴یر می‌کرد. آن یکی مرزهای اخلاق و حریم عفاف را محکوم می‌کرد و درمی‌نوردید و این یکی در هاله‌ای از قداست و عفت و عصمت و حصاری از اخلاق و مرزی از اوامر و نواهی دینی محصور و مستور بود. آن یکی در قلمرو ماده می‌زیست و این یکی به بلندای قله‌های وجود نظر داشت و به ماوراء ماده می‌اندیشید. بنابراین چنین روحی چگونه می‌توانست با دموکراسی بی‌مرز غرب بیامیزد و به سازش و تفاهم رسد.



در چنین تقابل و تضادی از ماده و معنا، گستره قطب غالب به درجه تساهل یا تصلب آیینی جامعه ایرانی بستگی دارد و ما به درستی نمی‌دانیم که درجه تساهل یا تصلب روزگار پایانی هخامنشی چه اندازه بوده است که به غلبه روح مادی فرهنگ عامیانه یونانی بر رعایای ایرانی انجامیده است. غلبه این روح در قلمرو حاکمیت سیاسی سلوکی و اشکانی گنبدی و پوسیدگی بسیار به بار آورد. این پوسیدگی پیامد تلاشی بود که برای فرو کشاندن روح آیینی از عرش به فرش بکار می‌رفت. اما آن بخش از ایران که زیر نفوذ و غلبه روحانیت پارسی قرار داشت پایدار و متصلب و معترض، در حسرت بر زوال آیین و فرهنگ آریایی می‌سوخت و زمینه‌ساز رستاخیز بزرگ آیینی ساسانی بود.

تاریخ اشرافیت پارسی مدعی است که تساهل آیینی روزگار سلوکی و اشکانی به نابودی میراث دینی و فراموشی آیین و فرهنگ و سنن آریایی و نفوذ و حضور فعال عقاید و ادیان بیگانه و یونانی مآبی رعایای ایرانی انجامید. در این اتهام‌نامه تاریخی آمده است که نابودی آیین و فراموشی فرهنگ و ناسپاسی و گستاخی رعایا و بی‌حرمتی آنان به مبانی و مظاهر معنویت و روحانیت آریایی، در تاریخ این قوم بی‌سابقه است و به همین دلیل از روزگار اشکانی به روزگار غلبه اهریمن یاد می‌شود. روزگار سیاهی که فروغ مزدا در ایران به خاموشی گرایید و بی‌دینی و پلیدی همه جا را آلود و روح ایرانی را به سختی آزد و شکنجه کرد و آزمود: «... اهریمن پلید برای بی‌دین کردن مردمان، اسکندر پلید رومی مصرنشین را فریفت و بارنج بسیار برای نبرد و ویرانی به ایران شهر فرستاد. وی مرزبان ایران را بکشت و پای تخت شاهنشاهی را آشفته و ویران کرد... اسکندر رومی مصرنشین پتیاره بدبخت بیدین بد کار بد کردار، اوستا و زند را برآورد و بسوخت و چند تن از دستوران و داوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزارمندان و دانایان ایران شهر را بکشت، مهان و تندخایان ایران شهر را یکی با دیگری کین و ناآشتی به میان افکند... پس از آن مردمان ایران شهر را با یکدیگر آشوب و پیکار بود. چون ایشان را شهریار و سردار و دستور



دین آگاه نبود^۱.

بی تردید در این بحران، روحانیان که سر رشته داران آیین و فرهنگ آریایی بودند در قلمرو اشکانی نفوذ و اعتبار خود را از دست دادند. عوارض نهضت مغ کشی روزگار داریوش هخامنشی در دوره اشکانی به مغ آزاری انجامید و پیشوایان آیین و فرهنگ را از حضور اجتماعی و حیات سیاسی محروم ساخت.

پندار و گفتار و کردار بد بر همه جاسایه گسترده بود. رعایای خودسر و گستاخ از پیشوایان آیین حرف شنوی نداشتند و آشکار به کفرگویی و هرزگی و بی حرمتی می پرداختند و به بد دینی روی می آوردند. از روزگار سلوکی تا دوران اشکانی دین از حاکمیت سیاسی جدا شده بود و باوری شخصی تلقی می شد. تعدد آیین و تنوع عقاید، وحدت دینی را از میان برده بود و آزادی عقیدتی بر همه جا حاکم بود. بهدینی و پاکدینی محو شده بود و پلیدی و ناپاکی و زندقی روی آورده بود. به عناصر و مقدسات آیینی اهانت می شد؛ آب و آتش و خاک را می آلودند و در زمین مرده دفن می کردند و مردان مقدس و پارسا را می آزرده و می کشتند. رعایا در سیرت و صورت از یونانیان و رومیان تقلید می کردند؛ جوانان در پوشاک و خوراک و شراب و آداب، خلق و خوی یونانی گرفته بودند. آداب و سنن آریایی کم رنگ شده بود. در قلمرو حاکمیت اشکانی مظاهر آیین و فرهنگ یونان آشکارا تبلیغ می شد و زبان و خط یونانی زبان رسمی دولت و ملت اشکانی شده بود. در سراسر پادشاهی اشکانی اسناد و آثار به دو زبان پهلوی اشکانی و یونانی نوشته می شد. تصاویر برهنه آپولون و آرتمیس و دیگر اساطیر و خدایان مذکر و مؤنث یونان بر در و دیوار و کتیبه ها حک شده بود و در سراسر قلمرو اشکانی رونق داشت. فرهنگ برهنگی و فحشای یونانی

۱- ن. ک: ارداویرافنامه ۳/۱/۲۲، ۴، ۶، ۷، ۸ در همین جا توجه داشته باشید که شهریار و پیشوایی همواره نقش سرنوشت سازی در تاریخ سیاسی اجتماعی ایران داشته و دارد. ن. ک: فصل سوم: شهریار و پیشوایی



در همه جا آشکار بود. مردان خود را می‌آراستند و به آفتِ برهنگی و هم‌جنس‌بازی دچار شده بودند. خاطرهٔ قومی به فراموشی سپرده شده بود و رعایای ایرانی دچار بحران هویت شده بودند. گزند اهریمنی سکندر و سلوکیان که به نابودی میراث معنوی آریایی انجامیده بود، بحران عقاید را پدید آورد و نه تنها رعایا نسبت به آیین و فرهنگ و لنگار و بی‌اعتقاد شده بودند بلکه این گزند به جامعهٔ اشرافیت و روحانیت آریایی نیز راه یافت و بسیاری از موبدان و روحانیان دچار تردید و تزلزل شدند. آتشکده‌ها سرد و خاموش و زمزمهٔ نیایش و ستایش مزدا به گوش نمی‌رسید. روزگار مظلومیتِ مذهب و حسرتِ مذهبی به اوج رسیده بود و این زمانه و زمینهٔ مساعد رستاخیر آیینی است.

اما در آن سوی ایران؛ در پارس، آنجا که دست سلوکی و اشکانی به ساحت آن نرسیده بود و با دادن باج و خراج و پایداری و ستیز از این گزند مصون مانده بود و همچنان اصالت آریایی خود را حفظ کرده بود. آری در پارس، کانون اشرافیت و روحانیت پارسی، فروغ مزدا از تنورهٔ آتشکده‌ها، به ایرانی گرمی و غیرت می‌داد و فضای نیرومند آیینی و روحانی برقرار بود. روحانیت و اشرافیت پارسی بر این تباهی اهریمنی و بد دینی و زندیقی و هرزگی و ناپاکی و مظلومیت مطلق آیین و فرهنگ آریایی که دامنگیر ایران شهر شده بود، اشک می‌ریخت و دل می‌سوخت و جان می‌گدازید و در اندیشهٔ رستاخیر بزرگ آیینی بود. روحانیت پارسی که در استخر خودمختاری مذهبی داشت کانون تبلیغ و ترویج آیین بشمار می‌رفت و پاسدار خاطرهٔ قومی و وارث معنویت آریایی بود. این سوز آیینی با آه و اشک و ناله و نفرین هماره توأم بود که: «ای مزدا! اهریمن پر مکر را از ایران برمان، زنان و مردان کخوارذ = بد کار را برانداز، زندیقان را برانداز، پیمان شکنان با آیین و فرهنگ آریایی را برانداز، آزاردهندگان مردان مقدس را برانداز، بد پندار و بد گفتار و بد کردار و بد دین و مغ آزار و پارسا کش را که لاشه و مردار به خاک می‌نهد و گمراه می‌سازد، از نعمت آب



محروم ساز و ...^۱.

نفرین روحانیت آریایی کارساز شد و قلمرو پهناور سلوکی - اشکانی دچار آفات اهریمنی گردید؛ مرو دچار سرکشی و خون‌ریزی، نسا به آفت بی‌ایمانی، گرگان به بلای لواط، رُخج به دوزخ گناهان غیر قابل توبه، زابلستان به نکبت جادوگری، ری به غلظت بی‌ایمانی، چختر به آفت دفن مردگان، حول و حوش سیحون به بلای حیض‌های غیر طبیعی و هجوم اقوام غیر آریایی و شمال شرق ایران به آفت خودسری و خودکامگی دچار شد^۲. این تنها پارس بود که همچنان سرزمین اهورایی باقی ماند و گزند اهریمنی سلوکی - اشکانی به ساحت آن راه نیافت.

این ادعا که بخشی از میراث معنوی آریایی و اسناد حقانیت آیین مزدیسنا است در میراث دینی دوران تاریخی ثبت شده تا هیبت و عبرتی باشد برای آیندگان این مرز و بوم که همواره پیمان شناس و وفادار به آیین و فرهنگ آریایی باشند و از اشرافیت و روحانیت آیین پیروی کنند.

این ناله و نفرین تا دربار اشکانی راه یافت و بلاش اول را به خود آورد و تحت تأثیر قرار داد. روحانیان وفادار به آیین و فرهنگ کوشیدند تا بلاش اشکانی را به احیاء آیین و فرهنگ آریایی وا دارند و همو بود که فرمود تا اوستا را از سراسر ایران گرد آورند و سامان دهند و چنین شد. این آغاز رستاخیز بزرگ آیینی روحانیت و اشرافیت پارسی بود. ایران شهر در آستانه ظهور موبدشاهان قرار داشت. رستاخیزی که دین و دولت و شهریار دینیار را بر ایران حاکم کرد و سلسله روحانی ساسانی را پدید آورد.

قهرمان این رستاخیز بزرگ آیینی اردشیر پسر پاک از نسل ساسان، از خاندان دارا، از تبار روحانیت و اشرافیت وفادار به میراث پارسی هخامنشی، از موبدشاهان

۱- ن.ک: یسنا ۲/۶۱/۷۸ + ۳/۷/۶۵/۹۱/۲.

۲- ن.ک: وندیداد ۱۹۳/۱ - ۱۹۶/۱/۶، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰ این قطعات از وندیداد ساخته

همین روزگار است. ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.



متعصب و متعبد و متصلب آتشکده فروزان استخر بود^۱. تباری که با اجرای سنت مقدس ختودت، در حفظ طهارت خون و اصالت نژاد خود کوشید و سده‌ها بر ویرانه‌های پرسپولیس اشک ریخت و خاکستر شکوه و عظمت پارسی را گرامی داشت. همو بود که در نبردی به سال ۲۲۶ میلادی اردوان اشکانی را برانداخت و به حاکمیت سیاسی سلسله آریایی پارت پایان داد و بر بیش از نود شاه محلی ایران شهر پیروز شد و تمامیت ارضی و وحدت دینی و سیاسی را برقرار ساخت.

اینک رستاخیز بزرگ آیینی ساسانی پیروز شده است؛ تجربه دردناک سقوط هخامنشی و استیلای سلوکی و اشکانی و بیگانه مآبی رعایای ایرانی و تساهل آیینی و آزادی عقیدتی و حضور ادیان و مذاهب بیگانه و نابودی و فراموشی آیین و فرهنگ و غربت و مظلومیت پانصد ساله روحانیت و معنویت آریایی و حسرت و هوس سرشار آیینی، حاکمیت مطلق سیاسی آیین و اجرای سنن و احکام و آداب و ایجاد وحدت دینی و قلع و قمع عقاید و ادیان و مذاهب بیگانه را بیش از پیش ایجاب می‌کند چرا که زمینه و زمانه آن بسیار مساعد و مناسب است: «کسی که به دیگری آیین غیر زرتشتی آموزش دهد و از روی آگاهی چنین کند، محکوم به مرگ است»^۲.

اردشیر نخستین موبدشاه ساسانی در پی اقتدار سیاسی و تثبیت قدرت و حکومت، کوشید تا با عبرت از تجربه‌های تلخ گذشته، بنیانی بنا نهد که از تکرار حادثه سلوکی اشکانی جلوگیری نماید. همو بود که مقرر داشت «از این پس دین و دولت یکی است و فرومایگان نباید به کار دین پردازند چرا که از میان رعایا رهبران دینی پدید آیند و این به زیان پادشاهی ایران است زیرا رعایا با توسل به دین می‌توانند شاه را ساقط کنند. باید که بر سراسر کشور آیین مزدا گسترده شود و همین یک آیین برقرار باشد. امور آیین ویژه روحانیان است و رعایا را حق دخالت در امور آیین

۱- ن. ک: خرمنشاه ۸۹- ۹۰. + گاهه ۱/۱: «... اساس سلطنت ساسانیان بر روی مزدیسنا بود...»

۲- وندیداد ۳/۱۴۷۳/۲/۱۵.



نیست. رعایا باید که در چهار طبقه جای گیرند و کسی را حق انتقال از طبقه‌ای به طبقه دیگر نیست. برای حفظ اصالت خون و نژاد در اشرافیت و روحانیت آریایی، باید که سنت مقدس ختودت اجرا گردد و شاهزادگانی به شاهی خواهند رسید که زاده سنت ختودت باشند»^۱.

اردشیر در احیاء و ثبات آیین آریایی و تحقق آرمانهای دیرپای روحانیت و اشرافیت پارسی کوشید و آن گونه که لازمه رستاخیزهای آیینی است خون بسیار ریخت و هول و هراس سنگینی برقرار نمود و نیروی اطلاعاتی امنیتی گسترده‌ای پدید آورد که از میان هر سه شهروند ایرانی یک نفر جاسوس بود و در هر خانواده یک یا چند نفر خبرچینی می‌کردند و گفتار و کردار افراد را زیر نظر داشتند. و مقرر داشت که مردان از آیین مزدا را بگیرند و به زندان افکنند و روحانیان یک سال به نصیحت‌شان پردازند تا به آیین بگروند و به‌دین شوند و گر نه آنان را بکشند. برای این منظور شکنجه‌های آیینی بسیاری وضع کرد که در گذشته ایران باستان بی‌سابقه بود. اموال اشرافیت پارتی و ثروتمندان قلمرو حاکمیت اشکانی را مصادره کرد و مقرر فرمود که باید میان رعایا و اشراف در خوراک و پوشاک و خانه و زن و دیگر امور شخصی و اجتماعی تفاوت باشد تا هر طبقه‌ای در جایگاه خویش قرار گیرد. و فرمود تا رعایا به اشراف و طبقات ممتاز احترام گذارند و رام باشند، به این منظور که رعایا پای از گلیم خویش فرا نهند و خیره‌سری و گستاخی و ناسپاسی نکنند. بر همین اساس قانون آیینی آریایی ابدال را سامان داد و مقرر داشت که بدل و ستر هر طبقه‌ای باید که از همان طبقه و خاندان و خانواده باشد. آتشکده‌های قلمرو پارتی را خاموش کرد و فرمود که این آتشکده‌ها غیر شرعی است و باید خاموش شوند. چنین اقدامی لازمه وحدت دینی سراسری بود. و فرمود که روحانیان باید ولی عهد را برگزینند و



رعایا و طبقات ممتاز باید از گزینش روحانیان پیروی کنند.^۱

تنسیر هیربدان هیربد استخر به دستور اردشیر کوشید تا میراث فراموش شده و پراکنده دینی را گرد آورد^۲، اما در این کار توفیق چندانی نیافت.

اردشیر برای گرفتن انتقام از نوادگان سکندر و سلوکی به روم تاخت و از همه قبایلی که در استیلای سلوکی و اشکانی دست داشتند انتقام گرفت. اقدامات مجدانه اردشیر به وحدت دینی - سیاسی سراسری انجامید اما بحران عقاید همچنان برقرار بود. رعایا و طبقات همچنان «به نعمت یزدان گمان داشتند و بسی آیین و گروه نو و بدگمانی و بیدادگری در جهان پدید آمد»^۳. این بدگمانی و ارتداد ناشی از آثار و عوارض دوره سلوکی اشکانی و نابودی میراث مکتوب دینی و پراکندگی و فراموشی اوستا بود. چراکه بنا به سنت دیرینه آریایی از همان آغاز، آموزه‌های آیین به خاطر سپرده می‌شد و از کتابت آن پرهیز می‌گردید و حفظ آموزه‌های دینی از واجبات عینی بود و هر متدین مکلفی باید همه آموزه‌های مورد نیاز روز و ماه و سال را حفظ می‌کرد و فراموشی آن گناه بود، بر همین اساس هماره روایت شفاهی معتبر بود. از طرفی کتابت آموزه‌های آیین مستلزم سواد رعایا و باسوادی رعایا مزاحم و مانع سیادت پیشوایان آیین بود. بر این اساس در جامعه آریایی دانش دینی هماره انحصاری و حق ویژه روحانیان و اشراف بود. از روزگار پیش از زرتشت تکیه بر سنت شفاهی بخشی از سیادت پیشوایان آیین بر رعایای آریایی بشمار می‌رفت چراکه چنین مقدر و مقرر شده بود که رعایا باید رام و پیرو و مقلد پیشوایان باشند و از گفتار و کردار نیک آنان پیروی کنند و فقط روحانیان وارث میراث آیین بودند و باید آن را در خاطر می‌داشتند و حفظ می‌کردند. اما در گذر سده‌های سلوکی اشکانی و تساهل آیینی، این سنت رها

۱- ن. ک: نامه تنسیر ۹۰/۸۹.

۲- خرده اوستا ۳۲.

۳- ۱۰۱۳. ۱۰۱۴. ۹/۱/۲۳.



شده بود و کمتر کسی از رعایا و روحانیان در سراسر ایران میراث دینی را در ذهن داشت. از دیگر طرف آنچه در اذهان بود و گفته می‌شد مورد شک و تردید قرار می‌گرفت و کسی زیر بار آن نمی‌رفت. گائنه‌های منسوب به زرتشت در انحصار مقامات ارشد روحانی قرار داشت و به صورت کلیشه و متون مقدسی درآمده بود و همواره از رعایا و طبقات مخفی نگهداشته می‌شد و کسی از وجود آنها خبری نداشت. بسیاری از روحانیان در سراسر ایران به گفته‌ها و آموزه‌های دینی روحانیت پارسی استخر باور نداشتند و آنها را میراث زرتشت نمی‌دانستند، رعایا نیز همین وضع را داشتند «تا آنکه آذرپادمهر اسپندان نیک پرورد انوشه روان که روی گذاخته بر سینه ریخت زاده شد و چند داوری و دادستانی با بیدینان و ناگروشان بکرد...»^۱

آذرپاد پسر مهراسپند (۳۷۱-۲۹۰ م) معاصر شاپور اول و دوم ساسانی از برجسته‌ترین موبدان و مؤلفان و مؤسسان و مفسران و آموزگاران آیینی روزگار ساسانی است که تاریخ اشرافیت پارسی به پاس خدمات او، وی را در ردیف مقدسان آیینی قرار داده که دارای معجزات است و صاحب کرامات و عصر او را عصر پولادین نام نهاده که آیین آریایی چون پولاد نیرومند و بُرنده شد. از همین رو نامش را در تفسیر پهلوی اوستا آورده و او را بسیار ستوده است و در ادعیه و متون آیینی از او در ردیف اهورامزدا و امشاسپندان و سروش مقدس یاد می‌شود.^۲

۱- ارداویرافنامه ۱۰/۱/۲۳، ۱۱.

۲- در روزگار نخست پس از باستان و آغاز دوران نبرد فرهنگی تازیان و ایرانیان و تفاخر به برجستگان و نام‌آوران و بزرگان هر قوم و فرهنگ، نخبگان مزدیسنی شعوبی برای آذرپاد سلسله نسب و شجرنامه‌ای ساخته‌اند که از یک سو به منوچهر نبره فریدون وصل است و از دیگر سو به زرتشت و گشتاسب کیانی می‌رسد. در آیین مزدیسنا بر بالین مرده پیش از حمل به دخمه و پس از باژ گرفتن چنین زمزمه می‌کنند: «به دستوری دادار اهورامزدا، به دستوری امشاسپندان، به دستوری

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

سروش آشو، به دستوری آذربادمهراسپندان، به دستوری زمان^۴ ن. ک: خرده اوستا ۴۱. آذرباد زاده گیلان بود و در زمان شاپور دوم به مقام ارجمند دُستوران دُستور رسید. پسرش زرتشت (۴۰۰-۲۴۱ م) نیز در زمان اردشیر دوم به مقام موبدان موبدی رسید و راه پدر را ادامه داد. از خاندان آذر پاد تا پایان روزگار ساسانی موبدانی بزرگ برخاسته‌اند که هر کدام در روزگار خویش نقش آفرین بوده‌اند. آذرباد ۴۲۰-۳۶۵ م. پسر زرتشت و نوه آذربادمهراسپندان نیز به مقام موبدان موبدی رسید؛ بنا به روایت دینکرد او ۱۵۰ سال زیست و ۹۰ سال موبدان موبد بود. گویا در جهت تقدیس و تکریم هر چه بیشتر آذربادمهراسپندان، نام او و پدرش را در فروردین‌یشت در کنار اسامی قهرمانان و بزرگان آریایی پیش و پس از زرتشت آورده‌اند. ن. ک: یشتها ۸۹/۲ فروردین‌یشت ۱۰۶: ... فروهر پاکدین آورزبه پسر راشتروغتی را می‌ستاییم ... مؤلف دینکرد این دو اسم را نام آذرباد و پدرش دانسته است. شادروان استاد پورداد این نظریه را نمی‌پذیرد و می‌گوید اسامی مندرج در فروردین‌یشت بسیار کهن است و نام‌های دوره ساسانی در آن دیده نمی‌شود. ن. ک: خرده اوستا ۳۵. خدمات آذربادمهراسپندان به آیین و فرهنگ آریایی در کتب دینی پس از باستان آمده است. ن. ک: خرده اوستا ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵- دینکرد ۴/۴۲۰/۳. ۲۰/۷/۷ + ۱۸/۱۳ + ۲۷/۴ + ۲۱/۱/۸ - ۲۲. تألیفات آذرباد، اندرزنامه‌های منسوب به او است که به پس از باستان راه یافته است. برجسته‌ترین تألیف آذرباد خرده اوستا است که هم‌اکنون بخشی از اوستای رسمی موجود بشمار می‌رود. اندرز آذربادمهراسپندان خطاب به پسرش زرتشت، به زبان پهلوی، دارای ۱۴۳۰ واژه موسوم به پندنامه زرتشت، رساله آذربادمهراسپندان موسوم به اندرز آثرپات مار سپندان، به زبان پهلوی، بخشی از این رساله در دست است. این اندرزنامه یا پندنامه دارای ۱۷۳۰ واژه است و در مجموعه گنج شایگان همراه پندنامه بزرجمهر آمده است. دکتر وست متن پهلوی را به لاتین آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. پشتون سنجانا متن زند و اوستایی و ترجمه گجراتی و انگلیسی آن را در سال ۱۸۶۵ میلادی چاپ

ادامه پاورقی در صفحه بعد



در آن توفان عقاید و بحران ارتداد و پریشانی آیین و فرهنگ، آذرباد میراث پراکنده آیین را از سراسر ایران گرد آورد و اوستا را تألیف و تدوین کرد و آیین آریایی را به معنای سنتی آن تأسیس و تثبیت کرد و آراست^۱. اما توفان ارتداد و بی‌دینی و بدگمانی همچنان می‌وزید و سراسر ایران را فرا گرفته بود. روحانیان ایالات و رعایای ایرانی زیر بار دستاورد دینی روحانیت پارسی استخر نمی‌رفتند و آنچه به نام میراث دینی گردآوری شده بود مورد پذیرش طبقات و رعایا نبود. علت این بدگمانی و تردید، افزودن علوم پزشکی و ستاره‌شناسی و فلسفی به اوستا از منابع یونانی و

ادامه باورقی از صفحه قبل

کرده است. واجک چند آذرباد به زبان پهلوی در ۱۹۹۰ واژه می‌باشد. آخرین استنساخ آن در سال ۱۳۹۷ میلادی صورت گرفته است. معروف است که این پندنامه را آذرباد به هنگام مرگ به زبان آورده است. آفرین گهنبار دارای ۱۳۷۰ واژه پهلوی و ۲۰۰ واژه اوستایی است. حقیقت روزها بخشی از اندرزنامه آذرباد است که در آن نیکی و نحسی روزهای ماه و کارهای مناسب هر روز از ماه نوشته شده است. مولر اندرزنامه آذرباد را به آلمانی ترجمه کرده است. دین شاه ایرانی دانشمند زرتشتی متن پهلوی و ترجمه فارسی آن را در کتاب خود به نام اخلاق ایران باستان چاپ کرده است. ن.ک: دین شاه ایران / اخلاق ایران باستان، (بمبئی ۱۹۳۰ م). پت نامه یا توبه‌نامه ایرانی آذرباد موسوم به پت پیشمانی دارای ۱۴۹۰ واژه پهلوی است. متن پهلوی و ترجمه آن به آلمانی توسط اشپیگل چاپ شده است. در دینکرد از سخنان حکیمانه آذرباد زیاد نقل شده است. ن.ک: خرده اوستا ۴۰ - ۴۱ - دینکرد ۳۱۴/۱۹۹/۵ + ۳۵۱۲/۶، ۷۵. و نیز در باره اندرزنامه‌ها ن.ک: تفضلی ۱۸۰ - ۱۹۴ + مقاله مارتین هوگ:

M.Haug; Essays on the Sacred Language (London. 1878)

West; Sacred Books of the East. Vol.XLVII. PP. 36-37.

۱- تعبیر شادروان پورداود: «آذربادمهراسپندان یکی از مؤسسان مزدیسنا و آراینده دین بهی است»
ن.ک: خرده اوستا ۴۱.



رومی و هندی بود چرا که روحانیان سراسر ایران این اضافات را از اوستا نمی‌دانستند.^۱

واقعیت این است که به هنگام همتِ آذریاد برای گردآوری و تدوین اوستا، چیز زیادی از میراث دینی مکتوب و شفاهی در دست نبود و گمان می‌رفت که شاید میراث فراموش شده باستان در آثار یونانی و رومی و هندی یافت شود، از این رو دستور ترجمه متون یونانی و ... به پهلوی ساسانی صادر شد و مجموع ترجمه‌ها در اوستای ساسانی و تفسیر پهلوی آن ادغام گردید و حجم بزرگی را پدید آورد. بنابراین آنچه روی داد از روی تساهل آیینی و آزاد منشی شاپور اول و دوم^۲ نبود بلکه تلاش برای یافتن میراث دینی مفقود و متروک روزگار هخامنشی بود، چرا که وقایع متقن و مستند تاریخی خلاف این پندار را ثابت می‌کند. روزگار مورد بحث عصر پولادین نام دارد یعنی عصر ظهور و حضور تام و تمام موبدشاهانی چون آذریاد و کرتیر که آیین و فرهنگ صلابت پولاد می‌گیرد و وحدت دینی و اجرای احکام و سنن در سراسر ایران برقرار می‌گردد.

۱- در دوران پس از باستان و در روزگار نبرد فرهنگی میان تازیان و ایرانیان و تفاخر به تفوق فرهنگی اقوام و ملل، نخبگان شعوبی از جمله ابوسهل نوبختی و ... ادعا کردند که این علوم ایرانی به دستور سکندر پیش از سوخته شدن به یونانی ترجمه شد. مؤلف دینکرد نیز این علوم را بخشی از اوستا می‌داند. شادروان استاد تفضلی پنداشته که در روزگار دینی ساسانی نوعی تساهل آیینی و تبادل فرهنگی میان ایران و یونان و روم وجود داشته و می‌گوید در زمان شاپور اول و انوشیروان ساسانی بیش از هر زمان دیگری میان ایران و کشورهای خارجی روابط فرهنگی برقرار بوده است. چنین دریافتی ناشی از استناد مورخان مسلمان عرب به روایات تبلیغی شعوبیه است. ن.ک: تفضلی ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷ + الفهرست ۳۰۰. اما بی‌گمان در روزگار اشکانی که عصر تساهل آیینی و آزادی عقیدتی بوده میان ایران و یونان تبادل فرهنگی وجود داشته است.

۲- ن.ک: تفضلی ۳۱۶، ۳۱۷.



در پی این ادغام، روحانیت پارسی استخرا اعلام کرد که تألیف و تدوین نوین اوستا و کیفیت و کمیت آن را به رسمیت می‌شناسد زیرا همه دانشها در اوستا وجود داشته و اینک به آن بازگشته است.^۱ اما روحانیان سراسر ایران که سروری و پیشوایی رعایا را در دست داشتند این دستاورد را نپذیرفتند و با وجود بخشنامه سراسری دولت ساسانی مبنی بر اینکه: از این پس دیگر بهانه بیدینی و ارتداد پذیرفته نیست، بدگمانی و تردید و تزلزل همچنان ادامه داشت. در اینجا بود که بنا به نوشته تاریخ اشرافیت پارسی، آذرپاد مهراسپندان بنا به سنت کهن آریایی و آیینی دست به داوری یا آزمایش ایزدی زد تا حقانیت خود و اصالت و اعتبار اوستا را ثابت کند.

برای این منظور در حضور نمایندگان طبقات ممتاز و روحانیت سراسر ایران، روی گداخته بر سینه ریخت و از این آزمون ایزدی سالم و سربلند درآمد و دستاورد او در سراسر ایران کم و بیش پذیرفته شد و زمینه حکومت مطلقه دینی فراهم گشت.^۲ کار مهم دیگر آذرپاد تألیف خرده اوستا یا اوستای کوچک بود تا از مراجعه به اوستای بزرگ بکاهد و نیازمندیهای روزانه متدینان را در خود داشته باشد. با این همه بنا به سنت دیرینه روحانیت آریایی چنین مقدر و مقرر شده بود که سروده‌های منسوب به زرتشت (= گانه‌ها) همچنان مخفی بماند و فقط در انحصار مقامات ارشد روحانی که مقامی موروثی بود باشد: «ای زرتشت! تو نباید این کلام مقدس را جز به پدر یا پسر یا به برادر تنی یا به پیشوایان مذهبی بیاموزانی».^۳ این مبنای سیادت و انحصاری بودن روحانیت آریایی پس از زرتشت بود.

در ادامه آذرپاد موبدشاه نیرومند و پر نفوذ دیگری از دربار اردشیر ظهور کرد و

۱- همان -> دینکرد: کتاب چهارم.

۲- ن.ک: خرده اوستا ۴۱ - ۳۰ + ویسپرد ۱۳۰ - ۱۲۱ + یسنا ۱۳۰/۲ + خرده اوستا ۳۵ -> دینکرد ۲۷/۴ + ۲۲ - ۲۱/۱/۸

۳- یشتها ۹/۱۵۷/۱



آن کر تیر^۱ بود که شش شاهنشاه ساسانی از اردشیر تانرسی را معاصر بود. نقطه اوج اقتدار این موبدشاه دلیر از زمان شاپور اول آغاز شد. او تنها موبدی بود که در تاریخ روحانیت آریایی باستان، عنوان ویژه موبد اهورامزدا دریافت. کر تیر سرآمد همه موبدان روزگار ساسانی بود و در تعمیم و تحکیم آیین و فرهنگ آریایی نقش برجسته‌ای داشت. همو بود که آیین را شمشیری بُرنده از فولاد ساخت و به قلع و قمع مرتدان و مخالفان و ادیان و مذاهب و عقاید غیر مزدیسنی پرداخت، روحانیت آریایی را در سراسر ایران سازمان داد و به همت آنان آداب و احکام و سنن آیینی آریایی را اجرا کرد، در سراسر ایران شهر آتشکده‌های بی‌شمار برافروخت و اوقاف بسیار به آنها اختصاص داد و روحانیت آریایی را به قدرت و ثروت و اقتدار لازم رساند و هیربدستانها و مُغستانهای بسیار برپا کرد و جهان‌بینی آیینی و نذیرادی را بر ایران گسترده. در این فضای بسته و سنگین آیینی بود که سلسله مراتب موضوع روح ایرانی شکل گرفت و رعایای رام و پیرو پیشوایان و شهریاران را ساخت.

کر تیر شرح کارهای خویش را به یادگار گذاشته است که می‌تواند از اسناد استوار روزگار آیینی ساسانی و حکومت موبدشاهی باشد:

«... اهریمن و دیوان را ضربتها و درد و رنج فراوان نصیب شد و آیین اهریمن و دیوان از کشور رخت برپست و به دور افکنده شد و کاهنان یهود و بودایی و برهمنان و نزاریان و زندیکان از هم فرو پاشیدند و تصویرهای خدایان شان منهدم گشت و پرستشگاههای دیوان نابود شد و دیرهای شان به جایگاههای ایزدان بدل گشت و شهر به شهر و استان به استان بسیاری از کارهای مذهبی پیشرفت یافت و آتشکده بسیار بنیان پذیرفت و در فرمانها و تصویب‌نامه‌ها و مجموعه‌های دولتی که به هنگام

۱- کر تیر = کردیر = Kirdir, Kerdir؛ در روزگار اردشیر بزد در پایان عصر اردشیر نوجوانی بود که آموزش دینی خود را به پایان رسانده بود و از درباریان شاه بود و عنوان مغ داشت. در زمان شاپور اول به مقام هیربدی رسید و سپس موبدان موبد شد و علاوه بر مقام پیشوایی سراسری، رئیس دیوان عالی کشور بود. ن. ک: و نذیرداد ۸۹/۱، ۹۰، ۹۱. + تفضلی ۹۱-۹۲.



شاهنشاه بهرام پسر بهرام تدوین شد. بهرام فرمان داد چنین نوشته شود: «کرتیر، نگهبان روان بهرام و موبد اهورامزدا» و من که کرتیرم از آغاز ضمن خدمات به ایزدان و فرمانروایان و به خاطر روان خویش کوشش بسیار نمودم و متحمل رنج و مشقت فراوان شدم. در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتشها و مغان در سراسر کشور ... در میشان، آذربایگان، سپاهان، ری، کرمان، سیستان، گرگان تا پیشاور درخشیدن گرفتند و نیز در بیرون از ایران، آتشها و مغانی که بیرون از ایران بودند. آنجا که اسبان و مردان شاهنشاه شاپور پیش می‌رفتند تا انتاکیه، شهر و کشور سوریا و در استانهای سوریا، در ترسه شهر و کشور کیلیکیه تا مرزهای کیلیکیه، در قیصریه، شهر و کشور کاپادوکیه و تا ... و شمال تا یونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسکان و سپس تا دروازه آلبانی، آنجا را که شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود ... به آتش کشیده و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه مغانی که در آن سرزمینها بودند، من آنان را به نظم آوردم در مغستان. و من از خسران و غارت جلو گرفتم و همه آنچه را که مغان داشتند و به غارت رفته بود، همه را من به آنان بازگرداندم، و من ... به کشور خویش عودت دادم. و من آیین مزدیسنا و مغان را که بودند نیکو، من آن را والا و شایسته احترام و ستایش ساختم. و اما کافران و ملحدانی را که در مغستان به انجام فریضه های دینی و پرستش مزدیسنا نپرداختند کیفر دادم. و به آنان پند دادم و نیکترشان نمودم. و من آتشکده و بسیار مغان پدید آوردم که در تصویب نامه های دولتی نوشته شده است و به یاری ایزدان و شاهنشاه، خود این کارها را در سراسر کشور انجام دادم. بسیاری آتشکده بنیان یافت، بسیار ازدواج صلبی و هم خون [= ختودت] منع کردم و بسا مردمان که پای بند دین نبودند به دین روی آوردند و بسیاری از آنان که دیو پرست بودند در نتیجه کوشش و مجاهدت من، دست از آیین دیوان برداشتند. آنها آیین ایزدان را برگزیدند ... و به کارهای ایزدی شایق گشتند و بلندی یافتند، آن کسانی که نام شان در این نوشته نیامده است، زیرا اگر نام شان در این نوشته می آمد شماره آنها زیاد می شد و توسط من برای خانه خود، استان به استان آتشکده های بسیار پدید آمد ... من از ایزدان چنین تمنا کردم: بگذار من کرتیر به خواست ایزدان با همه بزرگی به همه زندگان و کسانی که مرده اند بنمایانم آموزش درباره آسمانها و اعماق دوزخ را به هستی روشن بدل می سازم و نشان می دهم چه کارهای ایزدی هست که به ویژه در کشور انجام شده و به خاطر چه انجام شده است، و همچنین چرا و چگونه من در کارهای دینی



سختگیرتر شدم. من از ایزدان تمنا کردم تا مرا رهنمون شوند و راستی و ماهیت آموزش های مربوط به آسمانها و اعماق دوزخ را بر من روشن سازند و راه تشخیص این گونه مسایل را بر من بیاموزند تا بدانم راست کدام و دروغ کدام است. بگذار بر کسانی که مرده اند دستورهای ایزدان را روشن کنم... من خدمتهای بسیار بزرگتری به ایزدان کردم و ایمان بزرگی به آنان از خویش نشان دادم. و من خود پرهیزکارتر و دادگراتر شدم. و در یشتها کارهایی که در کشور انجام شده، بسی سرسخت تر و پایدارتر شدم و آن کس که این نوشته را می بیند و می خواند، بگذار نسبت به ایزدان و خداوندگاران پرهیزکار و دادگراتر شود. و نیز بگذار در این یشتها و کارهای ایزدی و آیین مزدیسنا که اکنون برای زندگان برقرار شده، پایدارتر شود و گرنه یشتها و کارها و دین به فرمان هیچ کس نخواهد بود. و بگذار او بداند که آسمانها و اعماق دوزخ هست و کسی که نیکی را برگزید بگذار به آسمانها برود و کسی که شر و بدی را برگزیده به اعماق دوزخ فرو افتد و آن کس که نیکی را برگزید و بدون انحراف در راه نیکی گام برداشت، آن کس قرین شهرت و شگفتگی می شود و روان او به راستی دست می یابد که من کرتیر به آنها دست یافتم.

این نوشته از آن رواز سوی من نگاشته شده است: من، کرتیر در آن زمان به یاری شهرداران و فرمانروایان آتشکده ها و مغان بسیار به نوشته های دولتی افزودم. برای من مایه مباحث بس بزرگ است که نام من در نوشته ها و فرمانهای دولتی آمده است. اگر کسی در آینده فرمانهای دولتی، تصویب نامه ها و یا اسناد و یا نوشته های دولتی دیگری را می بیند باید بداند که من همان کرتیرم که در روزگار شاهنشاه شاپور مرا «کرتیر موبد و هیربد» و در روزگار هرمز و شاهنشاه بهرام، فرزندان شاپور «کرتیر موبد اهورامزدا» و به هنگام شاهنشاه بهرام فرزند بهرام «کرتیر نگهبان روان بهرام، موبد اهورامزدا» می نامیدند.^۱

در این کارنامه آیینی که در مجموع بر روی چهار کتیبه تکرار و حک شده و به نادگار مانده به روشنی فضای سنگین و پولادینی که رستاخیز دینی و سلطنت موبد شاهی ساسانی ایجاد کرده بود ترسیم شده است. در این نظام بسته آیینی که به همت و

۱- وندیداد ۹۲/۱، ۹۳، ۹۴. + تفصیلی ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲: کتیبه های کرتیر.



هیبت موبدان تأسیس شده بود، رعایای ایرانی به آیین تیمار شدند اما روح متعالی و بی‌قرار و زود رنج آریایی عصیان خود را در فوران اندیشه‌های لطیف انسانی مانی نشان داد که از تاریکی و جبر آیین خسته و بیزار است:

«من از نورم، از خدایانم، ولی اکنون رانده و از آنان دور افتاده‌ام، دشمنان بسیار بر روی من ایستاده‌اند و مرا به سوی مردگان می‌برند، درود بر تو که نجات یابی که روان مرا از بدی برهانی، من خداگونه هستم و از خدایان زاده‌ام؛ درخشان، براق، نورانی، درخشنده، خوشبو، دوست داشتنی، ولی اکنون به بدبختی در افتاده‌ام»^۱

روحي که با نهضت زرتشت طلوع کرده بود و از آن پس در خلوت خویش بدور از سیطره آیین آریایی، در گذر هزاره‌ها راه کمال پیموده بود، در پی رستاخیز روحانی ساسانی و غلاظ و شداد آیینی موبدشاهان، عصیان کرد و جلوه‌ای از بلوغ و کمال خویش را در نقاشی و شعر مانی نشان داد.

مانی پسر پتگ^۲ ناگهان و نابهنگام در حصار آیین و سکوت سنگین و با صلابت سلطنت جوان ساسانی، آوای نهضت انسانی آریایی خویش را سر داد آن چنان دل‌انگیز و پر جاذبه که شاپور اول را متاثر کرد و سروده‌های مکتوب و منقوش خود را شاپورگان نام نهاد و تقدیم او نمود و می‌رفت تا بار دیگر زرتشتی دیگر ظهور کند و نهضت آغازد و آیین و روحانیت آریایی را نفی و نهی کند. نهضت او در میان

۱- از کتاب شاپورگان مانی، در: میراث ایران ۳۰۴. + سروده‌های مانی در:

Boyce; the Manich....PP.100,130,135.

۲- پتگ از رعایای ایرانی همدان بود که به بابل رفته و در تیسفون ساکن شده بود. مانی در ۱۴ آوریل ۲۱۶ میلادی در روستای مردینو در کوئی علیا در سال چهارم سلطنت اردوان آخرین شاه اشکانی زاده شد و ۲۵ سال داشت که آوای انسانی خویش را سر داد. قتل مانی روز دوشنبه ۴ شهریور ماه برابر ۱۴ فوریه ۲۷۶ میلادی بوده است. ن. ک: تقی زاده / مقالات ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹. درباره ادبیات و آثار مانوی. ن. ک: تفضلی ۳۳۱-۳۵۰.



روح‌های متعالی و آزاد، مخاطبان بسیاری یافت و آوازه آن در سراسر ایران و انیران پیچید اما حیات و حضور موبدشاهانی مانند کرتیر چون سدی از پولاد در برابر این نسیم لطیف انسانی ایستاد و آن را از وزیدن بازداشت. کرتیر بدعت مانی را به شاپور نمایاند و فرمان تبعید او را صادر کرد و اندکی بعد در زمان بهرام اول مانی را به جرم ارتداد و بدعت در آیین آریایی محکوم به مرگ کرد و فتوای قتل او و پیروانش را داد و قتل عام آغاز شد. کرتیر در فراز نخست کارنامه خود از این قتل عام دینی یاد کرده است: «... آیین اهریمن و دیوان از کشور رخت بربست و به دور افکنده شد ... زندیکان [= مانی و پیروان او] از هم فرو پاشیدند و تصویرهای خدایان شان منهدم گشت ...». بدین سان فروغ اندیشه انسانی و روح متعالی و بی‌قرار آریایی در برهوت آیینی ساسانی افول کرد و سکوتی سنگین بر سراسر ایران حاکم گشت.



● مبانی قدرت و قداست روحانیت مزدیسنا

روحانیت مزدیسنا خود را حامل فره ایزدی^۱ و وارث و جانشین زرتشت می‌دانست و بنا به محتوای یسناها و یشتها^۲ مدعی بود که زرتشت هم آهو بود و هم رَئو، یعنی «سرور و سالار این جهانی و داور و دادرس آن جهانی»^۳ و این مقام ایزدی از اهورامزدا به زرتشت و از زرتشت به پیشوایان آیین رسیده است. از این رو ولایت بر اموال و انفس رعایا داشت و این زیربنای سیادت و سروری آیینی سیاسی پیشوایان و مبنای حکومت مطلقه موبدشاهی بود.

بر این اساس سلسله موبدشاهی روحانیت پارسی استخر کوشید تا حکومت مطلقه دینی برقرار کند که همواره شهریار دینار حاکم باشد. مخصوصاً که فاجعه سکندر و عوارض و عواقب آن در دوره سلوکی و اشکانی همواره پیش چشم اشرافیت و روحانیت پارسی قرار داشت. از این رو کوشید تا بنیانی استوار از آیین و فرهنگ بنا نهد و رعایا را پرورش و آموزش آیینی دهد که دیگر آن گزند اهریمنی تکرار نگردد و خیره‌سری و گستاخی و ناسپاسی به سراغ رعیت نیاید.

در گذر سده‌های سلوکی و اشکانی و ویرانی و فراموشی آیین و فرهنگ، روحانیت پارسی استخر میراث گرانقدر آیینی خود را کاملاً حفظ کرده بود و آن، بخش وندیداد اوستا بود^۴. میراثی که آداب و احکام و سنن دیرینه آیینی آریایی را در

۱- ایران. مقاله روحانیان + فصل چهارم.

۲- ن.ک: گاثه ۲/۲۹/۷۰/۲ + ۶ + یسنا ۱/۲۷/۲۳۰/۱ + یشتها ۳۲/۱۳۵/۱ + خرده اوستا ۲/۱۰۰، ۳.

۳- ن.ک: وندیداد ۲/۵/۵۵۳/۲ + ۲۶ + ۶۱۲-۶۱۳.

۴- ن.ک: شایست ۴. یادداشت ۲ ← داراب ۱۲/۱ - ۳: «... و چون از نکبت سکندر کتابها را باز جستند و از هر نسکی نیافتند هیچ نسک بجز وندیداد که تمام یافتند...»



خود داشت و اجرای آن می‌توانست حکومت آیینی و روحانی را تضمین کند. این تدبیر چنین بود که باید هر نسلی متصلب‌تر از نسل پیش نسبت به آیین پرورده شود تا دینداری در زوایای روح رعایا ریشه دواند و همواره استوار باشد. انجام این رسالت مهم بر عهده روحانیان بود که به فرموده اهورامزدا حق تبلیغ و ترویج انحصاری آیین را در اختیار داشتند. رسالتی که از زرتشت ناشی می‌شد و از پدر به پسر می‌رسید و در طبقه ممتاز روحانیان خلاصه می‌گردید: «ای زرتشت! تو نباید این کلام مقدس را جز به پدر یا پسر یا به برادر تنی یا به آتروان بیاموزانی»^۱. رعایا باید رام و پیرو و فرمانبر پیشوایان آیین باشند: «ای زرتشت! بدا به این مرد که پیش قدم شده؛ مردی که از زوت آموزشی ندیده و کلام ایزدی نیاموخته، در پیش نیاز بُرَسَم جای می‌گیرد. اگر چه او بُرَسَم بسیار بگستراند و مدتی طولانی یسنا بسراید، اهورامزدا و امشاسپندان و مهر را خشنود نساخته است...»^۲ «مرد پاک دین باید پیرو مقام روحانی باشد»^۳.

بر همین اساس بود که در پی نهضت زرتشت و آغاز دوران تکوین دینی، در باور رعایا روحانیان بخشی از مقدسات آیینی شدند و در نیایشهای روزانه از آنان به نیکی یاد می‌شد: «موبد پاک و سرور پاکی راکه در درون کشور در خدمت است می‌ستاییم، موبد فرخنده پاک و سرور پاکی راکه در بیرون کشور در گردش است می‌ستاییم»^۴ «به بازگشت پیشوایان آیین درود می‌فرستیم که دور رفته برای دیگر کشورها جویای راستی‌اند»^۵.

۱- ن.ک: یشتها ۹/۱۵۷/۱.

۲- ن.ک: یشتها ۱۳۸/۴۹۹/۱ - ۱۳۹.

۳- ن.ک: یسنا ۱۶/۱۹/۲۱۱/۱، ۱۷، ۱۸، ۴۴/۲ - ۶/۴۲/۴۵، ۷/۵۲/۴۸/۲ +

۴- ن.ک: یسنا ۶/۲۲۲/۲ + یشتها ۶/۴۲/۸/۱۳۵/۱ + ویسپرد ۲/۹/۴۵ + ۳/۳/۳۷ + یسنا ۶/۴۲/۲ +

۵- ۸/۱۶۸/۱۰۷/۲ - ۱ + خرده اوستا ۸/۱۶۸.

۵- یشتها ۶/۴۲/۸/۱۳۵/۱.



رعایا در آموزه‌های آیینی آموخته بودند که پندار و گفتار و کردار نیک از آن کسی است که دستور (= مرجع تقلید) داشته باشد و پندار و گفتار و کردار بد از آن کسی است که بی دستور باشد.^۱ از این رو از جمله وظایف واجب مکلف دیندار این بود که «کسی را که از خود وی دین آگاهتر باشد به دستوری داشته باشد تا گذر از پل صراط برایش آسان باشد... آن کس که دستور برای راهنمایی دینی ندارد به آن جای که برترین هستی است نرسد... هر چند که او را آن اندازه نیکی در شمارش کردار باشد...»^۲.

این گونه بود که هر فردی از پگاه زادن، نامش در دفتر ویژه ثبت می شد و دخیل فرشته و ایزدی می گردید و پیرو یکی از دانایان و مقلد یکی از دستوران بود تا در پی بلوغ (= ۷، ۸، ۱۵ سالگی) در حضور آن دستور به کردار نیک و بد قبل از بلوغ اعتراف کند و سپس از او تقلید نماید و نیک و بد روزانه خویش را از وی بپرسد: «دانایان و پیشینیان گفته اند که چون افراد پانزده ساله شوند باید که از فرشتگان یکی را پناه خود گیرند و از دانایان یکی را دانای خود و از دستوران و موبدان یکی را به دستوری خود گیرند... و اگر از درست و نادرست پیش آید با آن دستور بگویند تا او را جواب دهد»^۳. «پیروی از دستوران و داشتن دستور برای راهنمایی خواستن، از فرمانهای زرتشت است و انکار دستوران از ابداعات اخبّ جادوگر»^۴. «کسی که چیزی به آن کس دهد که او را آیین این است که دستور نباید داشتن، آن گاه دیو خشم از او خشنود شود»^۵. «اگر

۱-ن.ک: یسنا ۱/۱۷۶/۱۶. در تفسیر پهلوی یسنای دهم دو اصطلاح «آن که دستور دارد و آن که دستور ندارد» در برابر یکدیگر قرار دارند. ن.ک: شایست ۱۲/۱۶۶. یادداشت ۶.

۲-ن.ک: شایست ۱۵۱-۱۵۲/۱۲/۳.

۳-ن.ک: شایست ۱۲/۱۶۶. یادداشت ۶ ← صد در نثر ۲۶/۲۲-۳/۲۳. ۴. + روایت امید ۶۹. + روایات داراب ۴۸۹/۱.

۴-ن.ک: شایست ۱۲/۱۶۶. یادداشت ۶ ← دینکرد ۱/۲۱۲.

۵-ن.ک: همان. ← دینکرد ۲۱۲-۲۱۱. + اساطیر ایران ۱۳۰ ← بندهشن.



کاری یا مسئله و حکمی فرارسد و نداننده گناه است یا ثواب، اگر تواند آن را رها کند ... تا وقتی معلوم کند به درستی که آن کار گناه است یا ثواب. چه در دین پیداست که بجز آنکه از دستوران پرسد هیچ کاری نشاید کردن از سر خویش ...^۱. «این که دین به دستور باید داشتن و فرمانبرداری از دستوران باید کردن و هر کاری که کنند به دستوری ایشان کنند که در دین پیداست که اگر به اندازه برگ درختان و ریگ بیابان و قطره باران ثواب کنند که به فرمان دستوران نباشد و بدون خشنودی ایشان باشد، هیچ ثواب به روان او نرسد و ثواب به گناه تبدیل شود و تا زنده باشد او را مقدس و متدین نشاید گفتن و چون بمیرد به بهشت نرود و هیچ امشاسپندی به او نزدیک نشود و او را از دست دیوان و اهریمن رها نکنند و از دوزخ رهایی نیابد ...»^۲ بر این اساس از جمله گناهانی که کیفر مرگ داشت، نداشتن مرجع تقلید بود: «کسی که منکر و نافرمانبردار (= بدون مرجع تقلید) باشد محکوم به مرگ است»^۳.

در پی نهضت زرتشت و آغاز دوران دینی روحانیان همواره از مزدا می خواستند که رعایا و طبقات ممتاز رام و فرمانبر پیشوایان آیین باشند: «ای مزدا! چنان ساز که رزمیان و کشاورزان برای ما پیشوایان رام باشند»^۴. رعایا نیز در نیایشها آموخته بودند که باید همواره از مزدا بخواهند تا آنان را رام و فرمانبر پیشوایان آیین قرار دهد^۵. آن گونه که مزدا از رعایا خواسته بود تا خشنودی روحانیان را با فدیة جان و مال فراهم

۱-ن.ک: همان ۲۵/۱۰/۱۳۰.

۲-ن.ک: وندیداد ۱۰۳۷/۲، ۱۰۳۸.

۳- همان ۱۰۳۶/۲، ۱۰۳۷ - روایات پهلوی ۵۱/۴۱

۴-ن.ک: یسنا ۴۰/۲ - ۳۰/۴۰/۴۱. + یشتها ۳/۱۲۵/۱، ۴.

۵-ن.ک: شایست ۱۳/۱۳/۱۸۱: دعا برای فرمانبری بیشتر رعایا از اشرافیت و روحانیت آریایی و آن «خواندن چهار پتا اهو و وریو از بند اول یسنا ۲۸ است تا رعایا در برابر ارباب و اشراف فرمانبردارتر باشند تا اندیشه و گفتار و کردار نیک در جهان توانا تر و دروغ ناتوان تر شود».



آوردند: «ای زرتشت! مهر را بستای، پیروان را بیاموز که برای روحانیان چارپای بزرگ و کوچک و مرغهای پرنده با شهر هدیه آورند»^۱.

● تشکیلات، سازمان، سلسله مراتب و عناوین

در پی نهضت زرتشت و غلبه روحانیت آریایی بر نهضت و تبدیل آن به نظام آیینی، روحانیان خود را وارث و جانشین و ادامه دهنده زرتشت می دانستند و به رعایا آموخته بودند که پیشوایی آیین را از زرتشت به ارث برده اند^۲. بر همین اساس از همان آغاز، روحانیت مقام و منصبی موروثی بود که از پدر به پسر می رسید و در خاندان و خانواده و طبقه ادامه داشت. نخستین سلسله مراتب و عناوین رسمی روحانیت دوران تاریخی این گونه شکل گرفت: زوت، هاوَن، آتروخش، فربرتر، آبرت، آسانتر، راسپی، سرنوشاورز. این عناوین هر کدام زیرمجموعه خاص خود را داشتند. زوت و راسپی برجسته ترین مقامات روحانی بودند. زوت در رأس همه قرار داشت. در میراث دینی دوران تاریخی از زوت و راسپی و دیگر عناوین روحانی بسیار یاد شده است^۳. در پی رستاخیز آیینی ساسانی و تأسیس حکومت مطلقه موبدشاهی سلسله مراتب و عناوین روحانیان به دستور، موبد و هیربد تبدیل شد. دستور دارای معانی آیینی سیاسی حکومتی است: وزیر، داور، مفتی، مجتهد، معنای آیینی دستور چنین است: «دارنده قدرت و اجازه دخل و تصرف و انتصاب در امری و کاری»^۴.

۱- ن.ک: یشتها ۱/۴۸۹، ۱۲۰. همان ۲/۱۳۰-۵۳. و نذیداد ۳/۱۵۹۲، ۲۸/۱۸-۲۹.

۲- ن.ک: بن دهنن هندی ۱۱۹، ۲۲۲.

۳- ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ، مقاله روحانیان + و نذیداد ۲/۶۶۴-۶۶۵. + یسنا ۳۰/۵۹، ۹/۶۵، ۱۴/۱، ۳۳/۶، ۶۸/۱۲. + ویسپرد ۳/۶، ۵/۱، ۱۱/۱۹. + یشتها ۴/۷، ۱۰/۸۹، ۱۳۷، ۱۷/۶۱، ۵/۱۳۲، ۱۰/۸۹، ۱۳/۱، ۲، ۱۰/۱۲۰، ۲۴/۱۵.

۴- شایست ۸/۱۰۷ یادداشت ۱۷. و نذیداد ۲/۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳. ۳۵۱/۱.



موبد (= مغو، مگو، مغویت، مُغ) نیز دارای معنای آیینی سیاسی حکومتی است که به اهورامزدا (= یغ، مُغ) و شاه نیز اطلاق می‌شود: موبدشاه، درجه عالی موبدی، موبدان موبد هست که به معنای مرجع عالی تقلید و پیشوایی آیین می‌باشد. هیربد (= ارپت) به معنای خطیب، واعظ و سخنران برجسته مذهبی است.

مقامات روحانی دارای ابزار و آلات ویژه‌ای بودند که داشتن آنها شرط لازم و واجب پیشوایی بود: تازیانه چرمین و تازیانه دوال برای اجرای حدّ شرعی^۱، شیردان، میزدان، پنّام، خرفسترزن، پیاله و تشت، هاون، هوم، برسم، کمربند، کارد مارکشی، چوب دستی گاوکشی، تسبیح فالگیری^۲.

عناوین یاد شده روحانی عموماً دولتی حکومتی بود اما تابع شرایط و ضوابط ویژه هیربدستان و مُغستان (= مراکز آموزشی آیینی) بود. هیربدستانها و مُغستانها فقط به طبقه روحانیان اختصاص داشت و کسی از رعایا و سایر طبقات حق ورود به آنها را نداشت. در این کانونهای آموزشی آیینی فقط مردان و زنان روحانی حضور داشتند که شامل بستگان نسبی درجه یک مقامات روحانی؛ پسران، دختران، خواهران و برادران تنی آنان می‌شد. در این کانونهای آموزشی پرورشی علاوه بر تحصیل دانش آیینی و حصول مراتب و مدارج آن، فرد به مقام تقرب و تقدّس می‌رسید و می‌آموخت که باید چگونه باشد و پیشوایی کند و صفات و شرایط لازم را بدست می‌آورد: «موبد واقعی کسی است که شب زنده‌دار باشد، دانش دینی بیاموزد و برای رهایی و پرهیزکاری و گذر از پل صراط و رسیدن به رستگاری آخروی در بهشت بکوشد. موبد کسی است که داناترین و پاسخگوترین باشد»^۳. «اما کسی که سراسر شب را بخوابد و عبادت

۱-ن.ک: ایران. مقاله روحانیان. + ویسپرد ۱۵۲.

۲-ن.ک: ایران، مقاله روحانیان. + ونیدداد ۶۶۹/۲، ۶۷۰ + فرهنگ ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸. + یشتها

۵۵۶/۱، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰ + ۴۶۹/۱. + یسنا ۱۶/۲، ۱۸، ۱۹.

۳-ن.ک: ونیدداد ۶/۱۸/۱۵۸۷/۳، ۷، ۸، ۹.



نکند و گانه نسراید و مراسم دینی انجام ندهد و تن‌پروری کند او موبد نیست. کسی که نادرست سُدَره پوشه و کُشتی بندد و نادرست پَنام بندد و نادرست کارد مارکشی به کار برد و نادرست بَرَسَم بردارد و نادرست خرفسترگن به کار گیرد و فریبکارانه به آموزش مردم پردازد او موبد نیست. کسی که آیین را بد آموزش دهد و سه سال کُشتی نبندد و سُدَره نپوشد و گانه نسراید و آبهای نیک را ستایش نکند او موبد نیست که اهریمن روش است»^۱.

سازمان گسترده و تشکیلات سراسری روحانیتِ مزدیسنا که به همت کربیر شکل گرفته بود رفتار و گفتار روحانیان را به دقت زیر نظر داشت. روحانیان اهریمن روش و خطاکار از سوی دادگاه ویژه‌ای تحت پیگرد قرار گرفته دستگیر و محاکمه می‌شدند و کیفر بسیار سختی می‌دیدند. در این دادگاه «اداره و یژۀ شکنجه و اعدام و اجرای حدود شرعی وجود داشت؛ تازیانه، بند از بند گسستن، قطعه قطعه کردن، پوست کندن، سر بریدن، به چهار میخ کشیدن و ... کارگزاران این اداره افراد بسیار آزموده‌ای بودند، در صورتی که فرد روحانی به وظایف خود درست و دقیق عمل نمی‌کرد، کارگزاران ویژه‌ای او را به زمین متروک که دور از آب و گیاه و مقدسات دینی بود برده برهنه‌اش می‌کردند و به چهار میخ می‌کشیدند و زنده او را پوست می‌کنند و سرش را گرداگرد می‌بریدند»^۲ «کسی که دین را بد بشارت دهد و سه سال سُدَره و کُشتی نپوشد و نبندد و گانه نسراید و آبهای نیک را ستایش نکند، کیفرش سر بریدن است و کسی که به این گناهکار یاری رساند نیز گناهکار است»^۳.

۱-ن.ک: ونیداد ۱/۱۸/۱۵۸۵/۳، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹.

۲-ن.ک: همان ۱۱۹۴/۳ - ۱۱۹۵ + ۱۸/۱۵۸۸/۳، ۹، ۱۰، ۱۶۳۴/۳ + ۱۶۳۴/۳، ۶۹، ۷۲، ۷۳.

۳-ن.ک: همان ۱۸/۱۵۸۸/۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶۳۴/۳ - ۱۶۳۵، ۷۲، ۷۳.



● شرح وظایف

از آنجا که به مقتضای آیین، روحانیتِ مزدیسنا بر رعایا ولایتِ تکوینی و قیمومتِ تشریعی داشت و سرپرستِ معنوی آنان بشمار می‌رفت، هر رعیتی از پگاه زادن نامش در دفتر ویژه‌ای ثبت می‌شد تا مرید و دخیل ایزد و فرشته‌ای شود و مقلد و پیرو دستوری گردد و در آستانه بلوغ به حضور آن دستور شتابد و نیک و بد گفتار و کردار دوران پیش از بلوغ خود را اعتراف کند. آن دستور می‌توانست گذشته بد او را ببخشد و از آن پس وی را در شایست و ناشایست رهنمون باشد. از این رو رعایای متدین در گستره آیینی سرشار از شایست و ناشایست و رویدادهای روزانه شخصی و اجتماعی همواره زیر نظر پیشوایان آیین بودند. بر این اساس رسالت و مسئولیت و وظایف روحانیان مزدیسنا بسیار زیاد بود: هر یک از رعایا از زادن تا مردن زیر نظر شرعی روحانی بودند؛ روحانی باید که فرد مکلف را به شایست و ناشایست آیین راهنمایی می‌کرد، از بر کردن بخشهایی از اوستا، ادعیه، اوراد و اذکار روزانه از واجبات عینی هر مکلف بود و این مهم باید زیر نظر و آموزش روحانی انجام می‌گرفت، روحانی باید مکلف زن و مرد را طهارت و غسل می‌داد، اوامر و نواهی آیین را به او می‌آموخت، در پندار و گفتار و کردار راهنمایش می‌بود، گناهان را می‌بخشید یا گناهکار را حد شرعی می‌زد یا کفاره گناهان را می‌ستاند، زنان حیض و زائو را غسل حیض و نفاس می‌داد، مردگان را سگ دید می‌کرد و مراسم دَخْمَه گذاری انجام می‌داد، طهارت افراد و حیوانات اهلی و مفید و اشیاء اماکنِ نجس با او بود، باید که آب و آتش و زمین و گیاه و پدیده‌ها و عناصر مقدس طبیعت را که نجس شده بود تطهیر می‌کرد، تهیه گومیز مقدس (= شاش گاو و خاکستر آتش مقدس و اوستاخوانی بر آن) برای تطهیر افراد و اشیاء با مقامات ارشد روحانی بود، امر قضاوت و ریاست دادگاهها، ازدواج، طلاق، تبلیغ و ترویج آیین، گرفتن کفارات، نذور، وجوه شرعی، هدایا، سرپرستی اوقاف، تولیت آتشکده‌ها و اماکن مقدس و معابد ایزدان و فرشتگان و مقدسان آیینی، اجرای حدود شرعی، اجرای مراسم آیینی، کشتن خرفستران و آموزش آن به رعایا، توبه



دادن رعایا، گرفتن هدایا و نذور، هوم، پراهوم، زور، میزد، درون، برگزاری سفره‌های نذری، دعاخوانی، فالگیری، پیشگویی، مراسم پرسه، خیرات، برات، برگذاری سفره‌های پیش‌پایی و پشت‌پایی و ... مسئولیت این امور و صدها رسم آیینی دیگر در سراسر کشور از وظایف روحانیان بود^۱.

از آنجا که رعایا به مقتضای آیین و نهی اکید مزدا و زرتشت حق نداشتند خودسرانه به انجام امور آیینی شخصی و اجتماعی بپردازند به ویژه انجام امور بسیار خطیر و دقیق و فنی و پیچیده غسل‌های حیض و نفاس و امور مردگان و مراسم حمل مرده و دخمه‌گذاری و تطهیر و طهارت افراد و اشیا و اماکن نجس، که هر گونه خودسری در این امور مهم کیفر مرگ داشت، روحانیان باید به همه روستاهای دورافتاده کشور و هر نقطه‌ای که پاکدینی زندگی می‌کرد سر می‌زدند و به امور آیینی آنان رسیدگی می‌کردند.

این وظایف بسیار زیاد و سنگین به ترتیب اهمیت، میان روحانیان با رعایت سلسله مراتب روحانیت مزدیسنا تقسیم شده بود.

علاوه بر این، روحانیان در رهبری سیاسی کشور حضور داشتند و شخص شاهنشاه خود یک موبدان موبد متصلّب و متعبد یعنی عالی‌ترین مرجع آیینی کشور بود. مقامات عالی دربار همه از روحانیان عالی‌رتبه بودند، انتخاب ولی عهد با روحانیان بود، انتصاب مقامات سیاسی کشوری و لشکری و عزل آنان با روحانیان بود. سفارت سیاسی در کشورهای بیگانه با روحانیان بود. از آنجا که سلطنت ساسانی حکومت مطلقه موبدشاهی بود، فرمانهای آیینی سیاسی روحانیان برای رعایا و طبقات ممتاز جامعه بی‌چون و چرا مطاع بود. نیروهای نظامی و انتظامی در جهت قلع و قمع مخالفان و سرکوب عقاید و ادیان بیگانه و ضد مزدیسنی در اختیار

۱- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ. + وندیداد ۶۶۹/۲ - ۶۷۰ + ۱۱۸۲/۳ - ۱۱۸۳ + ۱۱۴/۲، ۶۱۵، ۶۱۶ +



روحانیان قرار داشت.^۱

● اجرای آداب و احکام و سنن آیینی

تساهل آیینی و تعطیل احکام و سنن مزدیسنی در روزگار اشکانی، روحانیت پارسی استخر را بر آن داشت تا با شدت و قوت به احیا و اجرای آداب و احکام آیین مزدیسنا پردازد و در این راه کوتاهی و سهل انگاری نکند. لذا از یک سو در پرورش آیینی رعایا می کوشید و از دیگر سو در اجرای آداب و احکام و سنن شدت عمل نشان می داد تا به حلال و حرام، مطهرات و نجاسات توجه شود و اوامر و نواهی آیین اجرا گردد و سنن آیینی متروک احیا شود. کرتیر به این واقعیت تصریح و تاکید کرده و اقدامات مجدانه خود و سازمان روحانیت مزدیسنی را در برقراری آیین در تاریخ ثبت نموده است: «... شهر به شهر و استان به استان بسیاری از کارهای مذهبی پیشرفت یافت و آتشکده بسیار بنیان پذیرفت ... آیین مزدیسنا و مغان را که نیکو بودند من آن را والا و شایسته اجترام و ستایش ساختم ... من آتشکده بسیار و مغان بسیار پدید آوردم ... ازدواج هم خون (= ختودت) منعقد کردم و بسا مردمان که پای بند به دین نبودند به دین روی آوردند ...»^۲. روحانیان در برقراری آیین و فرهنگ آریایی کوتاهی نکردند، رعایای رام و متدین بار آوردند و فضایی سرشار و سنگین از آیین ساختند که تحمل آن توان بسیار می خواست. مبانی، ساختار و تصاویر این فضای سرشار آیینی در وندیداد منعکس است؛ میراثی گرانقدر و خواندنی که امروز ما را به درستی در فضای آیینی باستان قرار می دهد. هر چند که به دلیل ایرانی بودن با این فضا بیگانه نیستیم و در بسیاری از موارد، برای ما آشنا و قابل فهم است.

۱- ن. ک: کتیبه کرتیر. صفحات گذشته.

۲- ن. ک: صفحات گذشته. کتیبه کرتیر. در مورد سنت مقدس ختودت. ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ،

فصل سوم، مقاله ختودت.



صور کلامی فضای آیینی: انسان ایرانی آموخته و ایمان آورده بود که آدمی گوهری اهورایی دارد و در جهان ثنوی سرنوشت او در دست دیوان و ایزدان است. هر چند که الطافِ مزدا و امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان شامل حالش می شود اما اهریمن و دیوها و پری هایش او را لحظه ای رها نمی کنند و از هر راهی می خواهند نفوذ کنند و ضربه زنند. کانونهای ازدحام دیوها و پری ها متعدد و فراوان است. راه رهایی از آزار دیوها و پری ها پیروی مطلق از آموزه های آیین و نیایش و ستایش بسیار است. از آنجا که در جهان بینی کلامی مزدیسنا گوهر آدمی فروهر ایزدی است و هر چه هست نیکی محض است بنابراین، دیوها نمی توانند خصایل منفی آدمی باشند چرا که وجود در اقلیم اهورایی محض است و پلیدی و بدی به آن و در آن راه ندارد. دیوها و پری ها و خصایل پلید، زاده اهریمن هستند که به آدمی سرایت می کنند و او را به تباهی می کشانند. عناصر مودی و منفی طبیعت نیز در قالب دیوها جلوه می کنند و هر کدام دیوی در طبیعت دارند. ناخرسندی مزدا و امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان و مقدسان و پیشوایان و شهریاران و روح و روان نیاکان در شوراندن و تاختن دیوها و پری ها نقش دارند چرا که هر امشاسپند و فرشته ای یک ضد و رقیب از دیوان دارد. آن گونه که ضد و رقیب مزدا، اهریمن تلقی می شود^۱.

بر اساس این صور کلامی آیینی بود که یک مَزَدَیسَنا باید رام پیشوایان و شهریاران و پیرو بی چون و چرای آیین در پندار و گفتار و کردار نیک می بود و همواره برای خشنودی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان و مقدسان نیایش و نذر و نیاز و قربانی می کرد و با هدیه آنها به روحانیان، خشنودی پیشوایان آیین را فراهم می ساخت و با حرف شنوی از شهریاران، رضایت خاطر آنان را فراهم می آورد. هر گونه اعتراض و عصیان علیه وضع موجود، گناه نابخشودنی بود چرا که ستیز با تقدیر و اراده مزدا تلقی می شد و علاوه بر تباهی آخرت، کیفر دنیوی داشت. رعایای متدین



و مؤمن برای رهایی از جهان انبوه دیوها و پری‌ها و بیماری‌ها و هول و هراس و ترس و مرگ و فقر و فلاکت و زلزله و سیل و قحطی و ... باید همواره مواظب پندار و گفتار و کردار خویش می‌بودند و با توسل به امشاسپندان و ایزدان و مقدسان به روحانیان پناه می‌بردند تا با خواندن ادعیه بسیار و انفاس قدسیه آنان در امان باشند و به رامش رسند: «دور شوید ای دیوها، پری‌ها، دردها، بیماری‌ها، ناپاکیها، پلیدی‌ها، ای دیو ایندرا، دیو شورو، دیو تریچ، دیو ساوول، دیو تریز، دیو زریز، دیو ترومه، دیو ویزرش، دیو اودگ، دیو چشمگ، دیو آکه تشه، دیو ورن، دیو یوشاسپ، دیو سیج، دیو هیج، دیو آز، دیو ترومت، دیو زریج، دیو خشم، دیو اپوش، دیو زرمان، دیو سیژ، دیو نسو، و ... و ... واپس می‌رانم امریمن را دیوها را، پری‌ها را، بیماری‌ها را، ناپاکیها را، پلیدی‌ها را؛ از خانه، از روستا، از شهر، از کشور، از خویشان، از مردوزن ... از خان سالارخانه، از کدخدای روستا از شهریان شهر، از شهریار کشور، از آفرینش مقدس و ... و ...»^۱.

صور فقهی فضای آیینی: انسان ایرانی آموخته و ایمان آورده بود که همه عناصر سودمند طبیعت، مقدس و ستودنی است چرا که جلوه‌ای از اهورامزداست و در حرمت و کرامت با انسان برابرند. هر پدیده‌ای مثبت ایزد و فرشته‌ای نگهبان دارد و اهانت و آلودن آن موجب ناخشنودی و خشم ایزدان و فرشتگان و کیفر دنیوی و زیان اخروی و یورش دیوان می‌گردد. علاوه بر عناصر مقدس اربعه، آب و آتش و زمین و گیاه و چارپا از مقدس‌ترین پدیده‌های طبیعت بودند و در برخی موارد بر انسان برتری داشتند و اصولاً رابطه انسان و طبیعت یک‌جانبه و مشروط بود، انسان در خدمت طبیعت بود و باید که برای شادمانی و خرمی آن می‌کوشید. این تلقی کلامی به گونه‌ای

۱- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ. + وندیداد ۱۳۰۲/۳ + ۱۰/۱۲۰۵/۴ + ۱۱/۱۲۷۳/۳ + ۸، ۷، ۴/۲۰/۱۸۴۱، ۱۸۴۰/۴ + ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷/۱۱/۱۲۷۵/۳ + ۱۰/۱۲۰۳/۳ + ۹/۱۱۲۹/۳ + ۲۱، ۲۰، ۱۹/۸/۸۷۰/۲ + ۲۲، ۲۱، ۲۰/۲۱/۱۸۵۳/۴ + ۱۴، ۱۳، ۱۰، ۹ + ۱۱/۱۲۷۸ - ۱۲۷۷/۳ + ۹/۱۱۴۹/۳ + ۴۷، ۴۶، ۴۵/۹ - ۲۰.



افراطی در صور فقهی و آیینی خود را نشان می‌داد و رعایای متدین را به احتیاط شرعی و وسواس و هول و هراس شگفتی انداخته بود چرا که اگر فرد در پندار و گفتار و کردار مرتکب خطایی می‌شد و به آن اعتراف نمی‌کرد و کیفر آن را نمی‌دید یا کفاره‌اش را نمی‌داد، علاوه بر زیان اخروی، در صورت انکار باید آب سوگند رزمنده آزماینده می‌نوشتید که اگر دیر دفع می‌شد و در شکم می‌ماند نشانه گناهکاری او بود و دروغ تلقی می‌شد و باید هفتصد تازیانه اسبرانی و هفتصد تازیانه چرمین می‌خورد.^۱ اگر ناپاک بود و از راهی می‌گذشت که گذرگاه آب بود، کیفرش چهارصد تازیانه اسبرانی و چهارصد تازیانه چرمین بود.^۲ اگر فرد ناپاک به آتش می‌نگریست و بی‌حرمتی می‌کرد، چهارصد تازیانه اسبرانی و چهارصد تازیانه چرمین کیفر داشت.^۳ اگر مرده حیوان یا انسانی را در زمین کشاورزی دفن می‌کرد یا می‌انداخت از پانصد تا هزار تازیانه اسبرانی و پانصد تا هزار تازیانه چرمین کیفر داشت.^۴ اگر ذره‌ای از جسد مرده حیوان یا انسان وارد آب می‌شد صاحب آن مرده گناهکار بود و دویت تازیانه اسبرانی و دویت تازیانه چرمین کیفر آن بود.^۵ اگر موهای زاید و ناخن دست و پا را در زمین می‌پراکند موجب یورش دیوان و خرفستران می‌شد و گناهکار بود، باید به هنگام شانه کردن مو و چیدن ناخن، ده گام از مردان مقدس، بیست گام از آتش، سی گام از آب، پنجاه گام از بَرَسَم دور می‌بود، مو و ناخن زاید را باید با آداب و ادعیه در گودالی به عمق ۵ تا ۱۰ انگشت در زمین سخت و به عمق یک وجب در زمین نرم می‌ریخت و

۱- ن.ک: ویسپرد ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴. + وندیداد ۱/۴۶۵/۴، ۵۴، ۵۵.

۲- همان ۲/۸۹۴/۸-۱۰۴، ۱۰۷.

۳- همان ۲/۵۵۷/۵، ۴۳.

۴- همان ۲/۶۸۱/۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱.

۵- وندیداد ۲/۶۸۵/۶-۲۶، ۴۳.



دعای مربوطه را می‌خواند.^۱ اگر زمین کشاورزی را می‌آلود کیفرش دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین بود، اگر استخوان، مو، مدفوع، شاش و خون در زمین می‌ریخت و آن را می‌آلود، دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین کیفر داشت. اگر به اندازه مویی زمین کشاورزی را می‌آلود سی تازیانه چرمین و سی تازیانه اسبرانی کیفرش بود، اگر آلودگی زمین به اندازه یک بند انگشت میانی بود پنجاه تازیانه اسبرانی و پنجاه تازیانه چرمین کیفر داشت. اگر آلودگی زمین به اندازه دو انگشت بود دویست تازیانه از هر کدام، اگر آلودگی به اندازه یک بازو بود، چهارصد تازیانه از هر کدام، اگر آلودگی به اندازه یک مجموعه بود شش صد تازیانه از هر کدام، اگر جسد مرده انسان یا حیوان را در آن زمین رها می‌کرد هزار تازیانه اسبرانی و هزار تازیانه چرمین کیفرش بود.^۲ در چنین زمین آلوده‌ای تا یک سال نباید کشاورزی می‌شد و آب روان می‌گردید، اگر پیش از یک سال کاشته می‌شد، دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین کیفر داشت.^۳ اگر با سگ گله یا سگ نگهبان بد رفتاری می‌کرد و به آن استخوان سخت یا غذای داغ می‌داد که دندان‌ش بشکند یا دهانش بسوزد، محکوم به مرگ بود.^۴ اگر سگ آبستن را می‌ترساند یا آن را به نحوی می‌آزرد و می‌کشت محکوم به مرگ بود.^۵ اگر سگ گله را زخمی می‌کرد که بی‌هوش شود یا بمیرد، هشت صد تازیانه اسبرانی و هشت صد تازیانه چرمین کیفر داشت.^۶ اگر سگ نگهبان ده را زخمی می‌کرد که آن سگ می‌مرد کیفرش هفتصد تازیانه اسبرانی و

۱- همان ۱۰/۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱/۱۷/۱۵۵۱/۳.

۲- همان ۱۱/۱۰، ۹، ۸، ۷، ۱/۶/۶۸۱/۲.

۳- همان ۵، ۴، ۳، ۲، ۱/۶/۶۸۱/۲.

۴- همان ۶، ۵/۱۵/۱۴۷۷/۳.

۵- همان ۶، ۵، ۴، ۳، ۲/۱۵.

۶- همان ۱۲/۱۳/۱۳۲۹/۳.



هفتصد تازیانه چرمین بود.^۱ اگر سگِ ولگرد شکاری را زخمی یا می‌کشت کیفرش شش صد تازیانه اسبرانی و شش صد تازیانه تازیانه چرمین بود.^۲ اگر توله سگی را زخمی می‌کرد کیفرش پانصد تازیانه اسبرانی و پانصد تازیانه چرمین بود.^۳ اگر ماده سگِ آبستن را می‌کشت کیفرش هفتصد تازیانه اسبرانی و هفتصد تازیانه چرمین بود.^۴ اگر به سگ گله خوراک بد می‌داد دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین کیفر داشت.^۵ اگر سگ نگهبان ده را خوراک بد می‌داد نود تازیانه اسبرانی و نود تازیانه چرمین کیفرش بود.^۶ اگر سگ شکاری ولگرد را خوراک بد می‌داد هفتاد تازیانه اسبرانی و هفتاد تازیانه چرمین کیفر داشت.^۷ اگر توله سگ را خوراک بد می‌داد پنجاه تازیانه اسبرانی و پنجاه تازیانه چرمین کیفر داشت.^۸ اگر سگ آبی را می‌کشت ده هزار تازیانه اسبرانی و ده هزار تازیانه چرمین کیفر داشت و کفاره آن عبارت بود از ده هزار پشته هیزم خشک آزموده شده برای آتش مقدس، ده هزار پشته هیزم نرم از گیاهان خوشبو برای بخور و آتش مقدس، ده هزار دسته برسم، ده هزار پیمانه آب زور با هوم و شیر و باید ده هزار مار خزنده و ده هزار سگ مار و ده هزار وزغ و ده هزار مور دانه کش و ده هزار مور گزنده کوچک و ده هزار سرگین گردان و ده هزار مگس زشت را می‌کشت و باید دو هفتان کار افزار آتش مقدس برای روحانیان

۱- همان ۱۲/۱۳.

۲- همان.

۳- همان ۵۱-۵۰/۱۵/۱۴۷۹/۳.

۴- همان.

۵- همان ۲۴/۱۳/۱۳۲۹/۳.

۶- همان ۲۵/۱۳.

۷- همان ۲۶/۱۳.

۸- همان ۲۷/۱۳.



می آورد.^۱ اگر خارپشت را می کشت علاوه بر اینکه گذر از پل صراط برایش دشوار می شد باید هزار تازیانه اسبرانی و هزار تازیانه چرمین می خورد.^۲

اگر صبح که از خواب بر می خاست، پیش از پادپاپ (= وضو) با شاش گاو آمیخته به خاکستر آذر مقدس (= گومیز) یا در صورت نبودن گومیز با آب میوه و گیاهان یا با خاک، قطره ای آب در دهان می ریخت و فرو می داد یا دست به آب می زد، گناهکار بود و گاه کیفر مرگ داشت و گاه کفاره بر او واجب می شد.^۳ اگر بدون آزمودگی و از روی خودسری غسل می کرد یا دیگران را غسل می داد از راه اشد مجازات محکوم به مرگ بود: مزدا پرستان باید او را برهنه کرده، دو دستش را می بستند و سرش را می بریدند و لاشه اش را برای کرکسان می گذاشتند.^۴ اگر زن بود آرایش چهره و مو برایش حرام و نکوهیده بود زیرا زمین و آب و آتش و مقدسات آیینی را می آلود و به دوزخ می رفت.^۵ و اگر حیض می شد باید در دشتی بی آب و علف و بدور از مقدسات آیینی بسر می برد و فردی از فاصله دور در ظرفی آهنی یا سربی برایش خوراک بسیار اندک می ریخت. پس از پایان مدت حیض باید سه گودال کنده می شد در دو گودال با گومیز مقدس (= شاش گاو) او را می شستند و در گودال سوم با آب شسته می شد.^۶ اگر حیض خود را پنهان می کرد باید دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین می خورد.^۷ معاشقه با زن حیض، سی، پنجاه، هفتاد و نود تازیانه اسبرانی و چرمین

۱- همان ۳/۱۴۲۹/۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶.

۲- همان ۳/۱۳۲۹/۱ - ۴.

۳- ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ. + ونیداد ۲/۷۲۴ - ۷۲۱. + خرده اوستا ۲۲۶.

۴- همان ۳/۱۱۴۲/۹ - ۴۷ - ۴۹.

۵- همان ۳/۱۵۶۰/۱۹ - ۴۷ - ۴۹. + ارداویرافنامه ۶۴/۷۳.

۶- همان ۳/۱۵۱۷/۱۱ - ۱۶ - ۱۱، ۱۲، ۱۳.

۷- همان ۱۶/۱۳.



کیفر داشت^۱. اگر کسی بازن حایض نزدیکی می کرد و نطفه می ریخت محکوم به مرگ بود و یا باید هزار گوسفند یا بز را می کشت و ریز می کرد و با آب زُور تقدیم آتش مقدس و آبهای مقدس می کرد و باید هزار پشته هیزم خشک برای آتش مقدس و هزار پشته هیزم نرم یا گیاهان خوشبو برای آتش مقدس و هزار دسته بُرَسَم و هزار پیمانه آب زور با هُوم و شیر می آورد و هزار مار خزنده و دو هزار انواع مارهای دیگر و هزار وزغ خشکی و دو هزار وزغ آبی و هزار مور دانه کش و دو هزار انواع مورچه ها را می کشت، سی پل بر روی آبها و رودها می ساخت، آنگاه هزار تازیانه اسبرانی و دو هزار تازیانه چرمین می خورد که این توبه و کفاره او بود^۲.

اگر زنی بچه سقط می کرد باید مدتی معین در گرسنگی و تشنگی به اندازه یک پیمانه آب می نوشید. افراد متدین باید ناظر او می بودند. اگر بیشتر می نوشید، ناظران دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین کیفر داشتند^۳. اگر زنی بچه مرده می زایید باید سی گام از آب و آتش و برسم و مردان مقدس دور می رفت و در حصار با خوراک و پوشاک اندک بسر می برد؛ باید شاش گاو آمیخته به خاکستر مقدس می نوشید و در رحم آن زن باید از ۳ تا ۹ قطره شاش گاو چکانده می شد. سپس شیر تازه مادیان و گاو و میش و بز با میوه های تازه یا خشک و گوشت پخته کباب شده بی آب، و جو و گندم آرد شده بی آب و مئی و شراب بی آب می خورد و می نوشید، سه شبانه روز در این وضع بود. سپس باید برهنه می شد تا موبدان او را در ۹ گودال با شاش گاو و آب بشویند. سپس ۹ شبانه روز دیگر در همان جایگاه می ماند و از همان خوراک و شراب می خورد و می نوشید و همان پوشاک را می پوشید، آنگاه پس از ۹ شبانه روز برهنه می شد و موبدان تن او را با شاش گاو و آب می شستند تا پاک شود.

۱- همان ۱۴/۱۶، ۱۵.

۲- همان ۶۷/۱۶/۱۵۹۹/۳ + ۶۸، ۷/۱۵ + ۸، ۱۴/۱۶-۱.

۳- وندیداد ۷۵۳/۲ - ۷۵۴/۷/۷۰، ۷۱.



لباس و اشیاء آن زن نجس بود و باید دور انداخته می شد.^۱ اگر کسی با زن آبستن نزدیکی می کرد و آن زن می مرد، گناهکار محکوم به مرگ بود.^۲ لواط و زنا کیفر مرگ داشت.^۳ اگر لواط از روی ناچاری بود هشت صد تازیانه اسبرانی و هشتصد تازیانه چرمین کیفر داشت.^۴ اگر کسی به عمد بی زن و خانه و فرزند و مال می ماند با اشد مجازات محکوم به مرگ بود؛ باید بند از بندش جدا می کردند یا با زنجیر آهنین او را می فشردند تا استخوانهایش خرد می شد یا از پرتگاه به پایین پرتاب می شد یا به مرز کشور تبعید می گردید.^۵ پیمان شکنی از سیصد تا هزار تازیانه اسبرانی و چرمین کیفر داشت.^۶ اگر کسی خودسری می کرد و مرده اش را خود به دُخْمَه می برد و مقدسات آیینی را می آلود محکوم بود و کیفر داشت؛ باید به بیابانی خشک بدور از چارپایان و ستوران و آتش و آب و برسم و مردان مقدس، در حصاری با خوراک و پوشاک اندک روزگاری می گذراند تا که پیر و فرتوت می شد و سترون می گردید. آنگاه فردی متدین و دلیر آن گناهکار را به بلندی برده سرش را می برید و لاشه اش را برای کرکسان رها می کرد.^۷ اگر روی مرده پارچه ای هر چند ناچیز می انداخت از چهار صد تا هزار تازیانه اسبرانی و چرمین کیفر داشت.^۸ اگر کسی دست به مرده انسان یا حیوان می زد ابتدا باید در حضور موبد و سگ مقدس که ناظر ویژه غسل مَس میّت بود در سه گودال با

۱- همان ۴۴/۵/۵۵۷/۲ - ۵۸.

۲- همان ۸/۱۵/۱۴۷۷/۳.

۳- همان ۸۷۲/۲ - ۲۶/۸/۸۷۳ + ۱۵۹۸/۳ - ۶۵۶۱/۱۸/۱۵۹۹.

۴- همان ۲۶/۸/۸۷۲/۲.

۵- همان ۵۵ - ۵۰/۴ + ۵۳۰/۱.

۶- همان ۱۶ - ۳، ۲/۴/۴۵۳/۱.

۷- همان ۱۴/۳/۳۵۵/۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰.

۸- همان ۲۳/۸/۸۷۲/۲ - ۳۰.



شاش گاو غسل داده می‌شد و بار دیگر نیز در حضور موبد و سگ مقدس در سه گودال با شاش گاو تطهیر می‌گردید و بار سوم نیز در سه گودال با آب غسل داده می‌شد.^۱ افراد ویژه حمل مرده به دَحْمَه باید پس از دخمه‌گذاری، در همانجا با شاش گاو و یا شاش چارپایان کوچک یا شاش ستوران یا شاش زن و مردی که ختودت کرده بودند، غسل داده می‌شدند.^۲ مراسم تطهیر خانه و اشیاء فرد مرده گناهکار شصت روز و مرده پارسای متدین سی روز طول می‌کشید.^۳ ظروف زرین و نقره‌ای و آهنی و مسی که نجس شده بود باید به ترتیب ابتدا از یک تا چهار بار با شاش گاو و خاک و آب غسل داده می‌شد تا پاک شود. ظروف گلی و چوبی برای همیشه نجس بود.^۴ فردی که محتمل شده باید ادعیه ویژه‌ای می‌خواند و نطفه‌اش را به سپندارمذ مقدس* می‌سپرد تا از آن مرد دانای برنای دین بپرورد و نامش را آذرداد یا آذرچهر یا آذرتبار نهد.^۵

فرد گناهکار و محکوم به حدود شرعی تازیانه می‌توانست تازیانه‌ها را بخرد و به جای تازیانه کفاره‌اش را بدهد. کفاره گناهان خریدنی به روحانیان تعلق داشت و آن عبارت بود از: تهیه ابزار آتشکده برای روحانیان، تهیه ابزار رزمی برای روحانیان، تهیه ابزار کشاورزی برای روحانیان، بیگاری (= کشت و ورز) برای روحانیان، تقدیم یک دختر باکره ۱۵ ساله رسیده که می‌توانست دختر یا خواهر فرد گناهکار باشد با جهیزیه کامل به روحانیان.^۶

۱- همان ۲/۸۷۵/۳۵-۷۲ + ۱۱/۹/۱۱۲۹/۳-۱.

۲- همان ۲/۸۶۷/۱۳ + ایران؛ آیین و فرهنگ. مقاله ختودت.

۳- همان ۳/۱۳۰۷/۱۱۲-۳ + ۵-۳۴-۳۹.

۴- همان ۲/۷۵۴/۷۳-۷۵.

*- فرشته موکل زمین.

۵- همان ۳/۱۵۹۵/۴۹-۵۱.

۶- همان ۳/۱۴۲۹/۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸.



رفتن هر چه بیشتر به آتشکده و اماکن مقدسه و متبرکه و معابد ایزدان بزرگ مهر و ناهید، کرفه (= ثواب) بسیار داشت چرا که در کتاب آیین گفته شده بود: «مرد هر چه بیشتر به آتشکده رود ثواب بیشتر برد، زیرا هر روز سه بار گروه امشاسپندان در آتشکده اجتماع کنند و ثواب بسیار نهند، هر که بیشتر رود ثواب بیشتر بردارد»^۱. حضور در جشنهای آیینی یا گهنبارهای ششگانه سال از واجبات عینی بود چرا که هر کس در این گهنبارها شرکت نمی کرد و میزد نمی داد علاوه بر زیان اخروی، کیفر دنیوی داشت: اگر در نخستین گهنبار شرکت نمی کرد و میزد نمی داد، از بندگی مزدا بیرون بود، اگر در دومین گهنبار حضور نمی یافت و میزد نمی داد، پیمان شناس نبود و با او داد و ستد بازرگانی و کسب و کار نمی شد. اگر در سومین گهنبار شرکت نمی کرد و میزد نمی داد، در دادگاهها دعوای او پذیرفته نمی شد. اگر در چهارمین گهنبار شرکت نمی کرد و میزد نمی داد به نابود کردن ستوران برگزیده محکوم بود یعنی باید اسب و گاو و شتر و استرانش کشته می شدند. اگر در پنجمین گهنبار شرکت نمی کرد و میزد نمی داد باید همه دارایی او نابود می شد. اگر در ششمین گهنبار شرکت نمی کرد و میزد نمی داد، از آیین بیرون بود و قتلش واجب بود^۲.

تبلیغ و ترویج هر اندیشه و مکتب و مذهب و دین حرام و ممنوع بود و فرد گناهکار محکوم به مرگ بود چرا که در کتاب آیین آمده بود: «هر کس به دیگری آیین غیر مزدیسنی آموزد، محکوم به مرگ است»^۳. اجرای این آرمان آیینی و حکم شرعی را سازمان گسترده اطلاعاتی امنیتی کشور شاهنشاهی که از روزگار اردشیر پایه گذاری شده بود تضمین می کرد. رعایای متدین و رام، به منزله چشم و گوش حکومت دینی بودند چرا که بارشن و مهر ده هزار گوش ده هزار چشم پیمان بسته بودند که به آیین و

۱- شایست ۱/۲۰/۲۴۳.

۲- ن.ک: خرده اوستا ۲۴۱- ۷/۲۴۲- ۱۳. + ویسپرد ۱۵۲.

۳- ونیداد ۱/۱۵/۱۴۷۷/۳.



فرهنگ وفادار باشند^۱.



در این فضای سرشار آیینی سده‌ها که به همت سلسله موبدشاهان روحانیت پارسی استخر در سراسر ایران و به تصریح کرتیر حتی در مستعمرات شاهنشاهی ساسانی برقرار شده بود و از صلابت پولادین برخوردار بود، برای حضور آشکار و آزاد اندیشه و آیین بیگانه و غیر مزدیسنی جایی نبود و نمی‌توانست باشد اما حضور پنهان آرا و عقاید به قوت خود باقی بود و در انتظار زمینه‌ای برای ظهور بسر می‌برد. در قلمرو کلامی فقهی آیین مزدیسنا علاوه بر چاشته‌های (= حوزه‌های) رسمی فقه سنتی مزدیسنی، حوزه‌های کلامی فقهی غیر رسمی نیز وجود داشت. بزرگترین چاشته یا حوزه رسمی فقه حکومتی، چاشته مدیو ماهی بود که ریشه در فقه کهن و با صلابت آریایی و نندیدادی داشت و از این رو فقهی متصلب و انعطاف ناپذیر بود. این مکتب فقهی به مدیو ماه از فقیهان مکتب فقهی نیوگشسپ منسوب بود و نیوگشسپ خود از فقیهان حوزه فقهی آذرهرمزد بشمار می‌رفت. دو چاشته دیگر رسمی فقه سنتی مزدیسنی نیز وجود داشت و آن حوزه فقهی اَبَرگی و حوزه فقهی پیشگیری بود که این دو حوزه نیز ریشه در مکتب فقه متصلب و نندیدادی داشتند و اختلاف‌شان در فروع احکام بود.

اَبَرگ از فقیهان مکتب فقهی سوشیانس بشمار می‌رفت. میراث فقهی روزگار ساسانی محصول این سه حوزه رسمی فقه مزدیسنی است. فقیهان و پیروان این سه حوزه فقهی خود را پوریوتکیشان (اوستا: پثوئیریوتککش) می‌خواندند یعنی وفاداران به آداب و احکام و سنن ناب و خالص سَلَف صالح مزدیسنی. پورتکیشان لقب آموزگاران و دانایان نخستین آیین مزدیسنا بود. اینان نام‌آوران و قهرمانان و سروران آریایی روزگاران پیش و پس از زرتشت بودند که در آغاز دوران تکوین و تشریع

۱- ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.



دینی، وارد آیین گردیدند؛ سلسله‌ای که از جمشید و هوشنگ و فریدون آغاز می‌شد و به پیروان نخستین زرتشت می‌رسید و از آن پس همهٔ نخبگان آیینی در این سلسله جای می‌گرفتند و جاودانه می‌شدند. در سراسر میراث دینی دوران تاریخی از این سلسله یاد گردیده و فروهرشان ستوده شده است.^۱ سلسلهٔ موبدشاهان روحانیت پارسی استخر خود را ادامه دهندهٔ راه آنان می‌دانست و تنسر و آذرپاد مهراسپندان و کرتیر و آذر هرمزد و نیوگشسپ و سوشیانس و دیگر فقیهان نامدار روزگار آیینی ساسانی را در سلسله پوریوتکیشان جای می‌داد.

در برابر این سه حوزهٔ فقه متصلب و ندیدادی، مکتب فقهی سین و مکتب فقهی هوشنگی قرار داشتند که اختلاف‌شان با سه حوزهٔ فقهی مذکور در برخی اصول و فروع احکام بود.

مکتب فقهی سین منسوب به سین (= سنن = Sen از اوستایی: Saena) از نخستین آموزگاران آیین مزدیسنا بود که در میراث دینی از او و خاندانش به نیکی یاد شده است: «فروهر پاکدین سنن پسر اهوم ستوت را می‌ستاییم نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد... فروهر پاکدین تیرونکثو از خاندان اوسپشت از دودمان سنن را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اوتیونی پسر وپتکوی و فروهر زیغری پسر سنن را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فروهکفر از خاندان مرزیشم از دودمان سنن را می‌ستاییم...»^۲ چنین پیداست که در دوران تاریخی دو سنن وجود داشته است، از سنن نخستین در دینکرد به نیکی یاد شده: «در میان دستوران دربارهٔ سنن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور آیین بزاد و دویست سال پس از ظهور آیین درگذشت. او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگی کرد و با صد نفر از مریدان خویش در روی این

۱- ن. ک: یشتها ۱۷۷/۱ + ۵۹/۲ - ۶۳ + یسنا ۱۸/۱/۱۲۳/۱ + ۲/۲۳/۲۲۱/۱ + ۴.

۲- ن. ک: یشتها ۹۷/۸۲/۲ + ۱۲۶/۹۹/۲.



زمین بدر آمد»^۱ و در همین منبع از سَنِ دیگری به بدی یاد شده است: «بدعت گذار سه گونه است؛ فریفتار و فریفته و خودپرست و خودرأی. خودپرست و خودرأی آن باشد که گوید سین بهتر از آذرپاد است و خودپرستانه و خودسرانه جانب سین را گیرد و فریفته آن باشد چونان شاگردانِ سین و فریفتار چونان خود سین که هر چیز را از آن چنان که پوریوتکیشان نخستین چاشتند (= آموختند) به عمد برگرداند و دیگرگون کند»^۲. بدیهی است که در دوران بلند دینی تاریخی باستان جریان کلامی فقهی آموزگاران نخستین آیین مزدیسنا حیات و حضور داشته و در روزگار نخست ساسانی، فقهی از پیروان اندیشه سین نخستین، خود را سین نامیده و در برابر فقه متصلب و نندیدادی دیدگاهی متفاوت داشته و از سوی فقیهان حوزه رسمی فقه مدیو ماهی به خودسری و فریفتاری و آمیختگی و ناخالصی متهم شده است: «کی آذر بوزید گفته است پیرو آیین پاکیزه و بهدین ماییم، پوریوتکیش ماییم، پیرو آیین آمیخته پیروان سرکردگی سین اند...»^۳. تعابیر منفی نایرانی و اکدین (= بددین) در برابر ایرانی و بهدین، برچسبهایی بود که از سوی فقیهان متصلب و نندیدادی به پیروان مکاتب غیر رسمی فقه مزدیسنا زده می شد.

فقیهان صاحب رأی مکتب فقهی سین، سین روزگار ساسانی را آفقه و آغلم از آذرپادمهر اسپندان می دانستند و بر این اساس، دستاوردهای کلامی فقهی سلسله موبدشاهان روحانیت پارسی استخر را نمی پذیرفتند و اصولاً زیر بار برخی احکام و نندیدادی نمی رفتند. در تفسیر پهلوی و نندیداد از این فقیهان و آرای شان یاد شده است. در کتاب فقهی شایست ناشایست که میراث فقهی دوره پایانی ساسانی است نیز

۱- همان ۸۲/۲ - دینکرد ۵/۶/۷

۲- ن.ک: شایست ۱۶/۸۶ یادداشت ۵ - دینکرد ۵/۶/۷

۳- شایست ۵/۶/۸۵، ۶، ۷



به آرای فقیهان این مکتب اشاره شده است.^۱

مکتب فقهی هوشنگی منسوب به هوشنگ پیشدادی نیز از جریانهای کلامی فقهی روزگار نخستین آیین مزدیسنا بود که تا پایان روزگار باستان حیات و حضور داشت. فقیهان این مکتب فقهی نیز زیر بار فقه و ندیدادی نمی رفتند و آرای متفاوت داشتند. شاید اشاره مقدمه کتاب ارداویراف نامه به همین مکاتب فقهی غیر رسمی باشد: «... مغان و دستوران دین از آن همه خدایمندی (= خودسری و صاحب رأیی) پر بیم بودند و به درگاه پیروزگر آذر فرن بغ (= آتشکده فرن بغ در فارس = استخر) انجمن آراستند و بسیار گونه سخن و اندیشه بر این بود که مارا چاره باید خواستن...»^۲ از این عبارات چنین پیداست که روحانیان و فقیهان این مکاتب غیر رسمی، دستاورد آیینی و فقهی موبدشاهانی چون تنسر و آذرپاد و کرتیر را نمی پذیرفتند و به پرسش می گرفتند و گمان در جان رعایا می افکندند و از خویش رأی و نظر داشتند: در امر ایزدان و امشاسپندان گمان می بردند و از ادای تکالیف سخت دینی سر می پیچیدند و در هر مکانی آتش می ستودند و وجود چند آتش را در یک مکان مانع ستایش نمی دانستند^۳ و این با سنن و ندیدادی و وحدت دینی ساسانی ناسازگار بود. از تعبیر مقدمه این کتاب پیداست که روحانیت پارسی استخر حریف روحانیان مخالف خود نمی شد و نتوانسته بود آنان را با خود هم سو و هم رأی کند. از طرفی در میان فقیهان سه حوزه رسمی فقه و ندیدادی، جهشهای بدعتگرایانه شگفتی بروز می کرد؛ نیوگشسپ از فقیهان مکتب فقهی آذر هر مزد با استناد به اوستا (= بند ۱۴۳ فروردین یشت) فتوا داده بود که در هر آیین و داد، مردم آشو (= مقدس و پاک)

۱- همان ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲.

۲- ارداویراف نامه ۱/۲۳، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵.

۳- شایست ۷/۹۲ یادداشت ۴.



هستند.^۱ و این نیز با سنی متصلب و انعطاف ناپذیر و نندیدادی و وحدت دینی ساسانی در ستیز بود. مکاتب فقهی غیر رسمی و روحانیان مخالف، در ری و شمال شرق ایران متمرکز بودند. به همین دلیل در وندیداد از ری به بدی یاد شده که مردم ری به آفت بد دینی و بی‌ایمانی دچار شده‌اند.^۲

هر چند که این قطعه از وندیداد یادگار روزگار سلوکی اشکانی است اما تا هنگام ظهور کرتیر، ری همچنان مرکز روحانیان مخالف بوده است. در روزگار پایانی ساسانی ری مرکز روحانیت مزدیسنا شد و دوباره مقدس و محترم و ستودنی گشت و آتش مقدس در ری شعله‌ور گردید و این قداست و مرکزیت تا پایان روزگار ساسانی و سقوط یزدگرد سوم ادامه داشت^۳ و همو بود که آتش مقدس را از ری برگرفت و با خود برد.

واقعیت این است که فضای سرشار و سنگین آیینی که با پیچیدگی و سختی آداب و احکام و سنی شگفت و کیفرهای هولناک، سده‌ها بر سراسر ایران گسترده بود، روح ایرانی را بشدت خسته و بیزار کرده بود. تعمیم سنی ویژه اشرافیت و روحانیت پارسی استخر در میان رعایای ایرانی از جمله سنت مقدس ختودت وجدان ایرانی را می‌آزرد و روحش را رنج می‌داد. به تصریح کرتیر همو بود که با صلابت پولادین این سنت را که در پی سقوط هخامنشیان به فراموشی سپرده شده و متروک گشته بود احیا کرد و در میان طبقات و رعایا تعمیم داد.

با اینکه در پی نهضت زرتشت و آغاز دوران دینی (= پیش از مادها) سنت ختودت در متون آیینی جا یافته بود و بخشی از شهادت‌نامه روزانه مزدیسنی بود و رعایا هر روز و شب چند بار در نیایش‌ها به آیینی بودن سنت ختودت اقرار می‌کردند اما

۱- همان. + فصل ۱۲ یادداشت ۳۰.

۲- وندیداد ۱/۱۹۶/۱۶.

۳- ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ. مقاله روحانیان، + یسنا ۲/۱۸۸.



انجام آن برای بسیاری از رعایا دشوار و رنج‌آور بود و «چنین اندیشه‌ای را زشت و شگفت می‌یافتند».^۱ ما از مواضع مکاتب فقه غیر رسمی مزدیسنا در قبال سنتِ ختودت چیزی نمی‌دانیم، اما می‌توان گفت از آنجا که سنتِ ختودت ویژه اشرافیت و روحانیت آریایی بود و در دوران بلند تاریخی و روزگار تکوین و تشریع آیین و تکامل حکمت آریایی فلسفه‌مند گردیده بود نمی‌توان تصور کرد که فقیهان مکاتب فقه غیر رسمی با این سنت مخالف بوده‌اند. این واقعیت نیز پذیرفتنی است که رعایای متدین و متصلب ایرانی که نسبت به احکام و سنن مزدیسنی سخت متعبد و متعصب و مقلد بودند و سنتِ ختودت را بسیار مقدس و با فضیلت و دارای ثواب بسیار می‌دانستند که انجام آن گناهانِ کبیره مرگبار را می‌زدود و فرد گناهکار را مقدس و منزّه می‌ساخت و یکسر روانه فردوس می‌نمود، پذیرفته بودند و انجام می‌دادند. این واقعیت را در پرسش و پاسخهای موجود در رساله‌های فقهی روزگار ساسانی و میراث دینی پس از باستان می‌توان یافت.^۲

تصلبِ رو به تزاید آیین و تراکمِ رو به انفجار تضادهای طبقاتی و تمرکز قدرت و ثروت و احتکار اشیاء و اموال و زنان در میان طبقات ممتاز و نخبه جامعه و استثمار آیینی رعایا و فقر و فساد و فحشای سراسری و مناسبات نابهنجار جنسی و پدیدار شدن فرزندان بی‌هویت در بدنه جامعه و بحرانهای حاد اجتماعی اقتصادی و جنگهای پی در پی سده‌ها، جامعه ایران را در دوره میانه روزگار ساسانی به سختی می‌آزرد و در تنگنای مرگباری قرار داده بود.

تاریخ رسمی اشرافیت ساسانی هرگز از این بحرانهای یاد نکرده و به آنها رسماً اعتراف ننموده است. در میراث دینی پیش و پس از باستان همواره از فضای سنگین

۱- شایست ۱۸/۲۳۶. یادداشت ۱. درباره سنتِ ختودت ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ، مقاله ختودت.

۲- ن. ک: شایست ۱۰۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۳۶. + روایت پهلوی ۳، ۴، ۵، ۶، ۷-۹. + روایت امید اشاوهشت

۲۲- ۳۰ + وندیداد ۴۷۳/۱ + ۹۲۵/۲-۹۹۵. + گزیده زاد سپرم ۳۷/۲۶.



آیینی دفاع گردیده و شورشها و واکنشهای اجتماعی محکوم و اندیشه‌ها و آرمانهای والای ایرانی و نهضت‌های اصلاحی به کفر و بد دینی و بی دینی متهم شده است. برجسته‌ترین نهضت اصلاحی روزگار ساسانی، نهضت مزدک پسر بامداد بود که می‌توان از آن به واکنشی اصلاحی علیه دین و دولت ساسانی تعبیر کرد. از این رو بیش از هر اندیشه و جنبشی در دوران بلند باستان تحریف و متهم و محکوم شده است. اتهامات مزدک در میراث دینی نشان از تعالی اندیشه و ماهیت خیرخواهانه جنبش او دارد. این اتهامات نشان می‌دهند که آموزه‌ها و آرمانهای مزدک ریشه در آموزه‌های زرتشت داشته است. مزدک متهم است که اشرافیت و روحانیت ساسانی را از شکم بارگی و زن بارگی و احتکار اموال و اشیاء و زنان برحذر می‌داشته و از کشتن چارپایان سودمند و سنت قربانی نهی می‌کرده است.^۱ از آنجا که مزدک خود، روحانی و کارشناس آیین بوده (احتمالاً موبد؟) آرای کلامی فقهی روشنگری داشته و چاشته‌های فقهی روزگارش را تحت تأثیر قرار داده و بر بسیاری از آراء کلامی فقهی روزگارش تأثیر گذاشته بود و گویا که ایران را در آستانه تحول بزرگ اصلاح آیینی قرار داده بود. اقدامات روحانیت و اشرافیت پارسی ساسانی در پی قتل عام مزدکیان این واقعیت را نشان می‌دهد: «مزدک ملعون پسر بامداد دشمن دین پیدا آمد تا مردم را دشمن دین یزدان کند. آن انوشه روان خسرو پسر قباد: خسرو پسر ماونداد، نو شاپوهر پسر داد اور مزد دستور آذرپادگان، آذرفرن‌بغ راستگو، آذرپاد، آذر مهر و بخت آفرید را به پیش خواند ...»^۲ تا آیین را از تأثیر آراء مزدک بپیرایند و باز آرایند.^۳ با این همه بدون تردید جنبش اصلاحی مزدک در تعدیل برخی احکام دینی و نندیداد تأثیر گذاشته

۱- ن. ک: وندیداد ۱/۴۶۴/۴۹ + ۵۲۶، ۵۲، ۵۲۸ + دینکرد ۲۸/۴، ۷/۷، ۲۱.

۲- وندیداد ۵۲۷/۱ - ۵۲۸ + یشتها ۳/۱.

۳- شایست ۲۰/۲۴۹ یادداشت ۵ + ۲/۵۳ یادداشت ۵۳ + پیشگفتار: سیزده. نامه‌های یاد شده همه از موبدان بزرگ روزگار مزدک بودند که علیه او با انوشیروان متحد گردیدند و به کارش پایان دادند.



است از جمله تبدیل سه هزار استیر کفاره گناهان به سیصد استیر^۱، و تدارک زن و خرد و خواسته برای نیازمندان که بخشی از وظایف شرعی دینداران قلمداد شد و به صورت بندی از بندهای فرگرد^۲ و نذیرداد درآمد^۳.

بدیهی است که جنبش مزدک پیامد تساهل آیینی نبود بلکه درآمد تصلب سنگین آیینی بود و شگفتا که با وجود سلطه مطلق موبدشاهان و صلابت پولادین آیین و وحدت دینی سراسری و حضور فعال روحانیان در کانون زندگی خصوصی و اجتماعی رعایا، این بار از میان روحانیان، موبدی مزدک نام برخاست و علیه دین و دولت ساسانی اعتراض کرد. هر چند که بار دیگر تدبیر روحانیت و اشرافیت پارسی استخر فایق آمد و به جنبش مزدک پایان داد و دوباره سکوتی سنگین از صلابت آیین برقرار گشت اما واقعیت این است که روح ایرانی به دنبال روزنه‌ای برای فرار می‌گشت. فرار از آیین در نهان همواره وجود داشت؛ گرایش بسیاری به آیین بودا و سپس مسیحیت و مذاهب هندی و چینی و یونانی غیر قابل انکار است^۴.

این خستگی و بیزاری مفرط و فقر و فلاکت رعیت، گاه در شکل شورشهای بزرگ منطقه‌ای نیز خود را نشان می‌داد. شورش بزرگ بلوچها در جنوب در پی سرکوب نهضت مزدک و شورش بزرگ گیلکها در شمال آن چنان هشدار دهنده بود که انوشیران خود راهی سرکوب این دو شورش شد. فردوسی تصاویری از این قتل عامهای هولناک به دست می‌دهد^۴.

در دوره پایانی روزگار ساسانی سخن از حضور فعال فرقه آیینی زروانیه است. از عقاید این فرقه به درستی و روشنی چیزی نمی‌دانیم. آنچه در این باره آمده اتهامات و

۱- شایست ۳/۸/۹۵ + ۱۰۵ یادداشت ۸

۲- و نذیرداد ۴۴/۴/۴۶۲/۱

۳- خرمشاه ۹۳-۹۴

۴- ن.ک: شاهنامه ۸/بندهای ۳۶۷-۴۰۰



تحریفات و شایعات تاریخ اشرافیت ساسانی و گزارش مورخان ارمنی و روایات عامیانه شفاهی ایرانی در میراث مورخان مسلمان ایرانی و عرب است.^۱ از مجموع اتهامات و شایعات موجود چنین می‌توان دریافت که فرقه زروانیه نوعی جنبش بازگشت به آموزه‌های زرتشت بوده است. مثلاً این فرقه از آیین برگشتگان ارمنی می‌خواهد که به آیین اولیه زرتشت برگردند.^۲



واقعیت این است که از روزگار انوشیروان، دوران انحطاط و فروپاشی تدریجی شاهنشاهی آیینی ساسانی آغاز شد:

تضادهای ویرانگر طبقاتی و تمرکز قدرت و ثروت در اشرافیت و روحانیت ساسانی اراده اهورایی و خواست ایزدان و امشاسپندان بود تا آنجا که اعتقاد و اقتصاد و اجتماع و همه مظاهر زندگی در جغرافیای نابرابر و نابهنجار طبقاتی تقدیری مقدّر گردیده بود که هرگونه اعتراض و ستیز و تغییری در آن، عصیان علیه اراده اهورامزدا و ایزدان و امشاسپندان تلقی می‌شد.^۳

۱-ن.ک: شهرستانی / الملل ۱/۱۲۸.

۲-ن.ک: خرده اوستا ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶. کاربرد واژه زروان در ادبیات اوستایی: سروش باز ۵. + خورشید نیایش ۸ + سی روزه ۲۱. + آبان یشت ۱۲۹. + فروردین یشت ۵۶. + تشریشت ۲۸. + زامیاد یشت ۲۱. + یسنا ۳/۶۲. + وندیداد ۹/۱۹، ۱/۶، ۴۵/۷. + یسنا ۱۰/۷۲. + وندیداد ۱۳/۱۹، ۱۶. زروان به معنای زمانه یا فرشته زمانه بیکرانه، در ردیف ایزدان + مینو خرد ۱۰/۲۷. + زاد سپرم ۲۴/۱. گزارش مورخان ارمنی به فرانسه و نیز آثار کریستن سن:

Victor langlois; Collection des Historiens ancient et Modernes des L'Armenie. Paris.

Christen Sen; Etudes sur le Zoroastrism de la Perse antique. Paris 1928

۳-ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.



استثمار رعایا مبنای آیینی داشت: «خشنودی زمین در این است که کسی این زمین را برای مرد پارسا (= روحانیان) کشت کند و کارش را به درستی و نیکی انجام دهد»^۱. فقر و فلاکت رعایای متدین آنچنان بود که بذر برای کاشتن از اشراف می‌ستاندند و بدلیل گرسنگی مفرط می‌خوردند و نمی‌افشانند. روحانیان تدبیری اندیشیدند و به آیین مقرر داشتند که: «آن کس که برای مرد پارسا (= روحانیان) زمین از روی راستی و نیکی نکارد، سپندارمذ (= فرشته نگهبان زمین) او را برافکند، در تاریکی با درد و زیان و در جهانی سراسر از تیغ و خار رهايش کند»^۲. «دیدم روان مردی که زبان بریده بود و به موی همی کشیدند و نسای (= نجاست) بر او همی افشانند و به قفیز پیمایند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان این گونه باد افره (= کیفر) برد؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار مرد است که به گیتی تخم گرفت و گفت فشاندم و نیافشانند و خورد و سپندارمذ زمین دروغ زن کرد»^۳. در پی سرکوب جنبش مزدک، روحانیت و اشرافیت ساسانی بر تدابیر اطلاعاتی امنیتی افزودند تا به تعبیر فردوسی:

هر آنکس که اندیشه بد کند بفرجام بد را تن خود کند^۴

اما بحرانهای ویرانگر متراکم اقتصادی اجتماعی طبقاتی را غلاظ و شداد آیین نمی‌توانست چاره کند. رعایای ایرانی بذر و زمین و کشت ابزار نداشتند و باید خراج زمین و کشت ابزار (= گاو آهن و رسن و بذر و آب و ...) می‌دادند^۵. این فشار آنچنان بود که شاهان محلی و اشرافیت و روحانیت به شاهنشاه هشدار دادند که وضع چنان

۱- ن.ک: وندیداد ۱/ ۳۴۰/۳۴۴.

۲- ن.ک: همان ۱/ ۳۴۰/۳۵۳.

۳- ن.ک: ارداویرافنامه ۷۲/ ۳۹۶-۱.

۴- ن.ک: شاهنامه ۲۹/۵۳/۸-۱.

۵- ن.ک: همان ۶۰/۸/ بندهای ۳۰-۵۰، ۵۰-۶۵، ۷۰-۷۵، ۷۶.



است که از این پس برزیگری تخم بر زمین نخواهد افشاند، شاهنشاه مالک زمینهای کشاورزی، جنگلها و چراگاهها و کشت ابزار بود و از همه محصولات کشاورزی، میوه‌ها و غلات خراج می‌گرفت، رعایا باید در هر فصل از سال مالیات می‌دادند. روحانیت ساسانی مسئول گرفتن خراج و مالیات بود^۱، دریافت مالیات زیر نظر نیروهای اطلاعاتی شاه بود تا کم و کاستی پیش نیاید:

پراکنده کارآگاهان در جهان که تانیک و بدزو نماند نهان^۲

انوشیروان در بخشنامه‌ای به کارگزاران سراسر کشور تاکید کرد که وظیفه رعایای ایرانی بندگی مزدا و پیروی از شاهنشاه ایران است^۳ و حمایت همه جانبه خود را از اشرافیت و روحانیت ساسانی اعلام کرد^۴. اما قحطی و خشکسالی و کوچ روستاییان به شهرها، باج و خراج و مالیات فصلی را کاهش داده بود. شاهنشاه در بخشنامه‌ای سراسری فرمود که باید مالیات و خراج به هر قیمتی که هست ستانده شود. شاهنشاه ساسانی در این نامه از سیرت و سنت اسلاف خویش یاد می‌کند که آنان در شرایط مشابه، مالیات و خراج می‌گرفته‌اند^۵. جنگهای پی در پی سده‌ها میان ایران و روم از رقابت سیاسی و توسعه طلبی استعماری به نبردهای آیینی تبدیل شده بود؛ شاهنشاهی مزدیسنی ایران با امپراتوری مسیحی روم می‌رزمید^۶ و عوارض و عواقب و هزینه این پیکارهای چند صد ساله متوجه رعایا بود. دیر زمانی بود که ایالات مرزی ایران با روم به مسیحیت گرویده بودند و نسبت به روم مسیحی سمپاتی داشتند.

۱-ن.ک: همان ۶۵/۸ - ۷۰/بندهای ۷۶ - ۸۰ - ۸۵.

۲-ن.ک: همان ۷۰/۸ بندهای ۸۵ - ۹۰.

۳-ن.ک: همان ۷۵/۸ بندهای ۱۰۰ - ۱۰۷.

۴-ن.ک: همان ۸۰/۸ بندهای ۱۱۷ - ۱۲۴.

۵-ن.ک: همان ۸۵/۸ بندهای ۱۴۱ - ۱۴۳.

۶-ن.ک: خرمنشاه ۹۰ - ۹۱.



سیاست کشورگشایی همچنان ادامه داشت. شاهنشاه ساسانی به هند و چین نیز نظر داشت^۱ اما شورشهای داخلی فرصت یورش خارجی را گرفته بود.

روزگار انوشیروان ساسانی که آخرین فصل از صلابت پهلادین آیین و اقتدار دولت شاهنشاهی بود از داخل تهدید می شد؛ بلوچها در جنوب ایران شوریدند. شاهنشاه از یورش به هند بازماند و به جنوب ایران لشکر کشید و شورشیان را قتل عام کرد. زنان و کودکان و پیر و جوان بسیاری در این سرکوب کشته شدند، آبادیهای بلوچ نشین ویران شد، بلوچها به کوه و دشت گریختند و اموال و احشام خود را رها کردند. به تعبیر فردوسی: لشکر شاهنشاه از دریای خون و تپه های اجساد بلوچها می گذشت^۲. همزمان با شورش جنوب، گیلکها در شمال نیز شوریده بودند، شاهنشاه از جنوب راهی شمال شد و فرمود تا گیلان و دیلم محاصره شود. کشتاری بزرگ صورت گرفت، کشتزارهای بسیاری سوخت و اموال و احشام غارت شد. شاهنشاه فرمود تا بر رعایای گیلان و دیلم باج و خراج مضاعف بسته شود و چنین شد^۳. و این آخرین فصل از صلابت آیین و اقتدار دولت ساسانی بود. فروپاشی و زوال تدریجی آغاز شده بود. شاهنشاهی آیینی مقتدر ۴۰۰ ساله از درون پوچ و پوک گردیده و داشت آوار می شد.



آنچه گذشت نگاهی سریع و نکته یاب به دوران بلند تاریخی باستان بویژه روزگار ساسانیان بود و پاسخ به این دو پرسش سده خورشیدی معاصر که همواره از سوی روشنفکران ناسیونالیست، لائیک و باستانگرای مامطرح شده و می شود که: «چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟» و «چرا ایران آیین جدید را پذیرفت؟».

۱- ن. ک: شاهنامه ۸/۸۵- ۹۰/بندهای ۳۴۰-۳۶۵.

۲- همان ۸/۸۵- ۹۰/بندهای ۳۶۷-۳۹۰.

۳- همان ۸/۹۰/بندهای ۳۹۵-۴۰۰.



شادروان استاد ابراهیم پورداود که نسبت به آیین و فرهنگ باستان سخت متصلب و وفادار بود و همه عمر خویش را صرف احیاء میراث معنوی ایران باستان نمود، در سراسر آثار خویش بویژه در مقاله‌ای به همین نام کوشیده تا به این پرسش پاسخ دهد که «چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟»^۱.

آن روان شاد به دلیل نفرت از حال تاریخی و حسرت بر گذشته تاریخی و شیفتگی مفرط به دوران باستان، با نگاهی یک‌جانبه به تاریخ رسمی اشرافیت ایرانی که هرگز به گذشته تاریخی باستان نگاه انتقادی نداشته و نمی‌توانسته داشته باشد، سراسر روزگار ساسانی را «روزگار سرافرازی ایران» می‌داند و می‌پرسد «چه شد که شاهنشاهی بزرگ و برخوردار از فرهنگ ساسانی به دست مردمی بیابانگرد و گرسنه و برهنه از میان رفت...» و مورخان ایرانی و عرب را به حق می‌نکوهد که «کوشیده‌اند هر چه بر ایران رفته همه را به خواست خدا بنمایانند»^۲. آن‌گاه ضمن نقد و نفی ادعاهای مورخان مسلمان کوشیده تا اسباب شکست ایران را پی جوید و برشمرد. شادروان پورداود در این پی‌جویی تصریح می‌کند که «در شکست ایرانیان از تازیان معجزه‌ای روی نداد و خواست خدایی هم بر این نبود که تمدنی دستخوش توحشی گردد بلکه چند بدبختی بهم پیوسته مایه پیروزی دشمن گردید»^۳ آن‌گاه اسباب شکست ایران را بر می‌شمرد: «جنگهای خان و مان برانداز خسرو پرویز با بهرام چوبین، قتل عام همه کسان و خاندان ساسانی و بزرگان ایران به دست شیرویه، طغیان دجله و فرات، طاعون، به پادشاهی رسیدن دوازده تن که در میان آنان چند زن و کودک نیز بود، آزدن خاندان بنی لخم در حیره، شکست رومیان از تازیان و باز شدن راه به سوی تیسفون،

۱- آناهیتا ۳۵۱-۳۸۱. + خرمنشاه ۹۱-۱۰۰.

۲- همان ۳۴۱، ۳۴۲.

۳- همان ۳۴۲، ۳۴۳.



برخاستن تند باد در چهارمین روز نبرد قادسیه و کشته شدن رستم فرخ‌زاد^۱. ملاحظه می‌شود که آن روان شاد علت غایی و نهایی شکست و زوال ساسانی را در همین علل و اسباب می‌داند و هرگز به فکرش نمی‌رسد یا به خود اجازه نمی‌دهد تا به علل اساسی و زیربنایی زوال شاهنشاهی آیینی ساسانی بیاندیشد. با این همه به فروپاشی تدریجی رژیم ساسانی اشاراتی کوتاه و سربسته دارد و اعتراف می‌کند که: ایران از درون فرسوده بود تا آنجا که از روم شکست خورد و از تازیان فروپاشید^۲. اما آنچه این اعتراف را می‌پوشاند این سخن شگفت است که می‌گوید: «هراکلیتوس امپراتور روم در چیره شدن عربها بیگناه نیست...»^۳.

پرده‌پوشی علل غایی فروپاشی و زوال ساسانی در روزگار پس از باستان همواره از سوی اشرافیت سیاسی ایران اعمال می‌شده است و نه تنها به علل اساسی فروپاشی توجهی نمی‌شد بلکه اصولاً اشرافیت ایرانی حاضر نبود نگاهی انتقادی به گذشته تاریخی خویش داشته باشد. شعوبیه (= ناسیونالیست‌های ایرانی) که رهبری فکری سیاسی رعایا را در دست داشت و می‌کوشید تا سلطنت ساسانی را در اذهان و تاریخ ایران تبرئه و تطهیر کند، حاضر نبود شکست نظامی ساسانی را از تازیان بپذیرد و می‌کوشید تا علل غیبی و اراده خداوند را در این جریان ببیند. بنابراین روایات موجود در منابع مورخان ایرانی و عرب که بیشترشان از جبهه فرهنگی شعوبیه برخاسته‌اند، ساخته و پرداخته خود شعوبیه است^۴.

روایت حماسی فردوسی از روزگار باستان که در دوره غربت و مظلومیت و محکومیت و تحقیر ملیت و آیین و فرهنگ ایرانی سروده شده آنچنان سرشار از

۱- همان ۳۴۴.

۲- همان ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱.

۳- همان ۳۸۰ - ۳۸۱ + تقی زاده/از پرویز تا چنگیز ۱۷۹ - ۱۸۰.

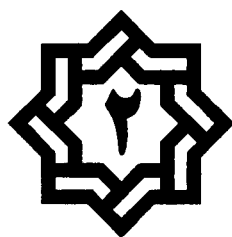
۴- ن.ک: شعوبیه؛ فصل دوم ۲۲۸ - ۲۳۰.



عظمت و گریم شاهنشاهان و موبدان و اشرافیت و روحانیت ایرانی است که به گونه طبیعی بر روی حقایق تاریخی پرده افکنده است و باید هم می‌افکند چرا که فردوسی در برابر یاوه‌های تازیان باید رجز می‌خواند و خوانده است^۱. اما اگر بکوشیم تا لایه‌های رنگ و روغن حماسه‌ها را برداریم، تصاویری از وقایع و حقایق به چشم و احساس و شعور تاریخی ما می‌آید.

واقعیت غیر قابل خدشه و انکار این است که تصلب آیینی و فضای سرشار و سنگین دینی ساسانی روح ایرانی را فرسوده بود و رنج می‌داد. روح ایرانی نه با تساهل آیینی و ولنگاری اخلاقی میانه‌ای دارد و نه با تصلب آیینی سازگار است، روحی میانه‌رو و معتدل که باید هم معنویت سالم خود را داشته باشد و هم مادیت توانمند و سرشار خود را بجوید. بنابراین علت غایی فروپاشی ساسانی، روحانیت و اشرافیت ساسانی بودند که با فرسودن روح ایرانی و خالی کردن جیب رعایا و گرسنگی دادن آنان و با اجرای احکام و نذیردادی، آزار و شکنجه‌شان دادند و کارد به استخوان‌شان رساندند.

ایرانی راه فرار و پناه می‌جست و آیین بسیار ساده جدید پناه مناسبی برای این روح سرگردان و روان معنویت‌گرای ایرانی بود.



اسلام و ایران

پیوند دو روح؛ تکوین انسان نوین ایرانی

یادآوری!

در اینجا به چند موضوع باید نظر داشت: نخست باید آن اسلامی را جست و شناخت که در تاریخ طلوع کرد و سپس از اسلامی سخن گفت که در تاریخ ماند و سوم باید به سرنوشت اسلامی توجه کرد که به ایران آمد و ماندگار شد و چهارم عناصری را باید شناسایی کرد که موضوع و محتوای روح سرگردان آریایی گردید و پدیده نوینی را ساخت که انسان مسلمان ایرانی شد و در نتیجه هویت و ملیت و فرهنگ و تاریخ ایران را پدید آورد.

طرح مفصل و مبسوط دو موضوع نخست در این مقال نمی‌گنجد چرا که موضوع کتاب مقوله‌های سوم و چهارم است. بنابراین به اجمال باید از آن دو گذشت و به تفصیل وارد موضوع اصلی شد.

نگاهی به اسلام نخستین

بدیهی است که از همان آغاز، واقعیت تاریخی و عینی اسلام، حقیقت آن را پوشاند و در گذر سده‌ها هماره پوشیده و ناشناخته ماند.

اسلامی که در تاریخ طلوع کرد بی‌گمان نهضتی انسانی، سخت ساده و بسیار صمیمی و بس بی‌پیرایه بود؛ شطی از حقیقت انسانی بر بستر زمان جاری شد و تا



اقتصادی اقلیم بیکران وجود را پیمود و منحنی هندسی حقیقت را ترسیم کرد و در آستانه شکوفایی از حرکت باز ماند و حقیقت انسانی اش قربانی واقعیت سیاسی شد. بی‌گمان تبرئه حقیقتِ مظلوم و مکتوم و متهم از زندانِ اتهامِ واقعیتِ مضاعفِ مکررِ ظالم، در این زمانه بدنام و زمینه پر ابهام و اتهام کنونی و جهانی توان بسیار می‌خواهد و باوری نیرومند می‌طلبد. با این همه، این اصل ثابت و مسلم است که حقیقت همواره حقیقت است و با واقعیت و تاریخ و تجربه‌های تلخ مخدوش نمی‌گردد. با استناد به محتوای وحی، موضوع و غایتِ اسلام، انسان است چرا که موضوع، هدف و غایتِ آفرینش، انسان است. به این معنا که پس از خداوند، انسان برترین و گرامی‌ترین پدیده آفرینش، مبین و مفسر هستی و ترجمانِ وجود خداوند در هستی و جانشین او در زمین است، پرتوی از وجود خدا که همه صفات خداوند را به گونه نسبی در خود دارد و باید انسانی خداگونه باشد. از این رو در تکوین و تشریع، متبوع است و همه پدیده‌های مادی و معنوی آفرینش، تابعِ انسان و تکامل او می‌باشند. برای دریافت این حقایق نخست باید خداوندِ اسلام و سپس انسانِ اسلام را شناخت و آنگاه رابطه انسان و هستی را دریافت تا روشن شود که چگونه انسان موضوع و غایتِ آفرینش و موضوعِ نهضتِ اسلام است.

خداوند

خدایی را که اسلام معرفی می‌کند، خدایی جامع و مانع است؛ یگانه^۱ و یکتا^۲ و بی‌همتا^۳، بی‌نیاز^۴ و بی‌انبار^۵، زنده^۶ و پاینده و پایدار^۷، آفریدگار آفرینش سرشار از

۱- قرآن ۱/۱۱۲، ۴.

۲- قرآن ۱۶۳/۲ + ۱۷۱/۴ + ۷۳/۵ + ۳۹/۱۲ + ۱۶/۱۳ + ۴۸/۱۴ + ۵۲ + ۵۱/۱۶ + ۱۱۰/۱۸ + ۳۱/۹ + ۱۳۳/۲ + ۶/۴۱ + ۱۶/۴۰ + ۴/۳۹ + ۶۵/۳۸ + ۴/۳۷ + ۴۶/۲۹ + ۳۴/۲۲ + ۱۰۸/۲۱.

۳- قرآن ۴/۱۱۲.



خیر و جهت‌دار و هدفمند و قانونگذار قانونمندیهای دادمند آن^۸، پروردگار همه پدیده‌ها^۹، پیراینده^{۱۰} و آراینده^{۱۱} و چهره‌پرداز آفریده‌ها و آفرینش^{۱۲}، دانا^{۱۳} و شنوا^{۱۴} و بینا^{۱۵}، آگاه^{۱۶} و خردمند^{۱۷} و نگهدارنده^{۱۸} و برانگیزنده^{۱۹} و گردآورنده^{۲۰}، زنده کننده^{۲۱} و نوکننده^{۲۲} و میراننده^{۲۳} و بازگرداننده^{۲۴} و رهنما^{۲۵}، بخشنده مهرپیشه^{۲۶} و

۴- قرآن ۲/۱۱۲.

۵- قرآن ۱۶۳/۶ + ۱۱۱/۱۷ + ۲/۲۵.

۶- قرآن ۲۵۵/۲ + ۵۸/۲۵ + ۶۵/۴۰.

۷- قرآن ۲۵۵/۲ + ۲/۳ + ۱۱۱/۲۰.

۸- قرآن ۲/۲۱۰ + ۳/۱۵۴ + ۷/۵۴ + ۳/۱۰ + ۳۱/۱۳ + ۵/۳۲.

۹- قرآن ۲۴/۵۹ + ۱۰۲/۶ + ۱۶/۱۳ + ۳/۳۵ + ۶۲/۴۰.

۱۰- قرآن ۲۴/۵۹ + ۵۴/۲.

۱۱- قرآن ۱۱۷/۲ + ۱۰۱/۶.

۱۲- قرآن ۲۴/۵۹ + ۶۴/۴۰ + ۳/۶۴ + ۱۱/۷ + ۶/۳ + ۳/۶۴.

۱۳- قرآن ۲۹/۲، ۳۲، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۸۱، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱ و ...

۱۴- قرآن ۱۲۷/۲، ۱۳۷، ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۴/۳، ۳۵، ۳۸، ۱۲۱، ۷۶/۵، ۱۳/۶، ۱۱۵،

۲۰۰/۷، ۱۷/۸، ۴۲، ۵۳، ۶۱/۸، ۹۸/۹، ۱۰۳، ۶۵/۱۰، ۲۴/۱۱، ۳۴/۱۲ و ...

۱۵- قرآن ۹۶/۲، ۱۱۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۶۵، ۱۵/۳، ۲۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۷۱/۵، ۳۹/۸، ۷۲، ۱۱، ۱۱۲ و ...

۱۶- قرآن ۲۳۴/۲، ۲۷۱، ۱۵۳/۳، ۱۸۰، ۸/۵ + ۱۸/۶، ۷۳، ۱۰۳، ۱۶/۹ و ...

۱۷- قرآن ۳۲/۲، ۱۲۹، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۰ و ...

۱۸- قرآن ۵۷/۱۱ + ۵۵/۱۲ + ۲۱/۳۴ + ۶/۴۲.

۱۹- قرآن ۱۶۴/۳ + ۹۴/۱۷ + ۴۱/۲۵ + ۲/۶۲ + ۱۲/۵ + ۱۰۳/۷ + ۷۴/۱۰ + ۷۵ و ...

۲۰- قرآن ۲۸/۷۲، ۴۹/۱۸، ۱۲/۳۶، ۲۹/۷۸.

۲۱- قرآن ۵۰/۳۰ + ۳۹/۴۱ و ...



بخشاینده مهر افزا^{۲۷}، پاکیزه و بس گرامی^{۲۸}، پیراسته و بی گزند^{۲۹}، رامش بخش^{۳۰} و آرامش گستر^{۳۱}، بس آمرزنده^{۳۲} و بس با گذشت و بخشنده^{۳۳}، دهنده جان مایه پدیده ها^{۳۴}، بس گشاینده^{۳۵} و بس مهربان^{۳۶}، سپاس پذیر^{۳۷} و بزرگ منش^{۳۸}، پاسخگوی پرسندگان^{۳۹}، دوستدار انسان^{۴۰}، بس بردبار^{۴۱} و نیکو منش^{۴۲}، پذیرنده بازگشتگان^{۴۳}،

۲۲- قرآن ۴/۱۰، ۱۰۴/۲۱، ۳۴/۱۰، ۶۴/۳۷ و ...

۲۳- قرآن ۱۵۶/۳، ۱۵۸/۷، ۱۱۶/۹، ۵۶/۱۰، ۸۰/۲۳، ۱۹/۳۰، ۲۴، ۵۰، ۶۸/۴۰ و ...

۲۴- قرآن ۱۱/۳۰، ۲۷، ۱۳/۵۸.

۲۵- قرآن ۵۴/۲۲، ۳۱/۲۵ و ...

۲۶- قرآن ۳/۱ + ۱۶۳/۲ + ۳۰/۱۳ + ۱۱۰/۱۷ + ۱۸/۱۹ + ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۵۸ و ۶۱ و ...

۲۷- قرآن ۱/۱، ۳/۱ + ۳۷/۲ + ۵۴، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۲۶ و ...

۲۸- قرآن ۲۳/۵۹ + ۱/۶۲.

۲۹- قرآن ۲۳/۵۹.

۳۰- قرآن ۲۳/۵۹.

۳۱- قرآن ۲۳/۵۹.

۳۲- قرآن ۸۲/۲۰ + ۶۶/۳۸ + ۵/۳۹ + ۴۲/۴۰ + ۱۰/۷۱ و ...

۳۳- قرآن ۸/۳ + ۹/۳۸ + ۳۵.

۳۴- قرآن ۵۸/۵۱ + ۶/۱۱ + ۱۱۲/۱۶ + ۶۰/۲۹ + ۱۱۴/۵ + ۵۸/۲۲ + ۷۲/۲۳ + ۱۱/۶۲.

۳۵- قرآن ۲۶/۳۴.

۳۶- قرآن ۱۰۳/۶، ۱۰۰/۱۲، ۶۳/۲۲، ۱۶/۳۱، ۱۹/۴۲، ۱۴/۶۷، ۳۴/۳۳.

۳۷- قرآن ۳۰/۳۵ + ۳۴ + ۲۳/۴۲ + ۱۴۷/۴ + ۱۵۸/۲.

۳۸- قرآن ۴۰/۲۷ + ۳/۹۶ + ۲۷/۵۵.

۳۹- قرآن ۶۱/۱۱ + ۱۸۶/۲ + ۶۲/۲۷ + ۱۹۵/۳ + ۳۴/۱۲ + ۷۶/۲۱ + ۸۴، ۸۸، ۹۰ + ۶۰/۴۰.

۴۰- قرآن ۹۰/۱۱ + ۱۴/۸۵.



بس بخشنده^{۴۴} و سخت مهربان^{۴۵}، روشن و روشنائی بخش هستی^{۴۶}، بس بردبار^{۴۷} و ستوده^{۴۸} و رستگار کننده^{۴۹} فرمانروای هستی^{۵۰}، بس نیرومند^{۵۱} و بر همه پدیده‌های آفرینش مسلط^{۵۲}، بلند مرتبه^{۵۳} و بر همه پدیده‌ها غالب^{۵۴}، گسترنده^{۵۵} و گیرنده^{۵۶}، فرا برنده^{۵۷} و فرو برنده^{۵۸}، توان بخش شایستگان^{۵۹} و ناتوان کننده گردنکشان^{۶۰}، داوری

۴۱- قرآن ۲/۲۲۵، ۲۳۵، ۲۶۳ + ۱۵۵/۳ + ۱۲/۴ + ۱۰۱/۵ + ۱۱۴/۹ + ۵۹/۲۲ + ۱۷/۶۴ + ۴۴/۱۷.

۴۲- قرآن ۵۲/۲۸.

۴۳- قرآن ۲/۳۷، ۵۴، ۱۲۸، ۱۶۰ + ۱۰۴/۹ + ۱۱۸ + ۱۰/۲۴ + ۱۲/۴۹ + ۱۶/۴ + ۶۴/۱۱۰ م.

۴۴- قرآن ۲۲/۶۰، ۵۸/۲، ۴۳/۴، ۹۹، ۱۴۹

۴۵- قرآن ۲/۱۴۳، ۲۱۷، ۳۰/۳، ۱۱۷/۹، ۱۲۸، ۷/۱۶، ۴۷، ۶۵/۲۲، ۲۰/۲۴، ۹/۵۷، ۱۰/۵۹.

۴۶- قرآن ۲۴/۳۵، ۹/۳۲، ۲۲/۳۹، ۶۹/۳۹، ۸/۶۱

۴۷- قرآن ۲/۱۵۳، ۱۵۵، ۲۴۹، ۱۴۶/۳، ۴۶/۸، ۱۲۶/۱۶، ۳۵/۳۳، ۱۰۲/۳۷، ۳۱/۴۷، ۶۶/۸.

۴۸- قرآن ۲/۲۶۷، ۱۱/۷۳، ۱/۱۴، ۸، ۲۴/۲۲، ۶۴، ۱۲/۳۱، ۲۶، ۶/۳۴، ۱۵/۳۵ و ...

۴۹- قرآن ۱۱/۸۷

۵۰- قرآن ۲۰/۱۱۴، ۲۳/۵۹، ۱/۶۲، ۲/۱۱۴، ۴/۱، ۲۶/۳.

۵۱- قرآن ۲/۱۲۹، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۰، ۴/۳، ۲۶۰، ۶، ۱۸، ۶۲ و ...

۵۲- قرآن ۵۹/۲۳.

۵۳- قرآن ۵۹/۲۳.

۵۴- قرآن ۱۲/۳۹، ۱۳/۱۶، ۴۸/۱۴، ۶۵/۳۸، ۴/۳۹، ۱۶/۴۰.

۵۵- قرآن ۲/۲۴۵، ۱۳/۲۶، ۱۷/۳۰، ۸۲/۲۸، ۶۲/۲۹، ۳۷/۳۰، ۳۶/۳۴، ۳۹، ۱۲/۴۲.

۵۶- قرآن ۲/۲۴۵، ۲۵/۴۶.

۵۷- قرآن ۲/۲۵۳، ۶/۱۶۵، ۱۳/۲، ۴/۹۴، ۵۷/۱۹، ۱۵۸/۴، ۷/۵۵، ۱۵/۴۰.

۵۸- قرآن ۵۶/۳.

۵۹- قرآن ۳/۲۶، ۴/۱۳۹، ۱۰/۶۵، ۱۰/۳۵، ۸/۶۳.



دادگر^{۶۱}، پس برجسته^{۶۲} و والا و بلند مرتبه^{۶۳}، پس بزرگ^{۶۴}، نیروبخش^{۶۵} و نگهدارنده^{۶۶} دیدبان^{۶۷} و بر همه چیز گواه^{۶۸} و حساب‌رس^{۶۹}، باشکوه و برجسته و بزرگوار^{۷۰}، گسترنده نعمت^{۷۱} و بزرگ منش^{۷۲}، حق محض^{۷۳}، کارگزار درستکار^{۷۴}، نیرومند^{۷۵} و استوار^{۷۶}، برترین سرپرست^{۷۷}، پدید آورنده^{۷۸}، توانا^{۷۹} و توانمند^{۸۰}،

۶۰-قرآن ۲۶/۱۳، ۶۱/۲، ۱۱۲/۳.

۶۱-قرآن ۵۰/۵، ۱۱۴/۶، ۹۰/۱۶.

۶۲-قرآن ۲۵۵/۲، ۷۴/۳، ۱۷۴، ۲۹/۸، ۴/۴۲، ۲۱/۵۷.

۶۳-قرآن ۲۵۵/۲، ۶۲/۲۲، ۳۰/۳۱، ۲۳/۳۴، ۱۲/۴۰، ۴/۴۲، ۵۱، ۴/۴۳.

۶۴-قرآن ۹/۱۳، ۶۲/۲۲، ۳۰/۳۱، ۱۳/۳۴، ۱۲/۴، ۳۴/۴.

۶۵-قرآن ۸۵/۴

۶۶-قرآن ۵۷/۱۱

۶۷-قرآن ۱۱۷/۵، ۹۳/۱۱، ۱۸/۵۰، ۱/۴، ۵۲/۳۳.

۶۸-قرآن ۳۳/۴، ۴۱، ۷۲، ۷۹، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۱۷/۵، ۱۹/۶، ۲۹/۱۰، ۴۶، ۱۷/۲۷، ۴۷/۳۴، ۶/۵۸، ۹/۸۵.

۷/۱۰۰.

۶۹-قرآن ۶/۴، ۸۶، ۳۹/۳۳.

۷۰-قرآن ۲۷/۵۵، ۷۸.

۷۱-قرآن ۱۱۵/۲، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۷۳/۳، ۵۴/۵، ۳۲/۲۴، ۱۳۰/۴.

۷۲-قرآن ۷۳/۱۱، ۱/۵۰، ۱۵/۸۵، ۲۱.

۷۳-قرآن ۱۱۴/۲۰، ۱۱۶/۲۳، ۲۵/۲۴ و ...

۷۴-قرآن ۸۱/۴، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۷۱، ۳/۳۳، ۴۸، ۹/۷۳.

۷۵-قرآن ۵۲/۸، ۶۶/۱۱، ۴۰/۲۲، ۷۴، ۳۹/۲۷ و ...

۷۶-قرآن ۱۸۳/۷، ۵۸/۵۱، ۴۵/۶۸.

۷۷-قرآن ۱۹۶/۷، ۱۰۷/۲، ۲۵۷، ۶۸/۳، ۵۱/۶، ۷۰، ۷۴/۹، ۱۱۶، ۲۶/۱۸، ۲۲/۲۹، ۴/۳۲، ۴/۴۲، ۲۸، ۳۱.



آغازگر^{۸۱} و پایان‌بخش^{۸۲}، درون و برونِ حقایق^{۸۳}، پیش‌برنده و پس‌گذارنده^{۸۴}، فرمانروای هستی^{۸۵}، بس‌فرازمند^{۸۶}، کیفر‌دهنده^{۸۷}، صاحب‌اختیار هستی^{۸۸}، دادگستر^{۸۹}، گردآورنده^{۹۰}، بازدارنده^{۹۱}، پروسرشار^{۹۲} و سرشارکننده^{۹۳}، سودبخش^{۹۴}،

ادامه پاورقی از صفحه قبل

۴۴، ۱۹/۴۵، ۴۵/۴، ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۷۳، ۱۷/۳۳، ۵۵/۵.

۷۸- قرآن ۳۹/۲۴، ۴۴/۳۸.

۷۹- قرآن ۳۷/۶، ۶۵، ۹۹/۱۷، ۸۱/۳۶، ۳۳/۴۶، ۴۰/۷۵، ۸/۸۶.

۸۰- قرآن ۴۴/۵۴، ۵۵، ۴۵/۱۸، ۴۲/۴۳.

۸۱- قرآن ۳/۵۷.

۸۲- قرآن ۳/۵۷.

۸۳- قرآن ۳/۵۷.

۸۴- قرآن ۳۷/۷۴.

۸۵- قرآن ۴۴/۱۸.

۸۶- قرآن ۹/۱۳.

۸۷- قرآن ۱۳۶/۷، ۷۹/۱۵، ۴۷/۳۰، ۲۵/۴۳، ۵۵، ۹۵/۵، ۴/۳، ۹۵/۵، ۴۷/۱۴، ۳۷/۳۹ و ...

۸۸- قرآن ۴/۱، ۲۶/۳.

۸۹- قرآن ۱۸/۳، ۲۱، ۱۲۷/۴، ۱۳۵، ۸/۵، ۴۲، ۱۵۲/۶، ۲۹/۷، ۴/۱۰، ۴۷، ۵۴، ۸۵، ۴۷، ۹/۵۵، ۲۵/۵۷.

۹۰- قرآن ۹/۳، ۱۴۰/۴، ۶۲/۲۴.

۹۱- قرآن ۱۰۲/۲، ۱۱۰/۵۸.

۹۲- قرآن ۲۶۳/۲، ۲۶۷/۳، ۹۷/۶، ۱۳۳/۶، ۶۸/۱۰، ۸/۱۴، ۶۴/۲۲، ۴۰/۲۷، ۶/۲۹ و ...

۹۳- قرآن ۴۸/۵۳، ۸/۹۳، ۷۴/۹.

۹۴- قرآن ۱۰۲/۲، ۱۱۰/۵۸، ۱۱/۴۸، ۲۸۸/۷، ۴۹/۱۰.



ماندگار^۱، وارث هستی^۲، بی‌مانند^۳، با شکوه و گرامی^۴ است.
 همه مظاهر ستم و ستمکاران را دوست ندارد^۵، همه مظاهر تباهی و تبهکاران را
 دوست ندارد^۶، مظاهر گردن‌کشی و ناسپاسی را نمی‌پسندد^۷، از پندار و گفتار و
 کردار نیک و بد آگاه است^۸، خواهان خوشی و شادمانی و رستگاری انسان است^۹،
 نسبت به همه آفریدگان مهربان است^{۱۰}، ستم را در حق هیچ پدیده‌ای نمی‌پسندد^{۱۱}،
 با همه آفریدگان رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه دارد^{۱۲}، در ستایش و نزدیکی به او
 واسطه و رابطه‌ای در کار نیست^{۱۳}، خویشاوند و دوست بسیار نزدیک انسان

۱- قرآن ۹۶/۱۶، ۷۳/۲۰، ۱۳۱، ۶۰/۲۸، ۳۶/۴۲.

۲- قرآن ۴۰/۱۹، ۱۰۵/۲۱، ۸۹، ۲۳۲/۲.

۳- قرآن ۱۱/۴۲.

۴- قرآن ۲۷/۵۵، ۷۸.

۵- قرآن ۵۷/۳، ۱۴۰، ۴۰/۴۲.

۶- قرآن ۲۰۵/۲، ۱۹۰، ۶۴/۵، ۸۷، ۱۴۱/۶، ۳۱/۷، ۵۵، ۵۸/۸، ۲۳/۱۶، ۳۸/۲۲، ۷۷/۲۸، ۴۵/۳۰.

۷- قرآن ۱۸/۳۱، ۲۳/۵۷.

۸- قرآن ۲۳/۵۷، ۳۸/۲۲.

۹- قرآن ۸۵۲/۱۴۴، ۱۴۰، ۹۹/۳، ۲۸۲/۲، ۲۸۳، ۱۱۹/۳، ۱۵۴، ۷/۵، ۴۳/۸، ۵/۱۱، ۱۹/۱۲، ۶/۵۷.

۱۰- قرآن ۲۴/۴۲، ۲۳/۳۱، ۳۸/۳۵ و ...

۱۱- قرآن ۱۸۵/۲.

۱۲- قرآن ۱۰۸/۳، ۲۹/۴۰.

۱۳- قرآن ۱۰۸/۳.

۱۴- قرآن ۱۸۶/۲، ۶۲/۲۷، ۶۰/۴۰.

۱۵- قرآن ۱۸۶/۲، ۲۲/۱۰، ۱۰۶، ۲۱۳/۲۶، ۸۸/۲۸، ۱۹۴/۷، ۱۹۷، ۱۴/۱۳، ۲۸/۱۸، ۶۲/۲۲ و ...



است.^۱ خدای اسلام، خدای طبقاتی و نژادی نیست، گرامی‌ترین انسان نزد خداوند، پرهیزکارترین انسان است.^۲

انسان

داستان آفرینش انسان در قرآن به روشنی هر چه تمام نشان می‌دهد که انسان موضوع و غایت تکوین و تشریع آفرینش است. در این داستان، انسان سرشتی خدایی دارد؛ نمادی از وجود یا آمیزه‌ای از روح خداوند^۳ و سپس جان‌نشین او در زمین^۴ است تا ترجمان وجود خدا و معنابخش آفرینش باشد. به این صورت که خداوند، تنها سرشت انسان را بر اساس سرشت خویش پی ریخت^۵ و این نشان می‌دهد که انسان موضوع و متبوع و غایت آفرینش است و همه صفات و حقوق خداوند را دارد.

در داستان آفرینش رابطه ماهیت و وجود، رابطه ظرف و مظروف است. به این صورت که در پی روند حیات و مراحل تکوین و تکامل بُعد مادی انسان یا به تعبیر قرآن پرداختن و پیراستن و آراستن آن در بهترین بنیان^۶، خداوند از روح خویش در آن می‌دمد^۷. و این نقطه آغاز کمال انسانی است. فرشتگان یا گرامی‌ترین آفریده‌های هستی به پای انسان می‌افتند^۸ و این تقدیس و تکریم و تعظیم انسان خداگونه است.

۱- قرآن ۱۶/۵۰، ۸۵/۵۶، ۱۸۶/۲، ۶۱/۱۱، ۵۰/۳۴.

۲- قرآن ۱۳/۴۹ + ۱۷/۹۲ + ۱۹۷/۲ + ۲۳۷ + ۲/۵ + ۸ + ۲۶/۷ + ۱۳۲/۲۰ + ...

۳- قرآن ۹/۳۲ + ۲۹/۱۵ + ۷۲/۳۸.

۴- قرآن ۳۰/۲ + ۵۵/۲۴ + ۱۶۵/۶ + ۱۴/۱۰ + ۷۳/۱۰ + ۳۹/۳۵.

۵- قرآن ۳۰/۳۰.

۶- قرآن ۲۶/۱۵، ۲۸، ۴/۱۶، ۷۷/۳۶، ۱۲/۲۳، ۷/۳۲، ۱۴/۵۵، ۲/۷۶، ۲/۹۶ + ۴/۹۵.

۷- قرآن ۹/۳۲، ۲۹/۱۵، ۷۲/۳۸.

۸- قرآن ۳۴/۲، ۱۱/۷، ۶۱/۱۷، ۵۰/۱۸، ۱۱۶/۲۰.



در این میان فرشته‌ای برتری جو، سر می پیچد و بر انسان سجده نمی برد^۱ و به دشمنی با انسان می پردازد. در همین جا باید به سعه صدر خدای اسلام و آزادی عمل و عصیان آفریده‌ها توجه داشت. بنابراین خداوند اسلام آفریدگار شر و بدی و شیطان نیست، ابلیس آفریده‌ای است که عصیان کرده و اعلام موضع نموده که از آن پس با انسان به دشمنی پردازد^۲. قلمرو دشمنی او، جغرافیای ماهیت و غریزه است^۳ چرا که او را به ساحت وجود راهی نیست^۴.

در داستان آفرینش، انسان تنها آفریده دو بُعدی است که همه خصایل منفی آدمی در قلمرو بُعد مادی (= ماهیت) شکل می گیرد^۵ و خصایل مثبت در قلمرو وجود نمودار است. تکامل و تعالی یا انحطاط و سقوط نتیجه تضاد میان این دو بُعد می باشد^۶. اختیار و انتخاب انسان در اینجا معنا می دهد. مفاهیم و معانی خداگونگی انسان نیز در همین ستیز و ناسازگاری آشکار می گردد.

انسان مسئول سرنوشت خویش است^۷؛ خوشبختی و بدبختی انسان به دست خود او است^۸، چرا که آزاد است و مختار و خود برمیگزیند^۹، خداوند راه

۱- قرآن ۳۰/۲-۳۸-۱۱/۷+۲۵-۶۱/۱۷+۶۵-۵۰/۱۸+۱۱۶/۲۰-۱۲۲.

۲- قرآن ۱۱/۷-۲۵+۶۱/۱۷+۶۵-۵۰/۱۸+۱۱۶/۲۰-۱۲۲.

۳- قرآن ۶۱/۱۷+۶۵+۱۱۶/۲۰-۱۲۲+۱۱/۷+۲۵-۳۴/۲+۳۸.

۴- قرآن ۶۴/۱۷+۶۵+۱۲۰/۲۰+۱۲۱، ۱۲۲.

۵- قرآن ۳۴/۱۴، ۹/۱۱، ۴/۱۶، ۱۳/۱۷، ۶۷، ۱۰۰، ۵۴/۱۸، ۶۲/۲۲، ۷۲/۳۳، ۴۸/۴۲، ۱۵/۴۳، ۱۹/۷۰.

۶- ۱۷/۸۰، ۶/۹۶، ۶/۱۰۰، ۲/۱۰۳، ۲۸/۴، ۴۹/۳۹، ۱۲/۱۰، ۹/۱۱، ۸/۳۹، ۱۵/۸۹.

۷- قرآن ۱۴/۸۷، ۱۵، ۹/۹۱، ۱۰.

۸- قرآن ۳۶/۱۷، ۱۴۱/۲، ۱۳۴، ۸/۱۰۲، ۹۳/۱۶.

۹- قرآن ۱۱/۱۳، ۵۳/۸.

۹- قرآن ۱۴/۷۵.



می‌نمایاند^۱، گزینش راه و نیک و بد با خود انسان است^۲. مالک دستاوردهای مادی و معنوی نیک و بد خویش است^۳.

انسانِ اسلام در برابر همهٔ آفریده‌ها مسئولیت دارد؛ در برابر خود، فرد، جامعه و جهان مسئول است^۴. از آنجا که خداگونه است دارای صفات و حقوق خدایی است و هر چه از این صفات در او به فعلیت رسد به خداوند نزدیک‌تر است^۵. بنابراین باید آگاه، دانا، توانا، گواه، آفریننده، کوشنده، جوینده، یابنده، مهربان، بخشنده، باگذشت، بردبار، بزرگوار، گرامی، برخوردار، بی‌نیاز، دادگر، دادگستر، نیک‌پندار، نیک‌گفتار، و نیکوکار باشد. باید با نادانی و تباهی و بیداد و همهٔ نموده‌ها و جریانهای پیدا و پنهان آن از درون و برون بستیزد، رسالت او ستیز با شرکِ ذهنی و هیجانی است^۶ چرا که جانشین خداوند در زمین است. می‌داند که رسیدن به جنتِ آن جهانی در گرو گام برداشتن یا ساختنِ جنتِ این جهانی است و آن مدینهٔ فاضله‌ای است که انسان کامل در آن فرمانروا باشد و همهٔ آرمانهای انسانی در آن برآورده شود. با این همه، تکلیف یا مسئولیت فرد به اندازهٔ آگاهی، دانایی و توانایی او بستگی دارد^۷.

انسان و جهان

افعالِ خداوند اسلام هدف و غایت دارد؛ هیچ آفریده‌ای بیهوده و بی‌هدف آفریده

۱- قرآن ۳/۷۶، ۶۸/۴، ۸۷/۶، ۱۷/۴۱، ۶۹/۲۹.

۲- قرآن ۳/۷۶.

۳- قرآن ۳۹/۵۳، ۲۰۵/۲، ۳۵/۲۹، ۱۵/۲۰، ۱۳۴/۲، ۱۴۱، ۱۳/۱۷.

۴- قرآن ۳۶/۱۷، ۸۱/۱۰۲، ۱۳۵/۴، ۸/۵، ۱۴۳/۲، ۱۰۴/۳، ۱۱۰.

۵- قرآن ۳/۳۹، ۱۶۳/۳.

۶- قرآن ۲۱/۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۷۱/۹.

۷- قرآن ۱۵۲/۶، ۴۲/۷، ۶۲/۲۳، ۲۸۶/۲، ۷/۶۵، ۲۳۳/۲، ۸۴/۴.



نشده^۱، همه پدیده‌های آفرینش از بی‌نهایت کوچکها تا بی‌نهایت بزرگها، هدفمند و در نظامی قانونمند سیر می‌کنند و به تعبیر قرآن همه پدیده‌های هستی تسبیح‌گوی خداوند هستند^۲. برترین و عالی‌ترین آفریده هستی انسان است^۳ که ترجمان وجود خداوند و معنابخش هستی می‌باشد. بر این اساس خداوند، جهان را با همه پدیده‌هایش به پای انسان افکنده است. از این رو در تکوین و تشریع، انسان متبوع است و دیگر پدیده‌های مادی و معنوی، تسلیم و تابع انسان و تکامل او می‌باشند. به این صورت که خداوند زمین را برای انسان گسترده^۴ و آن را رام انسان ساخته^۵ و انسان را مالک و صاحب و وارث زمین قرار داده^۶ و نیازمندیهای انسان (= معایش) را در زمین جعل فرموده^۷ و همه ثروتهای زمین را برای انسان آفریده است^۸؛ رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوسها را رام انسان ساخته است^۹، آسمانها و همه آنچه در آنهاست را نیز مسخر انسان گردانیده و انسان را تا آنجا توانمند ساخته که بتواند به دیگر کرات و سیارات دست یابد^{۱۰} و این مبانی حقوق تکوینی و مبنای حقوق تشریعی انسان است.

۱- قرآن ۱۶/۲۱، ۱۷، ۳۸/۴۱، ۱۱۵/۲۳.

۲- قرآن ۴۴/۱۷، ۴۱/۲۴، ۱/۵۷، ۱/۵۹، ۲۴، ۱/۶۲، ۱/۶۴.

۳- قرآن ۴/۹۵، ۱۴/۲۳.

۴- قرآن ۱۰/۵۵، ۵۳/۲۰، ۱۹/۷۱، ۲۲/۲.

۵- قرآن ۱۵/۶۷.

۶- قرآن ۱۰/۷.

۷- قرآن ۱۰/۷.

۸- قرآن ۲۹/۲.

۹- قرآن ۳۲/۱۴، ۱۴/۱۶.

۱۰- قرآن ۲۰/۳۱، ۱۳/۴۵، ۵۴/۷، ۱۲/۱۶، ۳۳/۱۴.



بنابراین پس از خداوند، انسان گرامی‌ترین و مقدس‌ترین آفریده هستی است و هیچ پدیده‌ای در تکوین و تشریع بر انسان برتری ندارد، انسان مالک و مسلط بر جهان مادی و معنوی است، همه پدیده‌ها ابزاری در خدمت تعالی و تکامل انسان هستند. با این همه، انسان در برابر پدیده‌های هستی یا نعمت‌های خداوند مسئول است.^۱ برخورد و بهره‌وری انسان از مواهب جهان باید آگاهانه و عادلانه باشد چراکه همه پدیده‌ها نشانی از وجود و حضور خداوند می‌باشند از این رو مقدس و محترم هستند و حقوقی دارند که باید رعایت شود.^۲

اسلام و انسان

خداوند در قرآن، اسلام را فصلی نهایی یا غایی نظام تشریع معرفی می‌کند. وسیله‌ای برای بیان و اجرا و اعطای حقوق تشریعی انسان در جهان که ریشه در حقوق تکوینی او دارد.^۳ در این نظام، عدل مبنای تشریع است^۴ چراکه اساس و قوام آفرینش بر عدل استوار است. از این رو هر چه را اصل عدل حکم کند شرع مقرر می‌دارد. بنابراین رابطه عدل و شرع یک‌جانبه است؛ شرع تابع عدل است زیرا در نظام آفرینش عدل متبوع می‌باشد. این اصل در تکوین و تشریع ساری و جاری است.

اسلام با چنین شالوده‌ای از مفاهیم و معانی سرشار انسانی، راه‌رهایی و رستگاری انسان در دنیا و آخرت است. به همین دلیل بر اصالت و اعتبار آن تاکید شده و به عنوان تنها راه رستگاری انسان معرفی گردیده است.^۵ با این همه انسان در گزینش

۱- قرآن ۸/۱۰۲، ۵/۴، ۱۲۷/۲۰، ۳۱/۷، ۶۷/۲۵، ۶/۴، ۲۸/۴۰، ۳۴، ۱۴۱/۶ و ...

۲- قرآن ۵/۴، ۲۹.

۳- قرآن ۱۸/۴۵، ۴۸/۵، ۸۳/۳، ۱۲۵/۴، ۱۴/۶، ۱۹/۳، ۸۵، ۲۲/۳۱.

۴- قرآن ۱۵/۴۲، ۹۰/۱۶.

۵- قرآن ۱۱۲/۲، ۸۳/۳، ۱۲۵/۴، ۱۴/۶، ۱۴/۷۲، ۲۰/۳، ۲۲/۳۱، ۱۹/۳، ۸۵، ۱۲۵/۶، ۲۲/۳۹.



اسلام آزاد و مختار است و در پذیرش آن هیچ اجبار و اکراهی وجود ندارد.^۱ این حقیقت متقن که در اسلام تاریخی به شدت مکتوم و مخدوش گردیده، در لحظه لحظه وحی و روز شمار رسالت رسول مشهود و معلوم است؛ از آنک که محمد رسالت و نهضت انسانی خویش را آغاز کرد و سخت نگران جامعه خویش بود و در گرویدن و پیروی مخاطبان از نهضت انسانی خویش دل می سوخت و جان می گذاشت،^۲ فرمان یافت که اگر از دعوت تو روی گردانند باکی نیست، وظیفه تو فقط و فقط (= انما، إلا) ابلاغ آشکار و روشن و منطقی پیام وحی است. این فرمان مکرر مؤکد در مکه و مدینه، پی در پی بر رسول می بارید تا به تأکید دریافت که او فقط بشارت دهنده و رساننده پیام وحی است و بس، شنیدن و گزیدن و گرویدن با خود مخاطبان است و به او مربوط نیست.^۳ پیام وحی توحید است.

توحید سرفصل رهایی انسان از اسارت شرک ذهنی و عینی است، و اسلام که ترجمان عینی و عملی توحید است و رسالتش ستیز با اشکال و انواع شرک ذهنی و عینی و نابودی موانع رشد و تعالی انسان است ثنوری قدرت نیست فقط مجری عدالت تشریعی است. از این رو هر گونه ولایت، وکالت، حاکمیت، جباریت و سلطنت انسان بر انسان رانفی و نهی می کند و آن را از مظاهر بارز شرک ذهنی و عینی می داند. بر همین اساس محمد بشری است مانند دیگر افراد بشر که فقط به او وحی می شود^۴، او فقط بشارت دهنده^۵ و یادآوری کننده^۶ است، بر مردم سلطه ندارد^۷، محمد وکیل و وصی

۱- قرآن ۲/۲۵۶، ۷۸/۲۲، ۶۱/۹، ۲۰/۳.

۲- قرآن ۳/۲۶.

۳- قرآن ۳/۲۰، ۵/۹۹، ۱۳/۴۰، ۱۶/۳۵، ۱۶/۸۲، ۲۴/۵۴، ۲۹/۱۸، ۳۶/۱۷، ۴۲/۴۸، ۶۴/۱۲.

۴- قرآن ۷/۲۵، ۱۸/۱۱۰، ۴۱/۶، ۴۶/۹، ۵۳/۴.

۵- قرآن ۲/۱۱۹، ۳۴/۲۸، ۳۵/۲۴، ۴۱/۴، ۱۷/۱۰۵، ۲۵/۵۶، ۳۳/۴۵، ۴۸/۸.

۶- قرآن ۸۸/۲۱.



مردم نیست^۸، پاسبان مردم نیست^۹، ولی و سرپرست و قیم مردم نیست^{۱۰}، شفیع مردم نیست^{۱۱}، سلطان مردم نیست^{۱۲}. محمد فقط دعوت کننده و انذار دهنده است^{۱۳}، محمد به عنوان برگزیده و فرستاده خداوند حق ندارد مردم را به بندگی خویش بخواند^{۱۴}، محمد خداوندگار مردم نیست^{۱۵}، محمد جبار = دیکتاتور مردم نیست^{۱۶}. به همین دلیل در قرآن کسانی که پیشوایان و روحانیان خود را خداوندگار و ارباب خویش گرفتند و پرستیدند و به بردگی و بندگی آنان درآمدند سخت سرزنش و نکوهش شده‌اند چرا که به خداوند شرک ورزیده و به پرستش انسان پرداخته‌اند^{۱۷}.

خداوند، نهضت اسلام را پایان بخش نهضت‌های توحیدی تاریخ معرفی می‌کند^{۱۸}. یعنی از آن پس دیگر نهضتی توحیدی در ارتباط با وحی در تاریخ ظهور

۷- قرآن ۲۲/۸۸.

۸- قرآن ۶۶/۶، ۱۰۷، ۱۰۸/۱۰، ۶۲/۳۹، ۶/۴۲.

۹- قرآن ۱۰۷/۶، ۴۸/۴۲.

۱۰- قرآن ۱۰۷/۲، ۱۲۰، ۲۵۷، ۶۸/۳، ۵۱/۶، ۲۲/۲۹، ۳۱/۴۳، ۱۹۶/۷.

۱۱- قرآن ۵۱/۶، ۷۰.

۱۲- قرآن ۲۲/۱۴.

۱۳- قرآن ۱۲/۱۱، ۷۰/۳۸، ۹/۴۶ و ...

۱۴- قرآن ۷۹/۳: مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُوْتِيَهِ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ ...

۱۵- قرآن ۶۴/۳، ۸۰.

۱۶- قرآن ۴۵/۵۰.

۱۷- قرآن ۳۱/۹.

۱۸- قرآن ۴۰/۳۳، ۱۹/۳، ۸۵، ۳/۵.



نخواهد کرد و انسان با تکیه بر منشور زمان شمول و اصول کلی وحی و رهنمودهای اساسی آخرین فرستاده خداوند و علم و عقل و خرد رو به تکامل خویش، راه کمال را خواهد پیمود.

برخلاف واقعیت تاریخی (= کلامی - فقهی)، اسلام آیینی بسیار ساده و آسان و بی‌پیرایه است که در آن غلاظ و شداد مذهبی معمول در ادیان، وجود ندارد^۱. آموزه‌های اسلام فوق‌العاده عقلانی، خردمندانه و بسیار ساده و صادقانه و صمیمانه است. این آموزه‌ها به مثابه جان‌مایه‌های تزکیه و تهذیب انسان و ابزار ستیز با شرک ذهنی و عینی است^۲. در اسلام انجام تکالیف فردی و جمعی مشروط به آگاهی و توانایی فرد است^۳. از افرادی که فاقد این دو شرط اساسی هستند تکالیف ساقط است^۴.

محمد در آخرین سال زندگی و رسالت خویش، از سوی خداوند فرمان یافت تا سرنوشت رهبری نهضت جوان اسلام را پس از خود معین کند^۵. در میان پیروان و یاران نخبه و برجسته‌اش، شایسته‌ترین چهره‌ای که شایستگی رهبری نهضت جوان اسلام را داشت علی پسر ابوطالب، نخستین پرورده اسلام و گرویده به محمد و نهضت او بود. این امر تا آنجا مهم و سرنوشت‌ساز بود که در فرمان وحی خطاب به محمد آمده است: اگر این مهم را به انجام نرسانی، رسالت خویش را به پایان نرسانده‌ای^۶. محمد در بازگشت از آخرین حج، در نقطه‌ای به نام غدیر خم، علی را به

۱- قرآن ۶/۵، ۷۸/۲۲، ۱۸۵/۲.

۲- قرآن ۴۵/۲۹.

۳- قرآن ۱۵۲/۶، ۴۲/۷، ۶۲/۲۳، ۲۸۶/۲، ۲۳۳.

۴- قرآن ۲۴/۶۱، ۱۷/۴۸.

۵- قرآن ۶۷/۵.

۶- قرآن ۶۷/۵.



عنوان جانشین و رهبر نهضت اسلام به مسلمانان معرفی کرد. در پی انجام این مهم، خداوند اعلام کرد که: امروز دین تان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و خشنودم که اسلام آیین تان است.^۱

بدین سان بود که نهضت اسلام در تاریخ طلوع کرد و درخشید اما در آستانه شکوفایی از حرکت بازماند و آرمانهای انسانی نهضت ناکام گردید.

رهبری نهضت اسلام

علی و آل

آنک که محمد در آستانه رسالت قرار داشت و در اندیشه‌ای عمیق بسر می‌برد و در انتظار تابش وحی بود، علی کمتر از ده سال داشت که به خانه محمد رفت تا تحت سرپرستی او قرار گیرد. بدین سان بود که علی در خلوت و جلوت محمد حضور یافت. بدیهی است که بازتاب تحولات روحی محمد در بینش و نگرش و رشد شخصیت علی تأثیر بسیار داشت و میان آن دو خویشاوندی عمیق روحی ایجاد کرد. علی خود از این پیوند روحی سخن گفته است: «... کودکی خردسال بودم که محمد مرا در دامنش می‌نهاد و به سینه‌اش می‌چسباند و در بسترش می‌خواباند و تنش را به من می‌مالید و بوی خوشش را به من می‌بویاند، خوراکی را در دهانش می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت و هرگز دروغ در گفتار و خطای در کردار از من ندید... من در پی او می‌رفتم آن گونه که بچه شتر دنبال مادرش می‌رود، هر روز نشانه و نمودی از خلق و خوی خوش خویش را به من می‌نمایاند و می‌فرمود که از آن پیروی کنم...»^۲. بدین سان علی پرورده ویژه مکتب اخلاقی شخص محمد بود.

و آنک که اسلام طلوع کرد؛ از پگاه نهضت اسلام، علی نخستین کسی بود که

۱- قرآن ۳/۵.

۲- ن.ک: نهج ۲۸۵ - ۳۰۲/۱۹۲ - ۳۰۰ - ۳۰۱.



دعوت محمد را پاسخ گفت و به آن ایمان آورد و از آن پس در لحظه لحظه نهضت حضور سرنوشت ساز داشت و پایه پای ۲۳ سال رسالت در کنار محمد بود. علی خود از این همگامی سخن گفته است: «... هر سالی که یک بار به غار حرامی شد، تنها من او را می دیدم و بس، آنک که اسلام تنها به خانه محمد راه یافته بود، او و خدیجه و من تنها مسلمان بودیم، نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی خوش نبوت را می بوییدم...»^۱.

محمد در نخستین حضور و دعوت آشکار از خویشان، علی را به جانشینی خویش معرفی کرد و این مهم در فصلهای حساس ۲۳ سال رسالت رسول بارها در گفتار و کردار محمد تأکید شد و تا آنجا پیش رفت که وحی نیز دخالت کرد و در آخرین سال زندگی رسول، در آخرین حج، محمد به فرمان وحی علی را رسماً به رهبری نهضت اسلام معرفی کرد.

در پی کودتای سقیفه و بایکوت نهضت و آغاز وارونه سازی اسلام، علی به عنوان تنها وارث و نماینده و سخنگوی نهضت اسلام بود. آن بخش از مسلمانان و یاران نزدیک محمد که از سقیفه روی بر تافتند و آن را محکوم کردند و به اسلام محمد و آرمانهای انسانی نهضت وفادار ماندند از علی که راهبر نهضت اسلام بود پیروی کردند.

بدین سان بود که تشیع به معنای پیروی از راه و رسم علی که ادامه نهضت اسلام بود، در تاریخ طلوع کرد و با استمرار رهبری نهضت در فرزندان علی ادامه یافت. از آن پس در هر عصر و نسل در انبوه فتنه ها و فرقه ها و نحله ها، علی و آل مشخصه اساسی نهضت انسانی اسلام و منادیان آگاهی و آزادی و عدالت انسانی در برابر جهل و جور و جبر حاکم بر زمان بودند. بدیهی است در آغاز و در گذر سده های اول تا چهارم هجری که دوران اقلیت،



محکومیت و ممنوعیت تشیع است، پیروی از علی و آل مستلزم آگاهی عمیق و شناخت دقیق از سرشت و سرنوشت نهضت اسلام و ایمان به اهداف و آرمانهای انسانی آن بود. بر همین اساس مسلمانان آگاه و عارف و آزادی خواه و عدالت طلب به پیروی از علی و آل مفتخر بودند و تشیع الهام بخش نهضت‌های عدالت خواهانه تاریخ اسلام بود. به همین دلیل در پی کودتای سقیفه و ادامه آن در تاریخ، همواره پیروی از علی و آل، جرمی سنگین و گناهی نابخشودنی بود و کیفر مرگ داشت.

تشیع در زادگاه و خاستگاه و روایت نخست خود و در طول دوران محکومیت و ممنوعیت که همواره یک نهضت بود، عبارت بود از پیروی بی‌پیرایه، ساده و صادقانه از راه و رسم علی و آل^۱ که ترجمان عینی نهضت اسلام و آرمانهای انسانی آن بودند. برخلاف پندارها و پیرایه‌ها و گزافه‌های متراکم قرون و اعصار پیروان که راهبران عقیدتی تشیع را از فرش به عرش بردند و گزافه‌های ناروای بسیار پیرامون ذات و صفات‌شان پراکندند، آنان خود را بندگان خداوند می‌دانستند، کار می‌کردند و از دسترنج روزانه خویش می‌زیستند و در خوراک و پوشاک هم‌ردیف محروم‌ترین افراد جامعه زمان خویش بودند. آنان گزافه‌های هواداران خویش را تکذیب می‌کردند و گزافه‌گویان جاهل یا مغرض را از خود می‌رانند. بدیهی است در هر نهضتی ابراز احساسات و عواطف هواداران و پیروان نسبت به راهبران آن نهضت، با گزافه‌های بسیار در ستایش و فضایل رهبران همراه است. مخصوصاً هنگامی که نهضت و رهبران آن در مظلومیت مطلق بسر برند چنین فضایی از دوستی و هواداری و ستایش و فضایل گزافه‌آمیز، سرشار است.



اسلام تاریخی

اسلامی که در تاریخ مانند تصاویر روایی کلامی فقهی بسیاری دارد که طرح و تحلیل گسترده آنها در این مقال نمی‌گنجد. در اینجا باید تنها به آن پوستین وارونه^۱ ای اشاره کرد که زیربنای اسلام تاریخی شد و در گذر قرون و اعصار بر وارونگی و تراکم آن افزوده گشت که اینک همچنان ادامه دارد و بر اذهان مسلط و ساری و جاری است.

زیربنای اسلام تاریخی از لحظه درگذشت رسول با غصب رهبری نهضت اسلام و از سقیفه آغاز شد. روند اولیه این وارونه‌سازی ۲۵ سال طول کشید و سرانجام ترسیم و تدوین شد و رسمیت یافت و وارد تاریخ گردید و در دوره اقتدار حزب امویان تکمیل و تثبیت شد که از آن پس جهان‌بینی و باور نسلهای هر عصر را ساخته و می‌سازد و آنچنان نیرومند و مسجل و مسلط گردیده که هر گونه تردید یا باوری جز آن، کفر و بدعت و ارتداد تلقی می‌شود.

وارونه‌سازی اسلام این گونه آغاز شد: موضوع اسلام که انسان باشد از آن سلب گردید و خویشاوندی خدا و انسان نادیده گرفته شد، تکالیف و احکام از تابعیت انسان افتاد و متبوع گردید، فرمانهای مقطعی وحی و رسول اصل و اساس و زمان شمول گردید و اصالت و قداست مطلق یافت و آیات الاحکام شد، دین مبنای عدالت و علم و عقل گردید، اصل عدالت که محور تکوین و تشریع بود از اعتبار افتاد، آگاهی و آزادی و انتخاب گرفته شد، تعبد و تعصب و تصلب دینی آغاز گشت و هر گونه چون و چرایی در این امور محکوم به ارتداد و بدعت شد و غلاظ و شداد مذهبی حاکم گشت، خلق و نحوی جاهلی و فرهنگ قبایلی غالب شد و سرانجام اسلام انسانی و نورانی به آیینی خشک و انعطاف ناپذیر تبدیل گردید. و این زیربنای دگرذیسی تاریخی اسلام بود.

۱- تعبیر امام علی بن ابی طالب: لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقُرْوَ مَقْلُوبًا. ن.ک: نهج ۱۵۷/۱۰۸ - ۱۵۸.



بدیهی است چنین اسلامی نیازمند مبانی و مستندات خاص خود بود که باید خلق می‌شد. از این رو در طول سده اول و دوم هجری میلیون‌ها حدیث، روایت و قطعه تاریخی در سیره و سنت رسول ساخته شد^۱ تا پشتوانه نیرومند اسلام تاریخی باشد. به همین دلیل کمیت و کیفیت تدوین میراث وحی و سنت رسول از سوی بخش اندک وفاداران به نهضت اسلام همواره زیر سؤال بود چرا که روند وارونه‌سازی مستلزم حق‌کشی و حق‌پوشی و دخل و تصرف بسیار بود.

بنیان اسلام تاریخی در همان آغاز، از سوی مسلمانان مورد اعتراض قرار گرفت و پذیرفته نشد، معترضان به شدت سرکوب گردیدند و فریادهای اعتراض خاموش شد^۲.

در اینجا فقط تصاویری کلی و کوتاه از جهان بینی کلامی اسلام تاریخی که از آغاز تاکنون عقاید عامه مسلمانان را ساخته ارائه می‌شود تا در مقایسه با تصاویر اسلام حقیقی، این وارونگی آشکار گردد:

در جهان بینی کلامی اسلام تاریخی که مبانی حقوقی فقهی سیاسی اجتماعی اقتصادی آن را می‌سازد، خداوند نوعی شخصیت و ماهیت یافته است؛ خدایی بیگانه با انسان، بر تخت در بلندای عرش جای گرفته، دارای دو چشم، دو دست، دو گوش با قوای لامسه، ذائقه، شامه سامعه و باصره و صورتی نیکو و غلاظ و شدادی سخت، در آخرت برای مؤمنان چون ماه شب چهارده دیده خواهد شد، اجسام و اعراض نیک و بد را او آفریده، پندار و گفتار و کردار نیک و بد و زشت و زیبای بندگان را او آفریده، بندگان را توانایی آفرینندگی و کنندگی نیست، خوشبختی و بدبختی بندگان به دست

۱- مجموع تقریبی احادیث جعلی شناخته شده چهار میلیون حدیث برآورد شده است. ن.ک: الغدير ۲۰۹/۵ - ۲۹۲/۷۳ - ۹۵، ۱۸۱ - ۱۹۶، ۲۰۰ - ۲۹۸، ۳۰۵ - ۳۰۹، ۳۲۲ - ۳۲۹، ۳۰۵/۸ - ۴۹، ۹۷ - ۱۱۲.

۲- ن.ک: نوبختی ۲، ۳. + احمد حنبل ۱۱۷/۱، ۱۸۱، ۲۳۸، ۳۳۴.



او است، هر که را خواهد خوار کند و در خواری نگهدارد، هر که را خواهد عزیز گرداند، هر که را خواهد بی چیز و بیمار و بیچاره کند، هر که را خواهد ثروتمند و تندرست و سرشار و برخوردار گرداند و این عین عدالت خداوندی است، بحرانهای اجتماعی اقتصادی، بیماریها، بلاها، فقر، حوادث طبیعی؛ زلزله، سیل و ... (= آلام) همه از مشیت او است، رویدادها همه به دست او است، هر که را خواهد حاکم گرداند و هر که را خواهد محکوم، ثواب و عقاب جبری است، افعال جبری است، تکالیف جبری هستند.^۱

در این جهان بینی؛ دین و تکالیف و احکام دینی، اصل و اساس هستند و انسان پدیده‌ای در کنار انعام و اشیاء و متفرع بر اصل، آفریده‌ای مجبور و مکلف و محکوم که فاعل و خالق گفتار و کردار خود نیست، از خود اراده و اختیار و حق انتخابی ندارد، هر چه گوید و هر چه کند فعل خداوند است، هر گونه اعتراض و عصیان علیه وضع موجود، عصیان علیه خداوند است.^۲

در این جهان بینی به اجماع و اتفاق علما و فقها زمین ایستاده و ساکن است، اگر حرکتی می‌کند ناشی از زلزله است. هر کس قائل به حرکت زمین باشد کافر است. آسمانهای هفت گانه به گونه مجموعه آپارتمانی هفت طبقه روی هم قرار گرفته و بر بلندای بام هفتم، عرش و تخت خداوند استوار است که چون خلیفه بر تخت نشسته و فرشتگان غلاظ و شداد، اوامر او را اجرا می‌کنند، مقتدر و مطلق العنان و خودخواه و خودکامه است.^۳

۱- ن. ک: اشعری ۱۵۵ - ۱۵۶. + بغدادی ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸. + شهرستانی ۸۵/۱ - ۸۹ مقایسه کنید: طوسی ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰ - ۲۳۰. + مقدار ۲۷۹، ۱۹۱ - ۱۸۸. + قزوینی ۴۸۵، ۵۵۰، ۵۰۲. نقد این تصاویر در کلام شیعه.

۲- ن. ک: بغدادی ۳۳۵ - ۳۳۸. + شهرستانی ۸۸/۱ - ۸۹. + اشعری ۱۵۶.

۳- ن. ک: بغدادی ۳۳۰، ۳۳۱. + ابن جوزی ۴۵ - ۴۶: اثبات استواء الرب علی العرش ... در سال ۱۹۲۷



در این جهان‌بینی؛ اسلام همان است که خلفای ثلاثه، علما و فقهای سلف صالح گفته‌اند. مبانی این اسلام: کتاب خداوند، سنت رسول و صحابه و خلفا و علما و فقهای سلف است. هر گونه ابداع و اجتهاد، بدعت و کفر است. کسانی که این اسلام را نپذیرند مرتد از اسلام و نجس هستند، اگر توبه نکردند قتل‌شان واجب و اموال‌شان مباح است. همه گروه‌هایی که به اسلامی جز این باور دارند کافرند و تظاهر به اسلام می‌کنند و در نهان به فریب مسلمانان مشغولند، اینان نیز مرتد هستند و قتل‌شان واجب و اموال‌شان مباح است. فرقه‌های دیگر مانند جارودیه، هشامیه، نجاریه، جهمیه، امامیه، قدریه، معتزله، بکریه، ضراریه، خوارج، بابکيه و ... کافرند و حق حیات ندارند.^۱



و اینک در اسلام‌خواهی معاصر، اسلام تاریخی همچنان جهان‌بینی و ایدئولوژی است و جهان‌کنونی را مخاطب ساخته است. ارائه تصاویر کلی و کوتاه از این اسلام‌خواهی نیز ضروری است:^۲

«در این جهان‌بینی خداوند همچنان با انسان بیگانه است، مکر خداوند بسیار

ادامه پاورقی از صفحه قبل

در عربستان سعودی علمای دین علیه آموزش دانش و ابزاری که ثابت می‌کند زمین کروی است و حرکت می‌کند، به شدت اعتراض کردند و آن را تکفیر نمودند. در سال ۱۹۷۸ مفتی عربستان سعودی علیه دستشویی‌های بهداشتی که دولت سعودی با صرف میلیون‌ها دلار در منی ساخته بود، فتوا به انهدام آنها داد. ن.ک: مغینه/الدولة الاسلامیة ۱۹.

۱- ن.ک: بغدادی ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸.

۲- ارائه این تصاویر کلامی از جزوه‌های آموزشی تبلیغاتی اخوان المسلمین مصر گرفته شده که رهبری اسلام‌خواهی معاصر را در جهان تسنن بر عهده دارد.



است، چرا که کردارِ نیکِ بندگان موجبِ ثواب و دخول در بهشت نمی‌شود، زیرا اگر پای در بهشت هم گذاشته‌اند نباید مطمئن باشند، باید از مکر خداوند ترسید، رسول نیز به رحمت خدا دل بسته بود و از مکر خداوند بیمناک بود. پس باید ترسید و پرهیز کرد و چشم و گوش فرو بست و مطیع و منقاد بود و اوامر و نواهی دین را رعایت کرد.^۱»

«نوع انسان خویشاوندِ خدا و حاملِ روح و خلیفه‌ او در زمین و مسجودِ فرشتگان نیست، خداوند قالبی ساخت و در آن از گِل، موجودی بنام آدم که پدر بشر است ریخت و در آن دمید و آنگاه فرشتگان او را سجده کردند و خداوند اسماء را به او آموخت و این همه، در آسمان اتفاق افتاد. بنابراین آدم موجودی علوی است که در آسمان آفریده شده نه در زمین.^۲ آدم در بهشتِ آسمانی می‌خرامید و خوش و خرم بود، شیطان او را فریفت و از آسمان به زمین افکند و او را از بهشتِ برین و جاویدان محروم ساخت.^۳ خداوند آدم را بر فطرتِ خویش آفرید، فطرت یعنی نبوت و رسالت و نبوت و رسالت و مسئولیت یعنی رجولیت (= مردانگی، نرینگی)^۴، به همین دلیل همهٔ پیامبران از آدم تا خاتم همه از میان مردان برخاسته‌اند. خداوند حوّا زنِ آدم را از دندهٔ آدم آفرید، بنابراین حوّا خلقتی مانند آدم از گِل ندارد تا در خلقتِ نخست، مساوی با آدم و مرد باشد، زن از دندهٔ آدم آفریده شده بنابراین تابع و پیرو مرد است، آن گونه که اعضای بدن از مغز اطاعت می‌کنند و تابع هستند. بنابراین زن پاره‌ای از مرد یا جزئی از کل است و هرگز با مرد مساوی و یکسان نیست زیرا مانند مرد خلق نشده و قوام نیافته و مانند مرد مورد خطاب قرار نگرفته و از او یاد نشده است. فرشتگان پیش

۱-ن.ک: مقومات الدّعوة ۱/ ۲۴-۲۵.

۲- همان ۱/ ۱۸، ۱۹، ۲۰.

۳- همان ۱/ ۲۵.

۴- همان ۱/ ۲۶، ۲۷: اذا كان للفترة مضمون فان مضمونها الرجولة...



از آنکه خداوند زن را از دندهٔ مرد بیافریند بر آدم سجده بردند و گر نه زن هم مانند فرشتگان بر آدم سجده می‌کرد. به همین دلیل رسول فرمود: «اگر قرار بود دستور دهم کسی به کسی سجده برد به زن دستور می‌دادم که شوهرش را سجده کند زیرا مرد حق بزرگی بر زن دارد»^۱.

«پس مفهوم و مضمون کامل انسان فقط در آدم نهفته است و حوّا پاره‌ای از آدم است و با او در آفرینش و ارزش یکسان نیست. بنابراین رسالت و مسئولیت مرد با زن فرق می‌کند؛ زن فقط می‌تواند در پاداش معنوی مانند مرد پاداش یابد: با اطاعتِ از خدا و شوهرش ثواب گرد آورد، زیرا اطاعتِ شوهر اطاعتِ خداست و عصیانِ علیه شوهر عصیانِ علیه خداست، به همین دلیل خداوند فرموده: «الزَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» پس زن باید در زیر چتر حمایت شوهرش زندگی کند، گوش به حرفش دهد، در خانه نشیند و به گونه‌ای از شوهرش اطاعت کند که باید از خدا و رسولش اطاعت نماید. باید پای از گلیم خود بیرون نهد تا کسر شأنش باشد و به گونه‌ای جلوه کند که از دایرهٔ زن بودن بیرون رفته و مرد نما شود و به اصل خلقتش کفر ورزد و از بهشت محروم شود. رسول فرمود: «سه کس به بهشت نروند و بوی بهشت را نبینند؛ دیوث، شارب الخمر و زنان مرد نما» خداوند همواره مردان را مورد خطاب قرار داده و نه زنان را، زیرا مردان سرپرست زنان هستند. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» و نفرموده: «يَا آدَمُ وَ يَا حَوَّاءَ...» تا میان زن و مرد در زندگی و مسئولیت، یکسانی قایل شود. به همین دلیل مسئولیت زن بر گردن مرد است: باید که او را نان دهد، پوشاک دهد، خانه دهد، او را قرآن آموزد و زندگیش را ایمن گرداند، بر زن است که زیر چتر نگهداری مرد و پیروی و اطاعت از او باشد. این است شأن زن و این است شأن مرد، پای بیرون نهادن از این دایره به معنای خروج از دایرهٔ انسانیت و شانه خالی کردن از زیر بار امانت الهی است و دور شدن از دایرهٔ تکریم و تفضیل



است...^۱ بزرگترین مسئولیت زن بچه‌داری و نگهداری از فرزندان است، بر فرزندان است که از مادر اطاعت کنند و با او مهربانی و نیکی نمایند...^۲

«اسلام آیینی است که باید در همان صورّ روایی - تاریخی ثابت و غیر قابل تغییرش عینیت یابد، هر گونه تخطی از دایره معین تشریع، خروج از دایره انسانیت و سقوط به دایره حیوانیت است. امانتی که خداوند بر دوش آدم گذاشت همین تشریع است و آن ادای حقوق الله است^۳ که سلف صالح آن را ترسیم کرده‌اند.»

«قرآن؛ کتاب خداوند است و اصالت عربی و تدوین عثمانی آن قابل قبول، ترجمه قرآن غیر ممکن است و شرعاً جایز نیست زیرا خداوند فرموده: «انا انزلناه قرآناً عربياً...»، التزام به لفظ و معنا، به اوامر و نواهی و تکیه بر حفظ و زیبایی و قرائت دلکش آن از واجبات عینی است^۴.»

«سنت رسول؛ رسول افضل خلق الله است، خاتم پیامبران است، بر انس و جن و ملائک مقرب برتری دارد، طاعت رسول طاعت خداست و معصیت او معصیت خدا، اطاعت محض از رسول معیار ایمان فرد و قوت ایمان اوست. از این رو سنت رسول بی چون و چرا پذیرفتنی است؛ سنت قولی، عملی و تقریری رسول واجب الاتباع است. بنابراین همه آنچه از حدیث و تاریخ به رسول منسوب است مطاع و قابل اجراست، زیرا رسول معصوم است، اوامر و نواهی او وحی مطلق است. رستگاری، در عمل به ریز و درشت سنت رسول است^۵.»

۱- همان ۳۷/۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰.

۲- همان ۴۰/۱.

۳- همان ۲۱/۱. شیخ محمد علیش از فقیهان معاصر مصر، محمد عبده را به خاطر خواندن کتب عقلی سلام با عصا زده بود. ن.ک: مغینه / پیشین. ۱۹.

۴- حصون الاسلام ۲۹/۳، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴.

۵- همان ۳۹/۳، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ - ۶۰. توجه داشته باشیم که منظور از



«سنتِ اصحاب؛ اصحاب کسانی هستند که رسول را دیده و به او ایمان آورده‌اند، پس محترم و معظم هستند. دوستی صحابه از دوستی خدا جدایی‌ناپذیر است. هر کس خدا را دوست دارد، رسولش را دوست دارد و هر کس رسول را دوست دارد اصحاب رسول را دوست دارد. همهٔ اصحاب رسول، عادل بودند. بنابراین احترام و بزرگداشت اصحاب واجب است. هر گونه نقدی از اصحاب، نقد از قرآن و سنت رسول محسوب می‌شود، زیرا اسلام همان است که از اصحاب به ما رسیده، نقد و جرح عدالتِ اصحاب، کفر و زندقه است. نقد و جرح هر یک از اصحاب رسول موجب کفر است زیرا همهٔ آنچه از رسول صادر شده توسط صحابه به ما رسیده است. پس جرح آنان کفر است. کسانی که به نقد صحابه می‌پردازند دشمنان اسلام هستند، گستاخی در نقد و جرح صحابه موجب تفرقهٔ مسلمانان است، معاویه یکی از اصحاب بزرگ رسول است که جرح و نقد او گناه است، همین اصحاب بودند که قرآن را حفظ کردند و سخنان رسول را نقل کردند و بیش از هر کس به اسلام آشنا بودند»^۱.

«عقل؛ ایمان امری است قلبی و نه عقلی، عقل از درک مفاهیم و معانی ایمان ناتوان است. عقل از عقل یعنی تیمار و افسار شتر و چارپایان گرفته شده، بنابراین اگر کسی آن را رها کند سرزنش نمی‌شود، از قدیم گفته‌اند: افسارش را رها کن و توکل بر خدا کن. عقل انسانی تا آنجا معتبر است که از چارچوب حدود خداوند فراتر نرود و از راه حق منحرف نشود. بنابراین مرکز عقل آدمی در قلب اوست، قلب خانهٔ رحمان است و جز فطرتِ خدا را نمی‌فهمد. جدل و چون و چرا پیرامون حق کردن یعنی

ادامه پاورقی از صفحه قبل

کیش شخصیت رسول، جا انداختن قالب‌ها و قواعد کلامی سیاسی اقتصادی قرون و اعصار به نام سنت رسول است.

۱- همان ۶۱/۳، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷. توجه داشته باشیم که مبانی استبداد سیاسی دینی در همین تلقی و تعبیر نهفته است.



تردید و شک داشتن، و این با ایمان قلبی و تعبد منافات دارد، عقل از روزی جای قلب را گرفت که فلسفه یونانی وارد فرهنگ اسلامی شد و بسیاری از بزرگان و پیشوایان دین که می‌خواستند با عقل به حقایق برسند نرسیدند و گمراه شدند و آن جنگهای کلامی پیش آمد و کوشیدند تا خدا را در فلسفه پیدا کنند. به همین دلیل بسیاری گمراه شدند... عقل اسیر هوای نفس و شیطان است، عقل ابزار شیطان برای فریب مسلمان است چرا که حق یکی است و در آن اختلافی نیست و نباید محل و موضوع تعقل و اجتهاد قرار گیرد. در جامعه‌ای که مباحث عقلانی غالب شود، هوی و هوس شیطانی حاکم است. مرکز و معیار اندیشه اسلامی قلب است.^۱»

«فقه؛ در فقه اسلامی خداوند حاکم است. زیرا شریعت، وحی است و به خدا برمی‌گردد. بنابراین قانونی جز قانون خداوند و حکمی جز حکم خداوند نیست. فقه و فقها ریشه در قرآن دارند، نیاز جامعه اسلامی به فقه و فقیهان روشن است. فقیهان هستند که احکام قطعی را از ادله غیر قطعی بدست می‌آورند، فقیهان فقه را ابداع نکردند، قواعد شریعت را بدست آوردند و آنها را کشف کردند و در این راه زحمت بسیار کشیدند. احترام فقیهان اسلام واجب است. خداوند در قرآن آنان را ستوده است، آنان مصداق اولوا العلم در قرآن هستند. رسول بر احترام و بزرگداشت‌شان تاکید کرده است.^۲»



بنابراین آنچه امروز در برخی جوامع مسلمان نشین می‌گذرد که مورد اعتراض جهانی است، ریشه در این جهان بینی دارد. بدیهی است که این تلقی کلامی، روایی از اسلام، میراث مشایخ متکلم و محدث و فقیه ملل است. شگفتا که در این تلقی بیش از میراث قومی دیگر ملل، میراث کلامی

۱- مقومات الدعوة ۵۲/۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸.

۲- حصون الاسلام ۷۱/۳-۷۵.



قومی ایرانی نمایان است چرا که برجسته‌ترین مشایخ متکلم و محدث و فقیه و مفسر و مورخ اسلام تاریخی ایرانی بوده‌اند که خلق و خوی آیینی متصلب خویش را احیاء کرده و ادامه داده‌اند.



اسلام در ایران

بی‌گمان آنچه به چهار سوی جهان راه گشود، طلیعهٔ اسلام تاریخی بود که از سقیفه آغاز شد. گویی جهان‌گشایی در سرشت سیاسی سقیفه تقدیر شده بود.

دستاویز این جهان‌گشایی بخشی از روایاتی بود که مبانی اسلام تاریخی را می‌ساخت. و گر نه چگونه است که در پی فتح مکه و چیرگی نهضت اسلام تا اقصای جزیره، محمد نجران را نگشود که بزرگترین مرکز دیانت و مدنیت جهان مسیحی و سرشار از ثروت و نعمت و قدرت اقتصادی بود و با سران سیاسی مذهبی نجران پیمان صلح و صفا امضا کرد. آن گونه که با دیگر بخشهای مستقل و قبایل جزیره چنین رفتار نمود و به جای لشکرکشی به چهار سوی جهان، پیام مکتوب توحید را به سران جهان ارسال داشت که: اسلام آورید تا رستگار شوید، همین و بس.

اسلامی که به ایران آمد و ماندگار شد دارای سرگذشت و سرنوشت شگفتی است؛ شگفت‌تر از هر رویدادی دیگر که در تاریخ دیرپای ایران روی داده است چرا که هیچ پدیده‌ای معنوی فرهنگی راه یافته از آن سوی مرزها به جز اسلام در این سرزمین این چنین ماندگار و سرنوشت‌ساز نشده است. رویدادی که فکر و فرهنگ و هویت و تاریخ ایران را دگرگون کرد و نسل نوینی را ساخت و سرانجام موضوع و محتوای روح ایرانی شد.

حضور اسلام در ایران را باید در سه مرحلهٔ اساسی دید: اسلامی که ایرانی در دورهٔ نهضت اسلام و حیات رسول با آن آشنا شد، اسلامی که با اعراب به ایران آمد، اسلامی که پس از اعراب در ایران ماند.





۱- اسلامی که ایرانی در دوره حیات رسول با آن آشنا شد

متأسفانه همه کسانی که به چگونگی حضور اسلام در ایران اعتراض یا انتقاد دارند به این فصل از آشنایی ایرانی با اسلام توجه نمی‌کنند و تنها به تاخت و تاز تازیان در ایران و غلبه پان عربیسم اموی-عباسی و آفات و عوارض آن توجه دارند. حال آنکه با پژوهش و نقادی در همین فصل است که می‌توان به ماهیت برخورد نهضت اسلام با فرهنگها، تمدنها و ملیت‌ها پی برد. با پژوهش در همین فصل است که در می‌یابیم باید حساب اسلام انسانی را از حساب اعراب جدا کرد. و این یک قضاوت منصفانه است که ادله و شواهد متقن تاریخی خود را دارد.

سلمان فارسی نمونه برجسته این فصل از آشنایی ایرانی با نهضت انسانی اسلام است. مردی که هویت و حقیقت او در تاریخ اسلام و ایران دستخوش توفان گزارشهای افسانه‌ای پان عربیسم از یک سو و ناسیونالیسم ایرانی از دیگر سو شده است.^۱

۱- منابع شرح حال سلمان و روایات پان عربیسم و ناسیونالیسم ایرانی (= شعوبیه) پیرامون او: ابن عبد البر / الاستیعاب ۵۷۱/۲ - ۲۳۸۷/۵۷۲ + ابن سعد / طبقات ۱۶/۶، ۳۱۸/۷ + مزنی / تهذیب‌الکمال ۲۴۵/۱۱ + ابو نعیم الاصفهانی / ذکر اخبار اصفهان ۴۸ - ۵۶ + ابن حجر / الاصابة ۲۲۴/۲ - ۲۲۵/۲ + الهفت الشریف ۱۲۷ - ۱۴۰ + میرزا حسین نوری / نفس الرحمان ۲۷ - ۳۰ و نیز در این منابع: ابن ابی شیبہ / المصنف ۱۵۷۸۲/۱۳ + خلیفه / طبقات ۱۴۰، ۱۸۹ + خلیفه / تاریخ ۱۹۱ + احمد حنبل / المسند ۴۳۷/۵ + احمد حنبل / علل ۲۴۰/۱، ۲۸۵، ۳۱۲، ۳۶۴، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۱۳ + بخاری / تاریخ الکبیر ۲۲۳۵۰/۴ + بخاری / تاریخ الصغیر ۷۱/۱ - ۷۴ + مسلم / الکنی ۵۸ + ابن قتیبہ / المعارف ۲۷۰ + یعقوب / المعرفة ۳۲۰/۱، ۵۵۲/۲ + دمشقی / تاریخ ۱۲۲، ۲۲۱، ۴۱۳ + ادامه پاورقی در صفحه بعد



سلمان می‌تواند نماینده روح متعالی سرگردان ایرانی باشد که از تصلب آیینی ایرانی گریخت و در آفاق اندیشه‌های بزرگ زمانش سپیر کرد و فرهنگهای پر توان معاصرش را درنوردید و قلمرو تمدنهای بزرگ عصرش را پیمود و سرانجام در جزیره، موضوع و محتوای روحش را پیدا کرد. همو بود که اسلام انسانی را به هم میهنانش در این سو و آن سوی مرزها شناساند. بی‌گمان اگر نهضت اسلام استمرار می‌یافت، سیر حضور اسلام در ایران و جهان این گونه بود. چرا که آشنایی و استقبال نخستین نشان می‌دهد که روح اسیر و خسته و سرگردان ایرانی تشنه چنین موضوع و محتوایی بود.

نمونه پرمعنای این تشنگی و شیفگی را در دوره حیات رسول و حضور سلمان در جمع ایرانیان مقیم مدینه می‌توان دید: آنجا که محمد ساده و بی‌پیرایه و سخت فروتنانه همراه سلمان به دیدار صنعتگران ایرانی مدینه آمده و ایرانیان که محمد را در جلال و جبروت و شوکت و هیبت شاهنشاهان ایران می‌پنداشتند وقتی دریافتند که محمد همین است که همراه سلمان، ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر از او در برابرشان است، در شگفت شدند و به محمد و نهضت انسانی اسلام ایمان آوردند. بی‌گمان جامعه ایرانی مقیم مدینه در دوران نهضت اسلام شاهد شگفتیهای بسیار از خلق و نحو و راه و رسم محمد و نهضت انسانی او بوده و دریافتهای خویش را با شوق و ذوق به درون ایران منتقل می‌کرده است. برای ایرانی آنچه بیش از همه دستاوردهای نهضت انسانی اسلام شگفت‌انگیز بوده برابری حقیقی و حقوقی افراد بشر از همه نژادها و رنگها و فرهنگها و احترام به ملیت‌ها و فرهنگها و به رسمیت شناختن ملیت و فرهنگ و زبان ملل بوده است. ایرانی هوشیار فرمان متقن و حی را خطاب به بشریت شنیده بود که:

ادامه پاورقی از صفحه قبل

طبری / تاریخ ۵۴۵۸/۳. + جرح و تعدیل ۱۲۸۹/۴. + ابن حبان / ثقات ۱۶۸/۱. + مشاهیر ۲۷۴. + ابن منجوبة / رجال صحیح مسلم ۶۵. + حلیة الاولیا ۱۸۵/۱ - ۲۰۸. + بغدادی / تاریخ ۱۶۳/۱. و ...



«ای مردم! ما شما را از پدر و مادری آفریدیم و شما را به ملت‌ها و قبایل گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بازشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست...»^۱. ایرانیان عینیت این حقیقت را در زندگی روزانه محمد می‌دیدند که یاران برجسته او همه از بردگان و گمنامان جامعه، از نژادها و ملیتها و رنگهای گوناگون هستند؛ برای‌شان آشکار بود که ابوذر غفاری از برهوت جزیره، بلال حبشی از اقصای حبشه، صهیب رومی از کرانه‌های دور روم غربی و سلمان فارسی از ایران مرکزی، از نزدیک‌ترین یاران محمد هستند که همواره با او بسر می‌برند و محمد در خوراک و پوشاک از آنان کمتر می‌خورد و بدتر می‌پوشد و در جایگاه اجتماعی همدیف آنان است تا آنجا که خشم یاران نخبه عرب محمد برانگیخته می‌شود و از هم‌نشینی و صدرنشینی سلمان در کنار رسول به ستوه آمده‌اند و خشم خویش را آشکارا ابراز می‌دارند^۲. و می‌دیدند که محمد پیشنهاد مکرر اشراف عرب را که می‌گویند: چه خوب است به هنگام حضور ما این برده‌های خرقه پوش را از خود برانی^۳، رد می‌کند و می‌گوید: «اسلام بزرگ منشی و فخر فروشی را محو کرده است، بدانید که همه از آدم و آدم از خاک است، بدانید که عرب را بر عجم و عجم را بر عرب و سفید را بر سیاه و سرخ و... فضلی نیست، فضیلت و کرامت در انسانیت و پرهیزکاری است. از ما نیست کسی که به قومیت عربی فراخواند، از ما نیست کسی که به خاطر عربیت بجنگد و به عربیت دعوت کند...»^۴.

این تصاویر نشان می‌دهند که آنچه روح خسته و تشنه ایرانی را شیفته اسلام کرد نفی اصالت طبقات، برابری حقیقی و یکسانی حقوقی افراد، قسط انسانی و عدالت

۱- قرآن ۱۳/۴۹.

۲- ن.ک: شعبیه ۶۰-۶۱ - مروج ۴۶/۲.

۳- ن.ک: ابن هشام ۳۳/۲ + واحدی ۱۷۱، ۱۷۲.

۴- ن.ک: شعبیه ۴۸-۴۹.



اجتماعی اسلام بود. موهبتی که ایرانی همواره از آن محروم بود و در جهان‌بینی ثنوی طبقاتی او جایی نداشت. ایرانیان مدینه همه این اصول اساسی نهضت اسلام را در عینیت زندگی محمد و دوران شکوفایی نهضت به چشم دیدند و ایمان آوردند.

سلمان فارسی در معرفی علی بن ابی طالب به ایرانیان مدینه به عنوان برجسته‌ترین و شایسته‌ترین جانشین محمد و رهبر نهضت اسلام نقش اساسی داشت. ایرانیان خود نیز این برجستگی و شایستگی را در می‌یافتند چرا که همه ویژگیهای اخلاقی و راه و رسم انسانی محمد را در شخص علی می‌دیدند. بی‌گمان بسیاری از ایرانیان مقیم مدینه و دیگر نواحی جزیره در پی کودتای سقیفه به پیروی و هواداری از علی روی آوردند. سلمان خود از نخستین کسانی بود که کودتا را محکوم کرد و به کودتاچیان اعتراض نمود و بر حقانیت علی و رهبری او تأکید داشت. تعبیر رندانه و پرمعنای «کرتید و نکرتید» سلمان در جمع کودتاچیان به عنوان یک معمار در تاریخ رسمی خلافت به یادگار مانده است. از آن پس سلمان چون حکیمی فرزانه تا سال ۱۶ هجری در مدینه ماند و لحظه‌ای از همگامی با علی دست برنداشت و در اعتراض و افشای توطئه کودتا کوتاهی نکرد. سپس به ایران (تیسفون؟) رفت و در تنویر افکار و معرفی نهضت اسلام و رهبری آن کوشید.^۱

بدین سان دوستی و پیروی از علی و آل که وارثان و راهبران نهضت اسلام و منادیان برابری و عدالت انسانی بودند در نهاد ایرانی رویید و این زمینه و پیشینه پیروی ایرانی از علی و آل است.^۲ ادله متقن تاریخی نشان می‌دهد که این دوستی و پیروی از علی و آل برای ایرانیان مقیم مدینه و جزیره بهای سنگینی داشت چرا که کودتاچیان در حق ایرانیان بی‌مهری بسیار کردند و ستم و سختگیری روا داشتند و در

۱- ن.ک: تاریخ سیاسی صدر اسلام. مقدمه مترجم.

۲- عباس محمود عقاد تصریح می‌کند که بیشتر یاران و پیروان امام علی، ایرانی و افراد غیر عرب بودند. ن.ک: عقاد / العبقريات ۱۶۰- ۱۶۵. + مغنیه / الدولة الاسلامیه ۱۸۰.



این مورد بخشنامه‌های سراسری علیه ایرانیان صادر شد.^۱ در طول دوره ۲۵ ساله کودتا به ویژه پس از مرحله نخست اشغال ایران و ترور عمر بن خطاب توسط یک اسیر ایرانی، این بی‌مهری و سختگیری شدت یافت. دفاع و حمایت علی و آل از ایرانیان مقیم مدینه و جزیره در همین دوره بسیار چشمگیر است. پس از ترور عمر و تصمیم پسرش عبید الله مبنی بر قتل عام ایرانیان مدینه و جزیره^۲ که گروهی را نیز کشت^۳، علی به این تصمیم و کشتار اعتراض کرد و خواهان محاکمه عبید الله شد که او بی‌گناهان را کشته است. عبید الله در دوره حکومت کودتا محاکمه نشد. علی در پی بدست گرفتن زمام امور، عبید الله را تحت پیگرد قرار داد. او به شام نزد معاویه گریخت و در نبرد صفین در سپاه معاویه کشته شد.^۴

ایرانیان بار دیگر در این دوره بسیار کوتاه و ناپایدار و پر تنش، آشکارا برابری حقیقی و حقوقی اسلام محمد را در راه و رسم علی دیدند: آنجا که اشرافیت سیاسی عرب از علی می‌خواهد تا سیاست خلفای ثلاثه را درباره ایرانیان پیشه کند و در مورد آنان تبعیض قائل شود و علی نمی‌پذیرد و می‌گوید: «من میان فرزندان آدم فرقی نمی‌بینم»^۵ و آنجا که به او پیشنهاد می‌شود: خوب است برای بقای حکومت، روش معاویه را در پیش‌گیری و اشراف عرب را بر ایرانیان برتری دهی، می‌گوید: «آیا

۱- ن.ک: تاریخ سیاسی صدر اسلام + الغدير ۱۷۱/۶، ۱۸۶، ۱۸۷. + ابن شُبّه ۹۰۴/۱، ۸۹۰، ۸۹۱

۸۹۲، ۸۹۳ + شعوبه ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳.

۲- مروج ۳۷۹/۲: «لَا اَتْرَكُ بِالْمَدِينَةِ فَارِسِيًّا وَلَا فَيَّ غَيْرَهَا».

۳- همان ۳۸۰/۲.

۴- ن.ک: الغدير ۱۳۲/۸ - ۱۳۵ + استيعاب ۱۸/۳. + ابن سعد ۸/۵ + مروج ۱۲/۲، ۲۴. + بلاذري

۲۴/۵. + ابن اثير ۳۲/۳. و نیز: طبری ۲۶۳/۳، ۳۰۵. تحلیل این روایات در: شعوبه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹.

۵- ن.ک: الفارات ۷۰/۱، ۷۱.



می‌گویید برای رسیدن به پیروزی، ستم کنم! به خدا سوگند هرگز چنین نکنم»^۱. و یا آنجا که ایرانیان از ستم پان عربیسم و تبعیضات نژادی اعراب به علی شکایت بردند، علی از خشم برافروخت و در همدردی با آنان فریاد زد: «آری! اینان زنان و دخترانتان را به زنی می‌گیرند و خود به شما زن نمی‌دهند و حقوق شما را همسان حقوق اعراب مسلمان رعایت نمی‌کنند»^۲.

و این فصل اساسی آشنایی ایرانی با نهضت انسانی اسلام بود. ایرانی در این نهضت همه آرمانهای متعالی خویش را یافت و به آن ایمان آورد و عشق ورزید. ایمانی که سرشت و سرنوشت او را دگرگون کرد و شخصیت نوین انسانی وی را ساخت.

۱-ن.ک: همان ۴۹۹/۲. + ابن شُبَّه ۹۰۴/۱، ۸۹۲ + الغارات ۷۴/۱، ۷۵.

۲-ن.ک: وسائل ۴۶/۱۴، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷.



۲- اسلامی که با اعراب به ایران آمد

اسلامی که با عربها به ایران آمد، طلوعه اسلام تاریخی بود که از سقیفه آغاز شد و ویژگیهای نژادی، قومی، قبایلی خاص خود را داشت. این ویژگیها در قالب روایاتی^۱

۱- چنین استدلال می‌شد که: اسلام دینی عربی است، محمد مظهر عربیت است، زبان خداوند عربی است، قرآن کتاب عربی است، قوم عرب قوم برگزیده خداوند است. برای این اصول پان عربیسم آیاتی از قرآن تحریف و تأویل می‌گردید و روایات بسیاری از زبان رسول ساخته می‌شد، به این صورت که: «خداوند گفته: دین عربی دین خداست و جز عربیت پذیرفته نیست» «خداوند خون و نژاد را مایه و پایه قرار داده و تنها نژاد و قوم عرب اصالت دارد» بر همین اساس خلیفه دوم فرمود که «ایرانیان و دیگر ملل مغلوب از عربها نباید ارث برند مگر خون عربی در رگ داشته باشند». ن.ک: الغدیر ۱۸۷/۶ - الموطأ ۱۲/۲. + وسایل ۴۶/۱۴. + شعوبه ۵۸-۵۹. «خداوند امت عرب را بهترین امت‌ها قرار داده و گفته که باید جهانیان را امر به معروف و نهی از منکر کنید» «خداوند رسالت خویش را در نهاد عرب به ودیعه گذاشته» «عربها بر دیگران در اسلام پیشی دارند و مقرب خداوند هستند». ن.ک: شعوبه ۶۵-۸۰ + طلفاح ۳. + برسوی / روح البیان ۲۰۸/۴. رسول گفته: «عربها را به سه دلیل دوست داشته باشید: چون من عرب هستم، قرآن عربی است و زبان بهشتیان عربی می‌باشد». رسول گفته: «ای سلمان (در برخی روایات، ای بلال) با من دشمنی نورزی که از دینت جدا شوی. سلمان یا بلال می‌پرسد: چگونه؟ رسول می‌گوید: با عربها دشمنی نورزی که با من دشمنی کرده‌ای». برسوی ۲۰۹/۴. + شعوبه ۵۶ - احمد امین ۷۶/۱، ۷۷، ۷۸. + ابن قتیبه ۲۹۳. + طلفاح ۳، ۴. «خداوند عرب را نگین آفرینش قرار داده و قریش را سرآمد آن، خیر خداوند در عرب قرار گرفته». «در روز رستاخیز پرچم محمد به دست خداوند است و قوم عرب در زیر آن قرار دارد». «هر گاه عرب خوار شود، اسلام خوار شده است». ن.ک: برسوی ۲۰۸/۴ - ۲۱۰. + شعوبه ۶۵-۷۵. هزاران ادامه پاورقی در صفحه بعد

مبانی سیاسی اسلام تاریخی و سیادت و حاکمیت اعراب را تشکیل می‌داد و دستاویز کشورگشایی آنان بود.^۱

همین ویژگیهای قومی و نژادی بود که خشونت و بدویت را به همراه داشت و به تفاخر و تکاثر انجامید و ملل مغلوب را به شدت تحقیر می‌کرد و به نوعی بردگی می‌کشید و بر این همه برچسب اسلام بود.^۲

ادامه پاورقی از صفحه قبل

روایت در فضیلت عرب بر سایر ملل و امم در منابع روایی - تاریخی اسلام تاریخی نهفته است. این روایات هنوز مبنای تفاخر اعراب و زیربنای پان عربیسم و ناسیونالیسم عربی معاصر است. ن.ک: طلفاح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵: استدلال به آیات قرآن و روایات منسوب به رسول در فضیلت و برتری اعراب بر سایر ملل و امم.

۱- در پی کودتای سقیفه و ایجاد بحران در جزیره، کشورگشایی آغاز شد. ناگهان سران قبایل متحد کودتا از زبان عمر بن خطاب در خلافت ابوبکر شنیدند که می‌گوید: «رسول شما را وعده گشودن ایران و روم داده، پس به سوی ایران بشتابید...» «... پس از گشودن ایران و روم به گنجهای آن دو سرزمین دست خواهید یافت» ن.ک: شعوبیه ۵۹-۶۰- بلاذری ۲۵۱-۲۵۲. + مسعودی ۳۰۷/۲. گویا که عمر از ستاره‌شناسان هم در این مورد نظر خواسته بود: «عمر را ستاره‌شناسی بود که او را به گشودن ایران و روم بشارت داد» ن.ک: شعوبیه ۵۹- راغب ۶۸/۱.

۲- «رسول گفته: ای مردم! قریش را بر همه کس و همه چیز مقدم دارید و بر آنان پیشی نگیرید، از آنان چیز بیاموزید و به آنان چیزی یاد ندهید که از شما داناترند. بدانید که نیروی یک مرد قرشی برابر دو مرد غیر قرشی است، گواهی یک نفر از قریش برابر گواهی دو مرد غیر قرشی است» ن.ک: شعوبیه ۶۰. «عرب در حسب و نسب و زبان از همه برتر است» «سه چیز نماز را باطل می‌کند: خر و سگ و عجم» «سه نفر را باید با تیر زد یکی از آن سه کسی است که به فارسی سخن می‌گوید» «دانشمند عجم برابر است با نادان عرب زیرا شرافت نسب برتر از شرافت علم است» «عجم‌ها نباید از عربها زن

ادامه پاورقی در صفحه بعد



با این همه، اسلامی را که اعراب در ایران تبلیغ می‌کردند همان احکام فردی بسیار سبک و ساده و آسان اسلام بود چرا که هنوز در آغاز راه بود و روایت ساده‌سامی خود را داشت و پیرایه‌های متراکم کلامی، فقهی تاریخی خود را نگرفته بود و ایرانی در مقایسه این احکام با آیین سخت و پیچیده و دست و پاگیرش، آن را به راحتی می‌پذیرفت. مخصوصاً وقتی درمی‌یافت که طبیعت در اختیار اوست و او مقدس‌تر از آب و آتش و خاک و هوا و گیاه و چارپا است و می‌دید که همه موانع آیینی در نزدیکی به خدا و طبیعت و پدیده‌های آن از میان رفته است یعنی می‌تواند به تنهایی و بدون واسطه در هر جا و هر حال و هر زمان با خداوند حرف بزند و او را ستایش کند، می‌تواند به سادگی و آسانی و تنهایی در کوتاهترین زمان با آب، دست و رو و تن بشوید و غسل کند و اگر آلوده به آب نزدیک شود و در آن غوطه‌ور گردد گناه و کفاره و تازیانه‌ای ندارد، اگر به عمد یا سهو چارپا یا سگ یا خارپشتی را بیازارد یا بکشد کفاره و تازیانه و قتلی در کار نیست و از این بابت آزاد است.

خلاصه وقتی ایرانی دریافت که از آن احکام سخت و پیچیده آیین آریایی در آیین جدید خبری نیست و می‌تواند بدون بیم و هراس از مواهب طبیعت بهره برد و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بگیرند، چنین عقدی باطل و کیفر دارد و در صورت زفاف، زنا محسوب می‌شود» «عجم‌ها نباید از عرب‌ها ارث برند، عجم‌ها سهمیه‌ای مساوی با عرب‌ها در ارزاق و غنائم ندارند، عجم‌ها حق امامت در نماز ندارند، عجم‌ها حق قرار گرفتن در صف اول نماز را ندارند، عجم‌ها حق امارت و قضاوت ندارند، عجم‌ها باید در صف اول نبرد پیش‌مرگ عرب‌ها قرار گیرند، عجم‌ها باید برای اعراب بیگاری کنند؛ نعلین‌شان را بدوزند، خانه و کوچه را جارو کنند، پوشاک اعراب را بشویند، عجم‌ها در حضور اعراب باید مؤدب و ایستاده باشند، و ...» برای تمام این موارد ن.ک: شعوبه ۶۵ - ۷۵. + ایران در روزگار اموی. + تاریخ سیاسی صدر اسلام.



تکالیف ساده و کوتاه آن را به تنهایی انجام دهد و نیازی به ناظر و واسطه اجباری شرعی از ولادت تا مرگ نیست، اسلام می‌آورد. در حالی که هنوز از حقیقت اسلام انسانی و اصول اساسی آن که برابری حقیقی و حقوقی افراد و عدالت اجتماعی باشد خبری نداشت. منصفانه باید گفت ایرانی با پذیرش اسلام در زندگی خصوصی و مسائل شخصی احساس آسودگی می‌کرد.

واقعیت این است که ایرانیان در برابر اشغال ایران و سلطه و سیادت طلبی اعراب مقاومت می‌کردند نه در برابر اسلام. تردید ایرانیان در پذیرش اسلام به دلیل سیمای خشن خلافت عربی و رفتار بسیار زشت عربها بود چرا که کردار تازیان را ترجمان اسلام می‌پنداشتند و این همان پوستین وارونه‌ای بود که به تعبیر علی بن ابی طالب بر اندام اسلام انداخته بودند که ترسناک و هولناک می‌نمود.

عربها بر چسب اسلام را وسیله و پوششی برای غارت مردم و گرفتن باج و خراج قرار دادند، حتی از ایرانیان مسلمان خراج می‌گرفتند، زبان و ملیت ایرانی را به رسمیت نمی‌شناختند و بر اصالت قوم و زبان عربی به عنوان قوم برگزیده و زبان خداوند تاکید می‌کردند، ایرانیان و دیگر ملل را برده خویش می‌پنداشتند و زشت‌ترین رفتار را با آنان داشتند و برای هر گفتار و رفتار زشتی روایتی از زبان رسول می‌ساختند که او چنین گفته است.^۱

از زمانی که ایرانی با قرآن آشنا شد و توانست پیام انسانی اسلام را بفهمد و به اصل اساسی برابری حقیقی و حقوقی افراد بشر در اسلام پی بُرد، حساب اعراب را از حساب اسلام جدا کرد و به توطئه عربها پی بُرد؛ اسلام را از عربها گرفت و خود اسلام‌شناس شد و رهبری کلامی، فقهی، روایی و عقیدتی مسلمانان را بدست گرفت

۱- شرح رفتار اعراب با ایرانیان در این مقال نمی‌گنجد، تصاویر مستند این رفتار را در این منابع بنگرید: ایران در روزگار اموی + شعوبیه ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵-۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۳۷-۱۳۹. + تاریخ سیاسی صدر اسلام.



و شعار: «ایران + اسلام - عرب» را استراتژی نهضت مقاومت ملی خویش قرار داد و سرانجام با تکیه بر اسلام، ایران را از اشغالِ عربان آزاد کرد^۱.

۱- شرح مقاومت ملی مردم ایران در برابر سلطه تازیان در: شعوبیه، تمام کتاب. + ایران در روزگار اموی، تمام کتاب.



۳- اسلامی که در ایران ماند

اسلامی که سرانجام در ایران ماند، در گذر قرون و اعصار به تدریج، روایت ساده سامی و ویژگیهای عربی خود را از دست داد و سرانجام با روح و خلق و خوی ایرانی سازگار شد و سرشت و سرنوشت ایرانی را رقم زد و تا آنجا دگرگون شد که در پی هزاره نخست، به تعبیر رندانه سازنده دساتیر «چون هزار سال تازی، آیین را گذرد، چنان شود آن آیین از جداییها که اگر به آیین گر نمایند نداشتش»^۱.

اسلامی که در ایران ماندگار شد، هر دو روایت خود را داشت؛ روایتی که با فاتحان به ایران آمد و اسلام برخاسته از سقیفه را تبلیغ می کرد و حداقل ده قرن بر ایران غلبه داشت و روایتی که ریشه در نهضت انسانی اسلام داشت و راهبر و سخنگوی آن را علی و آل می دانست و ده قرن در اقلیت و محکومیت و ممنوعیت بود و سرانجام بر رقیب خویش غلبه کرد و سراسر ایران را فرا گرفت و رسمیت و حاکمیت یافت.

این دو روایت در مجموع، انسان نوین ایرانی را ساختند و ادبیات و فرهنگ ایرانی را پرداختند و موضوع و محتوای روح ایرانی شدند. در هر دو روایت، جلوه های متعالی روح ایرانی در ادبیات و عرفان و شعر و موسیقی و فلسفه خود را نشان داد. آن گونه که خلق و خوی تصلب جوی آیینی ایرانی در قلمرو هر دو روایت در قالب محدث و متکلم و فقیه شکل گرفت.

بدیهی است که تشیع و تسنن هر دو در آغاز روایت ساده و بی پیرایه سامی خویش را داشتند و بعدها در تاریخ رنگ فرقه ای و مذهبی گرفتند و این صور خیال

۱- ن. ک، شعبیه ۳۴۰. یعنی اینکه که هزار سال از حضور اسلام در ایران گذشته، آن چنان دگرگون

گشته که اگر آن را به پیامبر اسلام عرضه کنند نشناسد!



ایرانی بود که بر هر دو روایت خط و خال خیال و نقوشی از خاطره زد. چرا که در هر نهضت آیینی انسانی تشیع و تسنن شکل می‌گیرد؛ در هر نهضتی انسانی همه دست‌اندرکاران، یاران و پیروان آن نهضت در شناخت حقایق و وقایع یکسان نیستند، در آغاز و در طول حیات و حضور نهضت همه پیروان، ساده و صادق و مخلص و خوش باورند و از نهادِ نخبگان و یاران برجسته نهضت بی‌خبرند، همه را به یک چشم می‌نگرند و خوش‌بین و خوش‌خیالند. این نخبگان سیاسی هر نهضت هستند که با وسوسه قدرت و کودتا علیه نهضت، از این سادگی و صداقت و اخلاص و ایمان سوءاستفاده می‌کنند و در پی غصب رهبری شایسته نهضت و پشت کردن به آرمانهای اساسی آن، به تحریف نهضت و شعائر آن می‌پردازند و خود را وارث و صاحب و سخنگوی آن معرفی می‌کنند و در اینجاست که تشیع و تسنن شکل می‌گیرد؛ پیروان و وفاداران به نهضت و آرمانهای انسانی و متعالی آن، شیعه هستند و آنان که از سر سادگی و خوش‌باوری یا به زور یا به تزویر به پیروی از اقدام نخبگان سیاسی درآمده‌اند پیرو سننِ اضداد نهضت می‌شوند. از آنجا که نسل معاصر یک نهضت در آگاهی و دریافت حقایق یکسان نیستند و اصولاً نسل آگاه و هوشیار نهضتها همواره بسیار اندکند، اکثریت قربانی زور و تزویر نخبگان سیاسی می‌شوند. آنچه در پی سقیفه اتفاق افتاد همین اصل بود، حادثه‌ای که می‌تواند در هر نهضت انسانی اسلامی تاریخ اتفاق افتد و بار دیگر تشیع و تسنن شکل بگیرد.

در ایران از آغاز تا انجام، روایت تسنن از اسلام سقیفه طیبعتِ خاص خود را داشت و آن تحکم سیاسی و تصلب و تعبد آیینی بود که به قبض و حبس عقل و انسداد اندیشه و تقلید و تعصب فرا می‌خواند و هیچ‌گونه چون و چرائی را در عرصه عقاید و اجتماع نمی‌پذیرفت چرا که تئوری قدرت و سخنگوی حکومت بود. در حالی که روایت تشیع از اسلام، از آغاز تا پایان دوره حضور (= ۲۶۰-۱۱ هـ) کم و بیش همان ادبیات و شعائر نهضت انسانی اسلام بود که به آگاهی و آزادی و



دادگری و علم و عقل و اندیشه و اجتهاد فرا می‌خواند و از عوام‌زدگی و عوام‌فریبی پرهیز داشت و رسالتش ستیز با تحجّر و تعصّب و جهل و جور فرهنگی و بیداد سیاسی اجتماعی اقتصادی بود.

هر دو روایت مخاطبان و پروردگان خاص خود را داشتند؛ آن یکی بنا به طبیعت و ماهیت خود عوام پرور بود و این یکی عوام ستیز، آن یکی ستم خلافت و سلطنت و اشرافیت عربی - ایرانی را توجیه می‌کرد که مصداق اولوالامرند و این یکی ستم ستیز بود و پشتمانه نهضت‌های عدالت خواهانه علیه بیداد خلافت و سلطنت، از این رو حق حیات و حضور آشکار نداشت.

روایت کلامی دینی تسنن با خُلق و خوی آیینی و تصلب‌گرای ایرانی هماهنگ بود و خویشاوند شد و مشایخ ایرانی تسنن را در عرصه ادبیات و فقه و کلام و حدیث و تفسیر و تاریخ و دیگر علوم پرورد و نوابغی چون بخاری و طبری و غزالی و خواجه نظام و خواجه رشید و حمدالله مستوفی و راوندی و ... و ... را پدید آورد که مقهور و مغلوب شریعت و عربیت تسنن بودند و اصالت ایرانی خویش را انکار می‌کردند و هویت عربی می‌جستند و برای خود شجرنامه عربی می‌ساختند^۱ و در قضاوت از گذشته باستانی خود چون اسلاف موبد مزدیسنی خویش با همان تصلّب و تعصّب و تحجّر می‌نوشتند که: «نخستین کسی که اندر جهان مذهب معطله آورد، مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبد موبدان گفتندی، نام وی مزدک بامدادان به روزگار ملک قباد بن فیروز پدر انوشیروان عادل ... که کیش گبرکی بر گبرکان به زیان آورد و راه بد در جهان گسترد...»^۲ و در سرسپردگی به خلافت و سلطنت چون گذشته

۱- ن.ک: شعوبه ۲۷۲ - ۲۷۱. + مستوفی / تاریخ گزیده، مقدمه.

۲- ن.ک: سیاست‌نامه ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰ - ۲۱۳، ۲۱۴. مرحوم علامه محمد قزوینی که اصولاً مردی خونسرد و سازگار بود و با تاریخ رسمی مدارا می‌کرد، از تعصّب و ادامه پاورقی در صفحه بعد



باستان سر از پا نمی‌شناختند و همه آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان و آگاهان عصر و نسل خویش را دشمنان خلیفه و سلطان و اسلام می‌دانستند و فتوای قتل‌شان را صادر می‌کردند: «بنده خواست که در فصلی چند در معنی خروج خارجیان یاد کند تا جهانیان بدانند که بنده را در این دولت چه شفقت بوده است و بر مملکت سلجوق چه هوا و همت دارد، خاصه بر خداوند عالم (خَلَدَ اللَّهُ مُلْكَهُ) و بر فرزندان و خاندان او که چشم بد روزگار از او دور باد...»^۱.

«خسروا هست جای باطنیان قم و کاشان و آب‌ه و طبرش»
 «آب روی چهار یار بدار و اندرین چار جای زن آتش»
 «پس فراهان بسوز و مصلحگاه (=ری) تا چهارت ثواب گردد شش»^۲
 و در سرسپردگی تا آنجا پیش رفتند که بدنام‌ترین و زشتکارترین خلیفه عرب را به قوتِ فقه و نفوذ عامیانه فتوا از جنایت تبرئه کردند: «لعن بر یزید پسر معاویه حرام و رحمت بر او جایز است چراکه او مسلمان و مؤمن است...»^۳

ادامه پاورقی از صفحه قبل

تحجر خواجه به فریاد آمده و در شگفت است که خواجه این حکایات عجیب را از کجا برداشته و سیاست‌نامه را در مجموع کنزالخرافات می‌نامد و مطالب آن را افسانه‌های اختراعی متعصبان می‌داند. ن.ک: سیاست‌نامه ۲۲۰-۲۲۱.

۱- ن.ک: سیاست‌نامه ۱۹۳. آقای مدرس چهاردهی در مقدمه‌ای بر سیاست‌نامه دشنامهای خواجه را علیه قهرمانان آیینی و ملی ایران، ساخته و پرداخته خودش می‌داند و می‌گوید: خواجه چنان که باید به مسایل تاریخی احاطه نداشته و از تعصب مذهبی خالی نبوده به اهل سایر ملل و نحل غیر از اصحاب سنت و جماعت از قلم خواجه ناسزاها و تهمت‌های ناروایی جاری شده است. ن.ک: مقدمه سیاست‌نامه ۶، ۷، ۸، ۹.

۲- خطاب راوندی به سلطان سلجوقی ن.ک: راحة الصدور ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۳۵، ۳۹۳، ۳۹۴.

۳- فتوای مشهور غزالی طوسی. ن.ک: ابن خلکان / وفيات ۴۱۳/۱ + ۲۲۰/۲ + دمیری / حیاة



نسل عرب زده‌ای که از این روایت برخاست آن چنان با گذشته فرهنگی خویش بیگانه بود که می‌کوشید تا مفاخر باستانی خود را سامی نشان دهد: «... و زعم فردوسی آن است که زردشت از نسل ابراهیم است و نامش ابراهام و لقب او زردشت است...»^۱ و تا آنجا مستحیل در آیین و فرهنگ نوین شده بود که شعائر اصیل ملی خویش را انکار می‌کرد که: «نوروز از آن جهت بی اعتبار و ممنوع است که عرب آن را به رسمیت نشناخته و آن را جشن ویژه مجوس می‌داند»^۲ و از سر تعصب و تصلب مذهبی آن گونه که اسلاف فقیه مزدیسنی او در قتل عام مانویان و مزدکیان و ... رجز می‌خواندند و از شاهنشاهان ستایش می‌کردند، او نیز در ستایش از سلاطین ترک و تاتار و قتل عام مزدیسنان رجز می‌خواند که: «... صاحب قرآن گیتی ستان در همان پنجشنبه غره جمادی الاول فرمان داد تا ... گبران آن طرف را تاخت کنند و با بی‌دینان آن نواحی وظایف فریضه جهاد به تقدیم رسانند...»^۳.

با همه کوشش شعوبیه در احیای آیین و فرهنگ و سنن باستان و ادغام آنها در

ادامه پاورقی از صفحه قبل

الحيوان ۲۴۶/۱. + بدوی / مؤلفات ۴۸ - ۴۹. + سیر تاریخی این فتواها: برسوی / روح البیان ۱۴۳/۴ - ۱۵۲. + ن. ک: صفحات بعد.

۱- ن. ک: فرهنگ رشیدی ۳۶۲/۲ - ۳۶۴. سیر تاریخی این بیگانگی را در فرهنگهای فارسی می‌توان دید: اسدی / لغت فرس ۵: اوستا و زند: صحف ابراهیمی است! و نیز تعبیر و دریافت‌های کلامی تاریخی از گذشته باستان: محمود بن عثمان / فردوس المرشديه ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹. + عبدالجلیل قزوینی / النقص ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹.

۲- ن. ک: دهلوی / التحفة ۲۰۸، ۲۱۳. این کتاب به فارسی نوشته شده بود و در سال ۱۲۲۷ ق به عربی ترجمه شده گویا که اصل فارسی آن در دست نیست. ن. ک: همین کتاب؛ نوروز.

۳- رجزهای شرف الدین علی یزدی مورخ دربار تیموری. ن. ک: ظفرنامه ۱۰۲/۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰.



ادبیات آیین جدید، این نمونه‌ها همه نشان از این دارد که انسان نوین متدین و متصلب ایرانی در بستر روایت تسنن با گذشته فرهنگی خویش بیگانه شده بود و هر پدیده غیر اسلامی ایران را ایرانی نمی‌دانست و برای ایران چیزی جز فرهنگ اسلامی به رسمیت نمی‌شناخت.

واقعیت این است که عربیت و عصبیت در پوشش اسلام کم و بیش خود را در بستر تسنن پنهان کرده بود و عناصر ملی ملل را به رسمیت نمی‌شناخت و نمی‌توانست بشناسد چرا که این دو عنصر اساسی، مبانی کلامی اسلام سه یفه راتشکیل می‌داد و در ساختار و محتوای روایات بی‌شماری که سنت را می‌ساخت و سرچشمه کلام و فقه و عقاید تسنن است همواره جاری بود. ویژگی که همچنان به قوت خود باقی است و خواهد بود.

گستره دینی تسنن بستر مناسبی برای رشد خلق و خوی آیینی و تصلب‌گرایی ایرانی بود. در این بستر مناسب که میراث مشایخ ایرانی تسنن بود استبداد ویژه ایرانی شکل گرفت و در قالب احکام حکومتی و فتاوای دینی خود را نشان داد. مشایخ ایرانی تسنن انعطاف ناپذیر بودند و در طول ده قرن حاکمیت سیاسی تسنن بر ایران در قالب خلافت و سلطنت، مخالفان فکری کلامی فقهی سیاسی خود را به قوت فقه و فتوا قلع و قمع کردند. در این گستره تاریخی بار دیگر ناسازگاری روح متعالی ایرانی با خلق و خوی تصلب‌گرایی ایرانی آشکار شد و تصوف و عرفان ایرانی اسلام در برابر مشایخ ایرانی شریعت قد آراست، غلاظ و شداد خلق و خوی دینی ایرانی با موسیقی و شعر و هنر ایرانی درگیر شد. با این همه، در چنین فضایی از بیم و امید بود که انسان نوین ایرانی هویت گرفت و فرهنگ ایرانی تسنن پدید آمد که ویژگیهای خاص خود را داشت: در عرفان؛ تجلیات روح و ذائقه ایرانی، خود را در تصوف تسنن نشان داد و مشایخ بزرگ تصوف ایرانی اسلام ظهور کردند که عین القضاء همدانی آغاز و مولوی انجام آن است. در کلام؛ اندیشه‌های عقلانی ایرانی معتزله روشنی بخش جهان‌بینی منقبض و متصلب تسنن بود. در فقه؛ ابوحنیفه نخبه و نابغه



فرهنگ ایرانی تسنن از غلظت و صلابت پان عربیسم کاست و زبان فارسی را در عبادات به رسمیت شناخت و جواز ترجمه و تفسیر قرآن را به فارسی صادر کرد و با صدور احکام فقهی بسیاری از حقوق ایرانیان دفاع نمود.^۱ در حدیث و تاریخ؛ به همت والای شعوبیه تصاویری شگفت از سیرت و صورت شاهان باستان در قالب حدیث و قطعه‌های روایی و تاریخی ساخته شد که بیشتر به شوخی شبیه بود و در فرهنگ ایرانی و عربی تسنن جاودانه گردید، نمونه: «در دوره کسری روزی رویدادی شگفت روی داد، انوشیروان به مزگت شد و بر فراز مناره رفت و بانگ زد: الصّلاة جامعة؛ آهای مردم! نماز جماعت»^۲ و یا: «و اشتهر انوشروان بالعدل اشتهار حاتم بالجود حتی صار العادل لقباله، فلفظ العادل انما يطلق عليه لعدم جوره و ظهور عدله لالمجرد المدح له و الثناء عليه. حکى ان انوشروان لما مات كان يطفاف بتابوته فى جميع مملكته و يُنادى مُنادٍ! من له علينا حق فليأت فلم يوجد احد فى ولايته له عليه حق من درهم ...»^۳ «آن گونه که حاتم طائی عرب به بخشش مشهور است، انوشیروان به عدل شهرت دارد تا آنجا که لقب عادل بر قامت او راست آمد. لقب عادل درباره او فقط از سر مدح و ثنای او نیست بلکه به این دلیل عادل است که ستمگر نبود و دادگریش آشکار بود. گفته شده وقتی انوشیروان درگذشت تابوتش را در سراسر کشورش گرداندند و جارچی جار می‌زد: هر کس را برگردن شاه حقی است بیاید و بگیرد. در سراسر کشورش یک نفر پیدا نشد که حتی یک درهم برگردن شاه داشته باشد ...».

هنرمندان شعوبیه چنین روایات و قطعاتی را با توجه به خلق و خوی نسل نوین ایرانی مسلمان می‌ساختند تا تأثیر روانی خود را بر خواننده و شنونده داشته باشد و

۱- ن.ک: شعوبیه ۲۳۷- ۲۳۸، ۲۲۲- ۲۲۴، ۳۶۰- ۳۶۷.

۲- ن.ک: شعوبیه ۲۲۸- ۲۳۰ - جاتخط / البیان ۲۶/۴.

۳- ن.ک: برسوی / روحالبیان ۲۰۰/۴- ۲۰۱.



در تاریخ جاودانه گردد.

اما با همه کوششهای شعوبیه، روایت تسنن ظرفیت رویش و رشد همه تجلیات روح و صور خیال ایرانی را نداشت و نیافت و پاسخگوی نیازهای ذاتی جهان‌بینی ایرانی نبود و بیشتر پذیرای خلق و خوی تصلب‌گرای آیینی ایرانی شده بود و مشخصه‌های ملی فرهنگی ایرانی را نمی‌توانست بپذیرد. تحریم و تکفیر فلسفه و عرفان و موسیقی و شعر و درگیری خونبار تاریخی مشایخ ایرانی شریعت با مشایخ ایرانی طریقت مبین این واقعیت است. منع و تحریم جشن نوروز و مهرگان و ... و صدور احکام جزیه و خراج از برگزاری این جشنها، در طول حاکمیت سیاسی تسنن بر ایران، کار مشایخ ایرانی تسنن بود.^۱ در حالی که جلوگیری خلافت عربی از برگزاری نوروز و مهرگان یک اقدام سیاسی بود و منع و تحریم مشایخ ایرانی تسنن از روی تصلب و تعصب آیینی بود و در واقع ارتباطی به اسلام محمد نداشت. این منع و تحریم و تکفیر ریشه در عرب‌زدگی مشایخ ایرانی داشت. از دیدگاه آنان هر چه عربی بود اسلامی بود.



برخلاف تسنن، روایت ایرانی تشیع از اسلام گستره‌ای گسترده و فضایی باز داشت و پذیرای همه ابعاد و جلوه‌های متعالی و عادی روح و نیازهای ذاتی جهان‌بینی ایرانی بود. در روایت تشیع زمینه‌ها و عناصری وجود داشت که روح سرگردان و میان‌تهی ایرانی جان‌مایه‌های حیاتی خویش را از آنها برگرفت و پرورد و سرشار شد. راهبران عقیدتی شیعه هر کدام اسوه‌های جامع و مانع این روح شدند و از آنجا که موضوع آموزه‌های آنان انسان و مسائل انسانی بود و بر آگاهی عرفانی عقلانی تکیه و تاکید داشتند، روح ایرانی گم‌شده‌های آرمانی خویش را یافت و شکوفا شد.

۱- ن. ک: ابو یوسف / خراج ۲۶- ۲۸ + سنایی / نصاب الاحتساب ۱۸۱ + همین کتاب: مقاله نوروز.



تشیع به دلیل گوهر انسانی و عقلانی خود مشخصه‌های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخت و محترم شمرد و به آنها محتوا و جهت داد. در چنین ترکیب و تألیف و پیوندی از خویشاوندی بود که انسان نوین ایرانی هویت یافت و فرهنگ و تاریخ ایران پس از باستان را ساخت تا آنجا که اسلام بخشی از هویت ملی او شد. چرا که توحید و جامعیت خدای اسلام و حضور همه جانبه او جهان‌بینی ثنوی ایرانی را محو کرد و عناصر متعالی انسانی و تاریخی تشیع صور کلامی خیال ایرانی را راند و موضوع و محتوای روح ایرانی شد؛ راهبران عقیدتی تشیع که اسوه‌های آرمانی او بودند جای امشاسپندان و ایزدان را گرفتند و ایرانی را از فضای اثری و آسمان خیال به زمین واقعیت و مسئولیت آوردند. عرفان متعالی شیعه نیازهای ذاتی روح معنویت‌گرای ایرانی را سرشار کرد و احکام عبادی عملی ساده و آسان و عقلانی آن به زندگی فردی و اجتماعی ایرانی معنا و جهت داد و او را از رنج و شکنج آیینی آسود. در گستره کلامی عرفانی تاریخی تشیع، روح ایرانی همه نمونه‌های ازلی خویش را باز یافت و آرمانهای اسطوره‌ای خود را در عینیت عقیدتی تاریخی تشیع جست: به جای اسطوره سوگ سیاوش، واقعیت تاریخی عاشورا را سوگوار شد و محتوای آن را موضوع روح سوگمند خویش نمود و از آن درس گرفت. جشنهای آیینی باستان را در اعیاد قربان و غدیر و زاد روز راهبران عقیدتی خویش جشن گرفت. شهادتگاه راهبران عقیدتی خویش و شهیدان عدالت‌خواه علوی را به جای معابد طبقاتی مهر و ناهید و ... با شکوه هر چه تمام ساخت و کانون عام و بی طبقه ایمان و الهام خویش کرد و علیه ستم روزگار خود به پا خاست. مساجد و حسینیه‌ها و تکیه‌ها را به جای آتشکده‌های طبقاتی، کانون عام و بی طبقه ستایش و نیایش و مراسم آیینی خویش ساخت و به جای فرستویه، اذان و اقامه گفت. به جای گومیز^۱ و هوم و پراهوم و خاکستر آذر مقدس، آب گوارای زمزم و فرات را نوشید و از سر عشق و

۱- شاش گاو یا محلولی از شاش گاو و خاکستر آذر مقدس.



ایمان، تربت حسین شهید را به کام نهاد. در عشق و ایمان به علی و آل تا آنجا پیش رفت که خواب نما شد و در سراسر ایران برای اسوه‌های عقیدتی و آرمانی خویش بارگاه و قدمگاه ساخت و به خاک پای‌شان عشق ورزید و شمع افروخت و نذر و نیاز کرد و مراد خواست. خاطره قهرمانان اساطیری خویش را در تعزیه قهرمانان عقیدتی تاریخ خود گرامی داشت و الهام و پیام ستیز با ستمگران گرفت. به جای توسل به امشاسپندان و ایزدان و ارواح نیاکان، به پنج تن آل عبا و راهبران عقیدتی شهید خود متوسل شد و آنان را شفیع قرار داد. به جای گستردن سفره برای رشن و بهرام و ناهید و مهر و هوم و ارت و رام و گوئش و ... سفره‌های نذری را برای اسوه‌های آرمانی تاریخی خویش گسترده. به جای قربانی بی‌شمار گاو و اسب و شتر و گوسفند برای ایزدان و امشاسپندان و روحانیان، تنها یک گوسفند اگر توانش را داشت و بر او واجب شد در موسم حج قربانی کرد. به جای گفتن بی‌شمار اشم و هویتا اهو، حمد و توحید و آیه‌الکرسی و یاسین و ... را خواند و نیرو و نشاط گرفت. ثواب و خواص نام‌های اهورا مزدا را در اسماء الحسنای الله دید. فره ایزدی و اهورایی را در نورانیت و عصمت تکوینی و تشریعی راهبران عقیدتی تاریخی خویش یافت و خلق و خوی گزافه‌گوی خویش را در ترسیم سیرت و صورت و ذات و صفات راهبران عقیدتی و اسوه‌های آرمانی خود نشان داد و در این راه سیل غلور را در تشیع ساده و بی‌پیرایه نخستین، جاری کرد. هیبت و صولت موبدان و هیربدان و روحانیان خویش را در سیمای مشایخ بزرگ ایرانی تشیع و سلسله جلیله روحانیت معظم شیعه متجلی دید و به جای خرده اوستا و وچرکرت دینیک و شایست و ناشایست، تحفة الزائر و زاد المعاد و جامع عباسی و مفاتیح الجنان و توضیح المسائل را به دست گرفت و همه حرزها و تعویذها و دعاها و زبان‌بندها و افسون‌ها و فال‌ها و ... را در این منابع یافت. به جای رفتن به زیارت آتشکده‌های کاریان فارس و استخر و ریوند نیشابور و شیز آذربایجان و ... به مشهد و قم و نجف و کربلا و کاظمین و بقیع و ... شتافت و بر آستان اسوه‌های عقیدتی خویش اشک ریخت. آرمان سوشیانت را در تولد مهدی موعود



یافت و لحظه شمار ظهور جهان افروز او گردید. و در استحاله عناصر ملی: نوروز سلطانی و طبقاتی را نوروز عام و بی طبقه انسانی کرد و با غسل و نماز و نیایش و بخور و عطر، سال نو را آغاز نمود و به شادمانی و جشن پرداخت. موسیقی درباری باربدی را که در روزگار باستان هرگز نشنیده بود و نمی شناخت، آوازه اش را هم از یاد برد و نوای دل انگیز برخاسته از محتوای عرفانی روح و آفاق جهان بینی نوین خویش را آفرید و باشکوه ترین نغمه های عرفانی و ملکوتی را در بزم و رزم خود نواخت و سرود.

در این رویش و رشد و گسترش هر چه را روح و روان ایرانی نیاز داشت پدید آورد و نسبت به آن وفادار ماند و بر آن باورها زاد و زیست و خلق و خو و خون او شد که امروز نفی یا نقد آنها به معنای نفی هویت ملی ایرانی است. بنابراین شگفتا از برخی روشنفکران ناسیونالیست و لائیک ایرانی معاصر که در ستیز با فضای آیینی و خلق و خوی دینی و اخیراً با واقعیت سیاسی اجتماعی موجود که اصولاً یکپارچه ایرانی است و ربطی به فرهنگ سامی ندارد، ناآگاهانه و نابخردانه، اسلام را هویت ملی و فرهنگ ایرانی نمی دانند^۱ و یا به بهانه چگونگی حضور تازیان در ایران، هویت

۱- این گروه در تعریفی که از هویت ملی دارند در واقع و ناخودآگاه به هویت اسلامی ایرانی اعتراف کرده اند اما گویا معنا و مفهوم و عناصر تعریف خود را نمی شناسند. در این تعریف آمده است: «... هویت ملی مخرج مشترک مجموعه عناصری چون گذشته تاریخی، اعیاد و مراسم اجتماعی، معیارها و ارزش های دسته جمعی، وسایل بیان عواطف و اندیشه ها تشکیل شده است. به کلام دیگر می توان گفت که هویت ملی مانند یک محور مختصات است و نسبت به این محور مختصات است که هر جامعه موقعیت خود را تعیین می کند ... این محور مختصات همواره ثابت نیست و با زمان و مکان تغییر و تحول می یابد ... در مورد ایران مسأله دیگری نیز مطرح است ... امروز فرهنگ ... می گوید که اسلام یکی از عناصر هویت ملی ایران است ... ایرانیان هم همیشه ادامه پاورقی در صفحه بعد



اسلامی ایران را به پرسش می‌گیرند و شعار می‌دهند که: میان اسلام و ملیت ایرانی تعارض و تضاد است.^۱

این گروه به دلیل فقر کلامی تاریخی و بیگانگی با هویت و فرهنگ ایرانی، تعارض میان خلق و خوی متصلب آیینی ویژه ایرانی با تجلیات روح ایرانی را

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مسلمان نبوده‌اند و اکنون هم نه همه ایرانیان مسلمان هستند و نه همه مسلمانان ایرانی» ن.ک: مجله مهاجر. ش ۷۱، ۷۲. سال هشتم، فروردین ۷۱. نظریه ناصر پاکدامن این تعریف زمانی می‌تواند درست نماید که ما اسلام عربی را به جای اسلام ایرانی بگذاریم و انسان ایرانی را در همان حصار تاریخی باستان نگهداریم و او را ثابت و لایتغیر بدانیم. آقای پاکدامن دقیقاً چنین تصویری از موضوع دارند، تصویری خلاف تعریفی که از هویت ملی کرده‌اند.

۱- این شعار از آن سوی مرزها این گونه به گوش می‌رسد که: «میان اسلام و ملیت ایرانی تعارض و تضاد است. روشن‌فکران ایرانی باید بدانند که میان اسلام و ملیت ایرانی تعارض و تضاد است؛ اسلام یک دین بیگانه است، از آن سوی مرزها آمده ... این تضاد موجود است و نمی‌شود آن را ندیده گرفت. این تضاد در طول تاریخ وجود داشته. راه چاره‌ای که می‌شود پیدا کرد این است که بدانیم چگونه اسلام بر ایران مستولی شده ... مبانی و احکام این دین غیر ایرانی است باید به ایرانی فهماند به این دلیل، به ماهیت و هویت بیگانه‌ای که دارد نمی‌تواند در سیاست و هویت ایران دخالت کند ...» نادر پور سخن می‌گوید. رادیو اسرائیل، ۱۳۷۵/۷/۲۰ گفتار سیزدهم. + همین سخنان در: صدای آمریکا، بخش فارسی. برنامه شامگاهی گفتگو با نادر پور ۱۳۷۷/۲/۱۶ + ۱۳۷۷/۲/۲۵. میزگرد رادیو تلویزیونی تربیون آزاد.

ملاحظه می‌شود که این سخنان تاچه اندازه بی‌پایه و مایه و سُست و عامیانه است. من در کتاب ایران؛ آیین و فرهنگ به گونه بسیار مستند از تصلب آیینی ایرانی و تجلیات روح این قوم و تعارض آن دو با یکدیگر سخن گفته‌ام و کوشیده‌ام به همه پرسشهای گذشته و حال و آینده پاسخ دهم. این کتاب نیز که جلد دوم است ادامه پاسخ به این شعارهاست.



تعارض میان اسلام و ملیت ایرانی گرفته‌اند. تعارضی که در روزگار دراز آیینی باستان همواره وجود داشته و تحریم و تکفیرهای بسیاری به بار آورده است.^۱

این مبانی و مفاهیم و صور کلامی عرفانی تاریخی ساختار هویت و گوهر روح و ساختمان فرهنگ و موضوع و محتوای جهان‌بینی ایرانی را ساخته و تشکیل داده است تا آنجا که جز این معانی و مفاهیم و صور، برای ایرانی وجودی قابل تصور نیست و ملیت ایرانی چیزی جز این مفاهیم و صور و میراث تاریخی نمی‌باشد. چگونه می‌تواند میان علت و معلول و ظرف و مظروف ناسازگاری باشد. این ناقدان به دلیل عدم حضور و شعور و حافظه تاریخی نمی‌دانند که همه مفاهیم و صور سیاسی اجتماعی تاریخی مورد انتقاد آنان در محتوا و شکل کاملاً ایرانی است و نه اسلامی و بخشی از همان هویت و فرهنگ و سنن ملی باستان است و در انفعال از حال خویش گذشته‌شان را از یاد برده‌اند و نمی‌دانند که در سراسر روزگار بلند آیینی باستان دین و دولت را موبد شاهان در دست داشته‌اند.^۲ بنابراین تداوم و حضور این سنن در روزگار پس از باستان بخشی از نیازهای جامعه ایرانی بوده که آن را در اسم و رسم دیگری احیاء کرده است.

علل تعارض میان خلق و خوی آیینی و تجلیات روح ایرانی را باید در سرشت معنویت‌گرایی آریایی جست از آنجا که جهان‌بینی آیینی کرانمند است و قلمرو آن محدود به حدود آیین و موضوع آن اوامر و نواهی آیینی است با موضوع روح که علائق انسانی است ناسازگار است. روح متعالی و بی‌قرار و بلند پرواز در این قلمرو کرانمند احساس تنهایی و تنگنایی می‌کند و این آغاز تعارض میان سرشت آیینی و تجلیات انسانی روح است. در اسلام که موضوع آن در تکوین و تشریع، انسان و مسائل انسانی است این تعارض وجود ندارد. چرا که اسلام تعالی انسان را در تعالی روح می‌داند و

۱- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.

۲- ن. ک: همین کتاب، فصل اول.

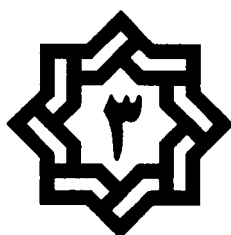


کامیابی دنیوی انسان را اساس رسالت خود قرار داده است. اسلام هر گونه محرومیت از زیبایی های زندگی را محکوم کرده و برخورداری کامل روح و اغنای آن از مواهب حیات را رمز رستگاری می داند. این ایرانی بود که ویژگی های سرشت آیینی و خلق و خوی متصلب خویش را در روایت تسنن و تشیع از اسلام پرورد و بار دیگر تعارض خلق و خوی آیینی با تجلیات انسانی روح ایرانی خود را نشان داد.

اما آنچه امروز مورد ناسازگاری و نقد است ظهور نابالغ تعارض و تضاد همان دو فرهنگ است که از پگاه باستان هماره وجود داشته است^۱؛ تعارض فرهنگ اشرافیت ایرانی با فرهنگ مردم ایران که هر کدام علایق خاص خود را داشتند و هماره با هم ناسازگار بودند. آن یکی که اقلیت بود از رنج و شکنج و حرمان رعایا بدور بود و در بزم و رزم و شراب و شاهد خویش روزگار می گذراند و این یکی که اکثریت بود همه مصایب و مشکلات را می پذیرفت و هزینه بزم و رزم آن یکی را می پرداخت و جان و مال می داد. آن یکی در پی هر حادثه ای یا با حادثه سازان می ساخت و در قدرت و غارت شریک بود یا فرار می کرد و در غربت غرب و شرق خود باخته و خود فروخته می شد یا رند بود و در انتظار فرصت و زمینه بازگشت بسر می برد. واقعیتی باستانی تاریخی که در پی هر حادثه ای روی داده و نشان از خلق و خوی اشرافیت ایرانی دارد. در پی یورش تازیان به ایران، اشرافیت ایرانی یا با عربها ساخت و با مهاجمان در غارت رعایا همدست شد^۲ و یا به هند و دیگر جاها گریخت و ایران را از یاد برد. با این تفاوت اساسی که آنچه اینک ظهور یافته اشرافیت فکری فاقد هویت فرهنگی است. آنچه به گوش می رسد نفی مطلق ارزشهاست که این حالت روحی روشن فکر ایرانی را به تعبیر رنه شار = Renéchar به حرافی کشانده و به گفته اقبال به مستی گفتار رسانده است. بحرانی که نه چندان دیر به یأس سیاسی - فلسفی خواهد انجامید.

۱- ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.

۲- ن.ک: شعوبیه + ایران در روزگار اموی



نگاهی به برخی

مبانی و عناصر سازنده هویت ملی و فرهنگ ایرانی

اشاره!

در روایت تشیع از اسلام، ایرانی همه نیازهای عادی و عالی سرشت معنویت‌گرا و خُلق و خوی آیینی و جلوه‌های متعالی روح خود و صور کلامی عرفانی آنها را یافت. آداب و شعائر و مراسم ملی ایرانی پالایش و پیرایش شد و از این روایت رنگ و رو و محتوا گرفت. در نقل و انتقال عناصر اصلی چیزی از قلم نیفتاد، تنها تصفیه فرهنگی صورت گرفت؛ همه مشخصه‌های روح و روان ایرانی عناصر فرسوده و منسوخ خویش را رها کرد و جان مایه‌های جدیدی گرفت و این ساختار هویت ملی و ساختمان فرهنگ نوین او گردید: عناصر بی‌شمار کلامی آیینی باستان تصفیه و در شکل و محتوا دگرگون شد عناصر طبیعی مقدس آیینی که در جهان بینی باستان ستودنی و متبوع بود به تابعیت و خدمت انسان درآمد و از نشانه‌ها و نعمت‌های خداوند شناخته شد که به انسان ارزانی شده است. عناصر اسطوره‌ای و فرا تاریخی و نمونه‌های ازلی روح ایرانی هویت تاریخی یافت و دارای بار مسئولیت گردید.^۱

۱- عناصر اساسی کلامی آیینی باستان: اهورامزدا، فروهران، امشاسپندان، ایزدان، فرشتگان، قانون ضد دیو، قانون زرتشتی، سنت کهن، دین نیک، مقدسان، مقدسات و ... جای‌شان را به: الله،



ادامه پاورقی از صفحه قبل

اسماء الحسناء، فرشتگان مقرب، جبریل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، روح القدس، روح، انبیا، اولیا، عباد صالح، قرآن، سنت، اسلام، مراسم و شعائر اسلامی و ... دادند. عناصر مقدس طبیعی: خورشید، ماه، ستارگان، آبها، آتشفها، کوهها، رودها، و ... که بس مقدس و محترم بودند و بر انسان برتری داشتند به خدمت و تابعیت انسان درآمدند و به عنوان آفریده‌ها و نعمت‌ها و نشانه‌های خداوند رام و مسخر انسان شدند. عناصر اسطوره‌ای و نمونه‌های ازلی روح ایرانی: امشاسپندان، مهر، بهرام، ناهید، آذر، ارت، رستم، سیاوش و ... جای‌شان را به چهارده معصوم، شهیدان عدالت خواه علوی (= امام‌زاده‌ها)، عاشورا، امام حسین، حضرت عباس، علی اکبر، و ... دادند. ثواب و خواص نام‌های اهورامزدا و ... جای‌شان را به ثواب و فضیلت و خواص اسماء الحسنای خداوند و اسم اعظم و ... دادند. نذر و نیاز و قربانی و توسل به امشاسپندان و ایزدان و مقدسان و مقدسات آیینی: اردی بهشت، خرداد، امرداد، شهریور، مهر، بهمن، اسفند، آذر، هوم، ناهید، بهرام، ارت، ستاره تیر، رام، آبها و ... جای‌شان را به نذر و نیاز و قربانی و توسل به پنج تن آل عبا، چهارده معصوم، شهیدان عدالت خواه علوی (= امام‌زاده‌ها) و ذریه رسول دادند. سفره‌های نذری برای ایزدان و امشاسپندان و مقدسان آیینی جای‌شان را به سفره‌های نذری برای امام حسن، حضرت عباس، حضرت رقیه و ... دادند، اوستا خوانی جای خود را به ختم قرآن و ختم سورة انعام و ... داد. تقدیس آبها، گیاهها، اشیاء اماکن و مراد خواستن از آنها جای‌شان را به آب زمزم و آب فرات و تربت امام حسین و مهر و تسبیح و عطر و نبات مشهد مقدس و قم و قدمگاهها و امام‌زاده‌ها دادند. همه حرزها، تعویذها، زبان بندها، ادعیه، دعاها، سریع الاجابة و ... محتوای جدید یافتند. زیارت آتشکده‌های سراسری و آتشکده‌های بزرگ شیز، کاریان، ریوند، استخر و ... و معابد مهر و ناهید و ... جای‌شان را به زیارت مکه، مدینه، کربلا، نجف، کاظمین، سامرا، مشهد، قم و امام‌زاده‌های سراسر ایران دادند. گه‌نبارهای ششگانه آیینی سال جای‌شان را به اعیاد اسلامی قربان، غدیر، فطر، زاد روز ولادت رسول و رهبران عقیدتی

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

شیعه دادند. در اینجا به مقایسه فهرستی از نیازمندیهای معنوی روزانه مردم ایران باستان و دوران پس از باستان و مقایسه محتوای چند نمونه آنها بسنده می شود:

- | | |
|------------------------------------|--|
| ● میراث معنوی باستان | ● میراث معنوی پس از باستان |
| ۱- دعای باطل کردن جادو | ۱- دعای باطل کردن سحر |
| ۲- دعای شکستن جادوی اهریمن و دیوان | ۲- دعای دفع شیطاین و جادوگران و جنیان |
| ۳- دعای رفع یبوست شکم | ۳- تعویذ قرقره شکم |
| ۴- دعای دفع دیو و پری و جن و بلاها | ۴- دعای دفع وسوسه شیطان و چشم زخم |
| ۵- دعای شفای کودک بیمار | ۵- دعای مادر در مرض فرزند |
| ۶- دعای دفع تب سرد و تب گرم | ۶- تعویذ تب |
| ۷- دعای دفع تب | ۷- تعویذهای تب |
| ۸- دعای دفع چشم درد | ۸- تعویذ درد چشم |
| ۹- دعای دفع سر درد | ۹- تعویذ سر درد و درد گوش |
| ۱۰- دعای دفع زهر گزندگان | ۱۰- دعای ایمنی از شر درندگان و گزندگان |
| ۱۱- دعای رفع ترس | ۱۱- دعای رفع غم و اندوه و خوف |
| ۱۲- دعای دفع دزد و راهزن | ۱۲- دعای ضد دزد و خرابی |
| ۱۳- دعای دفع درد دندان | ۱۳- تعویذ درد دندان |
| ۱۴- دعای درد قزل و ابلق | ۱۴- تعویذ قولنج و ثالول و ورم بدن |
| ۱۵- دعای دفع درد نیمه سر | ۱۵- تعویذ درد شقیقه و درد دهان |
| ۱۶- دعای هنگام عطسه | ۱۶- دعای هنگام عطسه |
| ۱۷- دعای آسان زاییدن زنان | ۱۷- دعای رفع دشوار زاییدن زنان |

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

- ۱۸- دعای پادپاب (= وضو)
۱۸- آداب وضو
- ۱۹- دعای باز شدن دمل
۱۹- تعویذ گری و دمل و قوباء
- ۲۰- دعای پرهیز از احتلام
۲۰- عوذه عقرب و احتلام
- ۲۱- دعای برآورده شدن حاجات
۲۱- دعا برای حوایج دنیا و آخرت
- ۲۲- اسامی روزهای هفته و ماه به نام امشاسپندان
۲۲- اسامی روزهای هفته به نام ۱۴ معصوم
- ۲۳- فضیلت زیارت آتشکده‌ها و معابد
۲۳- فضیلت زیارت قبور انبیاء و اولیاء و امام زادگان و ...
- ۲۴- قربانی و هدیه برای ارواح نیاکان
۲۴- فضیلت هدیه و خیرات برای مردگان
- ۲۵- فضیلت شش گهنبار آیینی سال
۲۵- فضیلت اعیاد اسلامی قربان، غدیر، فطر و ...
- ۲۶- فضیلت ماههای سال خورشیدی
۲۶- فضیلت ماههای قمری سال و ایام متبرکه و
- ۲۷- نیایش روزهای هفته و سال
۲۷- ادعیه روزهای هفته و ماههای سال و ایام متبرکه ...
- ن.ک: ونیداد ۱۵۷۳/۳ - ۱۵۷۴ -
روایات داراب هرمزد ۲۵۰/۱ - ۲۴۱.
+ روایات پهلوی. + شایست + دینکرد.
+ فرضیات نامه. + سد در نثر بند هشتن و ...
و نیز همه این موارد را ن.ک:
- ن.ک: مفاتیح الجنان، کتاب باقیات صالحات
۹۸۲ - ۴ - مهج الدعوات، + مجتبی. + کافی.
+ طبرسی / مکارم الاخلاق + مصباح المتجهد
+ اقبال. + جمال الاسبوع + مصباح الزائر.
+ بلد الامین. + جنة الواقیه. + مفتاح الفلاح.
+ مقباس. + ربیع الاسابع. + تحفة الزائر.

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

ایران، آیین و فرهنگ

+ زاد المعاد و ... و ...

● مقایسه محتوایی:

«... به هنگام شنیدن صدای عطسه کسی باید
یتا أهو و أشم و هو بخواند» ن. ک: شایست.
۳۲/۱۲/۱۶۴

«مستحب است به هنگام عطسه زدن یا تیدن
عطسه کسی، بگوید: یَرْحَمَكَ اللَّهُ، عافاك
اللَّهُ». ن. ک: کتب ادعیه + بابُ الْعَطَسِ در فقه
اسلامی

«برای استحابت سریع دعا باید دوا هونور.
بگویند» ن. ک: شایست ۲۳۷ - ۳/۱۹/۲۳۹.

«دعای سریع الاجابة از قول حضرت امیر:
اللهم انی اسئلك باسمک العظیم ... الذی
هو نور مع نور و نور من نور و نور علی کل
نور ...» ن. ک: مفاتیح ۶۲۷-۶۳۲.

«دعا برای نابودی دیوهای پانزده گانه و آن
خواندن یسنای ۳۴ است که ۱۵ بند می باشد»
ن. ک: شایست ۱۰/۱۳/۱۸۱

«شیطان بر دو قسم است؛ شیطان جنی و آن
دور می شود به گفتن: لا حول و لا قوة إلا بالله
العلی العظیم و شیطان انسی و آن دور می شود
به فرستادن صلوات» ن. ک: مفاتیح ۴۹۲-۴۹۳.

«دعا برای به زانو درآوردن اهریمن و آن
خواندن یسنای ۴۴ است که ۲۰ بار باید
خوانده شود» ن. ک: شایست ۲۸/۱۳/۱۸۴.
+ ۱۸۲ - ۳۰/۱۳/۱۸۶

«دعای دفع شر ابلیس: اللهم ان ابلیس عبد من
عبیدک ... و انت قوی علی امره کله ... فانا
استعین بک علیه یارب و ...» ن. ک: مفاتیح
۸۰۷-۸۰۵

ادامه پاورقی در صفحه بعد



عاشورا

در روایت ساده سامی، عناصر و اجزاء واقعه، عینی دنیوی و تاریخی است؛ حسین، محرم، عاشورا و کربلا، اسطوره تراژدی، سوکنامه، ملودرام و حماسه پهلوانی نیست

ادامه پاورقی از صفحه قبل

«دعای فرج حضرت صاحب الامر: الهی عظم
البلاء و برج الخفاء و انکشف الغطاء و انقطع
الرجاء و ضاقت الارض و منعت السماء...»
ن.ک: مفاتیح ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸.

«دعا در فرج و ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و
سوشیانس و آن خواندن سه بار اشم و هو از
کرده ۱۳ و سپرد و یسنای ۳۰ و ۴۱ است»
شایست ۲۲/۱۳/۱۸۵ + ۵/۱۳/۱۷۹.

«دعای جوشن کبیر و آن صد فصل است و هر
فصلی شامل ده اسم خداوند. هر که آن را بر
کفن خود نویسد حق تعالی او را از عذاب و
آتش حیا فرماید، از معاصی در امان باشد و...»
ن.ک: مفاتیح ۱۳۱ - ۱۳۲

«کسی که اسامی اهورامزدارا آهسته زمزمه کند
و به آواز بلند شب و روز بخواند یا در وقت
خوابیدن و بیدار شدن و ... بخواند به چنین
کسی کارد و تبرزین و تیر و خنجر و گرز و ...
کارگر نشود، این اسامی مانند جوشن و زره
از فرد محافظت می‌کند» ن.ک: یشتها
۱۶/۵۵/۱، ۱۷، ۱۸ + ۹/۵۳/۱، ۱۰، ۱۱.

«دعای توسل که در هر امری خوانده شود،
بزودی اجابت گردد: اللهم انی اسئلك و اتوجه
الیک بنیک نبی الرحمه ... یا ابا الحسن یا امیر
المؤمنین یا علی بن ابی طالب یا فاطمه، یا
حسن، یا حسین، یا زین العابدین و ...» ن.ک:
مفاتیح ۱۷۱ - ۱۷۵.

«اگر کسی به امشاسپندان متوسل شود همه از
دیو نسو، از هشی، از بشی، از سثنی، از مردم
ستمکار، از لشکر دشمن، از تیغ برهنه، از
جادو و پری، از بدبختی نجات خواهد یافت»
ن.ک: یشتها ۱۵۱/۱، ۱۵۳، ۲، ۳.



رویدادی عقیدتی آرمانی در تاریخ یک ایمان، عاری از هر گونه پیرایه و گزافه‌ای است، رویارویی حقیقت یک نهضت با اضداد حقیقت است. به همین دلیل می‌تواند در هر عصر و نسل، هر روز عاشورا، هر ماه محرم و هر جا کربلا باشد و حسین باز شهید شود چرا که تا جهل و جور و تزویر و بیداد هست، تا حقیقت و عدالت، مظلوم و متهم است همواره حسین شهید است. از این رو شهادت یک ضرورت اعتقادی آرمانی و لازمه منطقی احیاء انسانیت و عدالت و آزادگی انسان است چرا که حقایق انکار شده و متهم، تبرئه و تطهیر می‌گردد. در چنین بستری است که شکوفه‌های انسانیت و ایمان و آرمان شکوفا می‌شود. و این، همه درسی است که حسین و عاشورا به انسان آموخت. بنابراین در روح و روایت سامی، ادبیات عاشورا ادبیاتی است تعلیمی ارشادی که رسالتش آموزش حق و حقیقت انسانی، حق جویی و حق گویی، ستم ستیزی و ستم سوزی و ارشاد به اصول آزادی و عدالت انسانی و جهت آن افشای دشمن سه چهره انسان در تاریخ است. در روایت سامی ادبیات عاشورا غمنامه نیست چرا که عاشورا فاجعه از نوع تراژدی که با مرگ قهرمان تحقق می‌یابد نیست. در ادبیات عاشورا به روایت سامی آن، شکوائیه به صورت نقد عقیدتی سیاسی اجتماعی و نکوهش انسانی و اعتراض تاریخی علیه وضع موجود هر عصر و نسل تجلی کرده است. در ادبیات عاشورا به روایت سامی آن عدالت ادبی به گونه‌ای است که اوصاف مثبت و منفی مطابق با واقعیت زمانی تاریخی است به همین دلیل در آن مبالغه، اغراق و غلو در صفت و موصوف راه ندارد. جوهر، فکر اصلی، مضمون و روح مسلط بر ادبیات عاشورا در روایت سامی آن، آگاهی بخشی، آزادمنشی، آزادگی، قسط انسانی و عدالت اجتماعی است.^۱ واقعیتی که مبین گوهر آزادی خواه و مردم‌گرای روح سامی است.

۱- ن. ک: مقاله من به نام: ادبیات عاشورا در دوره حضور امامان مندرج در: چشمه خورشید

(مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام و فرهنگ عاشورا. تهران ۱۳۷۴) ۱۱۳/۱ - ۸۱



در روایت ایرانی، عاشورا رویدادی ازلی، تراژدی غمبار انسانی، حماسه‌ای قهرمانی و صورت ازلی روح سوگوار ایرانی است که عناصر آن قلمرو بیکران روح و گستره احساس و آرمان و ایده‌آل ایرانی را سرشار و لبریز می‌کند. و این همه، فرایند روح آریایی است که وقایع تاریخی و دنیوی و زمینی و انسانی را فراخور قلمرو خویش نمی‌بیند؛ از رئال ایده‌آل می‌سازد و اسوه در اسطوره می‌جوید و این بازتاب ضمیر ناخودآگاه قومی اوست. این روح شگفت همواره وقایع قومی و تاریخی خویش را برا تاریخی و فرا دنیوی کرده است و خاطره قومی خود را ساخته است. داستان سیاوش که بی تردید ریشه در گستره گسسته و ناپیدای تاریخی این قوم دارد^۱، حماسه

۱- صورت نهایی حماسه سیاوش در شاهنامه بر اساس روایت رسمی روزگار ساسانی سروده شده است. در این روایت کم و بیش عناصر دو فرهنگ؛ فرهنگ مهران (= اشرافیت ایرانی) و فرهنگ کهان (= رعایای ایرانی) دیده می‌شود. اسطوره سیاوش ریشه در وقایع تاریخی قوم آریایی پیش از زرتشت دارد و آن روزگار تنازع بقای خونبار قبایل قدرتمند و ناسازگار آریایی است که بر سر قلمرو و قدرت با یکدیگر در نبرد بودند، در ادبیات اوستایی و میراث دینی مکتوب، عناصر و ساختار تاریخی این حماسه در هاله آیینی اسطوره‌ای آمده است:

کی کاوس؛ در اوستا: گوی اوسن = Kavi. Usan یا: اوسدَن = Usadhan ن. ک: یشتها ۲/۲۳۴ - ۲۳۶ ←
آبان یشت ۴۵ - ۴۶. بهرام یشت ۳۹. فروردین یشت ۱۳۲. زامیاد یشت ۷۱. آفرین زرتشت ۲.
واژه اوسن در گاتاه‌ها: یسنا ۹/۴۵ به معنای: اراده و میل و در ترجمه پهلوی به معنای خرسندی آمده است. بارتولومه اوسن را از ریشه اوس = Usa اوستایی به معنای: دارای چشمه‌ها دانسته، پوستی و اشپیگل آن را آرزومند، با اراده و توانا معنا کرده‌اند. در ادبیات اوستایی کی کاوس از شاهان سلسله کیانی پسر اپوه نوه کی قباد، شهریار خیره‌سر و بوالهوسی معرفی شده که به همین دلیل فره ایزدی را از دست داده است. ن. ک: یشتها ۲/۲۲۷ - ۲۳۳. در منابع دینی مزدیسنا که تألیف روزگار پس از باستان است از کی کاوس تصاویری مثبت ترسیم گردیده و گویا که این تصاویر، مستند به اوستای روزگار ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

ساسانی بوده است. ن. ک: یشتها ۲/۲۲۹ - دینکرد ۹/۲۱/۱۲-۴. اشرافیت ایرانی پس از باستان، سودابه همسر هرزه و هوسران کی کاوس را دختر پادشاه یمن معرفی کرده‌اند. همین روایات سیاسی در آثار مورخان ایرانی مسلمان راه یافته است. طبری و یاقوت حُمَوی، سودابه را سُغَدی دختر شاه یمن دانسته‌اند. و این بخشی از روند پاک‌سازی قهرمانان منفی تاریخ و اساطیر باستان بود که جبهه فرهنگی سیاسی شعوبیه رسالت آن را برعهده داشت، ن. ک: شعوبیه ۲۸۵ - ۱۳۷. + یشتها ۲/۲۲۷ - ۲۲۹.

سیاوش؛ در اوستا: سیاوَرَشَن = Syavarsan، در پهلوی و پارسی: سیاوخش، سیاوش، مرکب از: سیاو = سیاه + ارشن = اسب دارنده، یعنی: دارنده اسب سیاه. در فروردین یشت ۱۱۴: سیاوسپی به معنای سیاوش، نام یکی از پارسایان است. زرتشت در حق گشتاسپ دعا کرده می‌گوید: «بکند که تو مانند سیاوش زیبا پیکر و بی‌آلایش شوی» ن. ک: آفرین زرتشت ۳، در میراث دینی، مکتوب پس از باستان نیز از سیاوش یاد شده است. خوارزمیان روز ورود سیاوش به خوارزم را مبداء تاریخ خوارزمی گرفته‌اند. در آبان یشت به آرمان‌شهر سیاوش در سرزمین خوارزم اشاره شده و آن گنگ دژ است که سیاوش بنا نهاد. ن. ک: آبان یشت ۵۴، ۵۷: گنگه. + زامیاد یشت ۴: انتر گنگه. + بند هشت ۲/۱۲. + مینو خرد ۵۷/۲۷ - ۶۲. + یشتها ۱/۲۱۸ - ۲۲۳ - دینکرد ۷/۳۸. مزدیسنان بر این باورند که گنگ دژ هنوز برقرار است و پشوتن پسر بزرگ گشتاسپ در آنجا شهریاری می‌کند. مادر سیاوش که گویا در روایات اولیه این اسطوره و پیش از روزگار ساسانی، دختری از رعایای ایرانی بوده، در روایت رسمی روزگار ساسانی دختری از اشرافیت آریایی تور معرفی گردیده که نسبش به فریدون می‌رسد و این همه نشان از دست‌کاری‌های بسیار در ساختار تاریخ و اسطوره دارد.

افراسیاب؛ در اوستا: فرنگرَسین، در پهلوی: فراسیابک. پسر پشنگ، پسر زادشم، پسر تور، پسر فریدون. ن. ک: یشتها ۱/۲۰۷ - ابوریحان ۱۰۴. + بند هشت ۳/۱۴: فراسیاب پسر پشنگ، پسر زادشم، پسر

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

تورک، پسر سپانیاسپ، پسر دوروشاسپ، پسر توج، پسر فریدون. + مینو خرد ۳۴/۲۷، ۳۵، ۲۹/۸. خاندان و برادران افراسیاب در: یشتها ۲۰۹/۱ - ۲۱۱ - بند هشتن ۲۱/۳۱، ۱۳/۱۵، ۵/۲۹. + فروردین یشت ۱۳۱. + در واسپ یشت ۱۸، ۲۱. یوستی افراسیاب را به معنای کسی که به هراس بسیار اندازد گرفته است. در ادبیات اوستایی افراسیاب چهره‌ای منفی و منفور است که با صفت مشیره یعنی گناهکار سزاوار مرگ آمده است. در آبان یشت ۴۱ - ۴۳: از قدرت و شوکت افراسیاب یاد شده، در درواسپ یشت ۱۷ - ۱۸، ۲۱: از درگیری افراسیاب و کی خسرو پسر سیاوش و نیایش کی خسرو و نذر و نیاز او مبنی بر خون‌خواهی سیاوش از افراسیاب یاد شده، در زامیاد یشت ۵۶ - ۶۴، ۷۷: از تلاش افراسیاب برای بدست آوردن فره ایزدی و پیروزی کی خسرو بر افراسیاب یاد شده، در یسنا ۷/۱۱: از اسارت افراسیاب و به بند کشیدن او یاد شده، در تیر یشت ۶، ۳۷: نیز از دوران غلبه افراسیاب بر منوچهر و صلح میان توران و ایران و آرش کمان‌گیر و تعیین حدود ایران و توران یاد شده است. با این همه سند در آریایی بودن افراسیاب، در روایت رسمی ساسانی که مبنای اسطوره سیاوش و صورت نهایی آن است، افراسیاب رئیس قبیله آریایی تور، غیر آریایی و ترک و بیگانه معرفی شده است. تحریفی که در اذهان رعایای ایرانی حقیقت و تاریخ تلقی شده و فردوسی را به اشتباه انداخته است (ن.ک: همین کتاب: فصل اول).

بی‌گمان صورت تاریخی حماسه سیاوش این نیست که در ادبیات اوستایی و میراث دینی باستان، روایت آیینی اسطوره‌ای به خود گرفته است. آنچه به یادگار مانده بخشی از میراث جاهلیت آریایی پیش از زرتشت است که در پی غلبه روحانیت و اشرافیت آریایی بر نهضت زرتشت وارد آیین جدید شده و مانند دیگر وقایع تاریخی جاهلیت آریایی روایت آیینی اسطوره‌ای گرفته است. در گانه‌ها میراث منسوب به زرتشت اشاره‌ای به این حماسه نشده است، در دوران بلند تکوین و تشریع دینی، روحانیان آریایی از زبان زرتشت نسبت به مفاخر گذشته خویش ابراز احترام کرده‌اند (ن.ک:

ادامه پاورقی در صفحه بعد



انسان آرمانی و شهریار ایده‌آل ایرانی است؛ آرمان جمعی و نهایی قومی که می‌خواسته است اما بنا به تقدیری مقدر و محتوم^۱ نتوانسته است و سرانجام ناتوانی‌ها و ناکامی‌های بی‌شمار تاریخی خویش را در قالب قطعه‌ای از لحظات تاریخی آیینی خویش ریخته و قهرمانش را برگزیده و آن را به گونه‌ی دل‌خواه پرورده و خواستن‌ها و نتوانستن‌ها را سوگمندانه و غمبار به تصویر کشیده تا آنجا که در گذر هزاره‌ها صورت ازلّی روح او شده است. در این حماسه انسانی که مبتنی بر جهان‌بینی ایرانی^۲ است همه عناصر مطلوب و محبوب صورت ازلّی روح و صورت ایده‌آل خیال حضور دارند: قهرمان و ضد قهرمان؛ سیاوش و افراسیاب؛ آن یکی در اوج شکوه و شادابی و نیکی و نیکویی و زیبایی و فضیلت و شهامت و شجاعت و قدرت و عصمت و عظمت روحی و جسمی؛ اسطوره اخلاق و انسان آرمانی و شهریار ایده‌آل ایرانی، و این یکی مظهر تاریکی و پلیدی و قساوت و جلادت و خیانت و رذالت و بدی و بد کاری و نابکاری و تبهکاری اهریمنی است.

حماسه سیاوش از آغاز تا انجام تراژدی است؛ سیاوش خوب روی نیکو سیرت

ادامه پاورقی از صفحه قبل

ایران؛ آیین و فرهنگ. فصل سوم؛ پس از زرتشت). با این همه، صورت نهایی حماسه سیاوش ساخته روزگار بلند ساسانی است که میراث آریایی در تمامیت خویش دستخوش دستکاری و دگرگونی اساسی قرار گرفت و فردوسی بر اساس همین روایت، حماسه سیاوش را سروده است. نکته قابل توجه و تامل در این حماسه حضور سرشار عناصر فرهنگ اشرافیت ایرانی است؛ همه اطرافیان و یاران سیاوش از یلان و پهلوانان و نامداران ایرانی هستند. رعایا در این حماسه حضور ندارند فقط سوگواری و عزاداری می‌کنند و اشک می‌ریزند. و این نشان می‌دهد که حماسه سیاوش به روایت ساسانی بر اساس فرهنگ شدیداً طبقاتی ساسانی ساخته شده است.

۱-ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ. فصل چهارم

۲-ن.ک: همان، فصل چهارم؛ جهان‌بینی ایرانی.



جهان ایرانی است که مردانگی و جوانمردی را در دامن رستم پهلوان جهان آموخته و مظهر فضیلت و اخلاق شده که می باید شهریار ایده آل ایران شهر شود، اما قربانی توطئه هوس و هرزگی دربار کاوس شاه گردیده، از دریای آتش گذشته و عصمت ناب خویش بر جهان نمایانده، در فرار از رنج و شکنج و توطئه و تهدید دربار به نبردی ناخواسته شتافته و پیروزمندانه با دشمن پیمان صلح بسته و در گریز از دربار اهریمنی کاوس و وفای به عهد و پیمان به دیار دشمن رفته و در آنجا آرمان شهری ساخته و حسدِ نخبگان تورانی را برانگیخته و اینک در آستانه شهادت است. نقطه اوج این حماسه با شکوه و غمبار، شهادتِ مظلومانه قهرمان است و جلوه های قساوت ضد قهرمان. در روایت این حماسه، تجلیات روح سوگوار ایرانی و صور ایده آل خیال نهفته است. مرثیه ای جان سوز در رثای عزیزی غریب و تنها و شهیدی مظلوم که آه و اشک و سوز از نهاد آدمی بر می آورد. عناصر و فرازهای اصلی نقطه اوج این حماسه غمبار چنین است:

وصیت؛ سیاوش مرگِ نابهنگام و شهادتِ دردناک خویش را خواب می بیند، به فرنگیس که پنج ماهه حامله است وصیت می کند؛ از مرگ خود خبر می دهد و از فرزندش کی خسرو می گوید و از سرنوشت امیدوار کننده او و مادرش و سپس مرثیه ای در رثای غربت و تنهایی و شهادتش به زبان حال:

ببَرند بر بی گنه بر سرم زخون جگر برنهند افسرم
نه تابوت یابم نه گور و کفن^۱ نه بر من بگرید کسی ز انجمن^۲

کین سیاوش؛ صورت ازلی روح سوگوار آریایی، سیاوش به خون خواهی خویش اشاره می کند که سیاوشیان تا پگاه رستاخیز از افراسیابیان انتقام خواهند گرفت؛

۱- پیداست که فردوسی این فراز را بر اساس جهان بینی اسلامی سروده، چرا که تابوت و گور و کفن در آیین آریایی نشاید.

۲- ن. ک: شاهنامه ۱۴۱/۳ - ۲۱۸۰/۱۴۲ - ۲۱۹۰.



حکایت بلند خواستن‌ها و نتوانستن‌های ایرانی:

به کین من امروز تا رستخیز نه بینی جز از گرز و شمشیر تیز^۱

وداع؛ و سرانجام روز موعود فرا می‌رسد، وداع سوزناک سیاوش با همسرش:
سیاوش چو با جفت حرفها بگفت خروشان بدو اندر آویخت جفت^۲

اسب سیاه؛ سیاوش با شبرنگ اسب سیاه خود گفتگو و وداع می‌کند:
بسیاورد شبرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را
خروشان سرش را ببر در گرفت لگام و فسارش ز سر بر گرفت
بگوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و باکس مساز^۳

رویارویی قهرمان و ضد قهرمان؛ سیاوش افراسیاب را مخاطب ساخته مظلومانه
و دردناک می‌گوید:

چرا جنگ جوی آمدی با سپاه چرا کشت خواهی مرا بی گناه
سپاه دو کشور پر از کین کنی زمان و زمین پر ز نفرین کنی^۴

سپاه اندک سیاوش در برابر سپاه بی‌شمار اشقیا:

از ایران سپه بود مردی هزار همه نامدار از در کارزار

۱- همان ۲۲۰۱/۱۴۲/۳.

۲- همان ۱۴۳/۳.

۳- همان ۲۲۰۵/۱۴۳/۳.

۴- همان ۲۲۳۰/۱۴۴/۳.



رده برکشیدند ایرانیان بیستن خون ریختن رامیان^۱

تقدیر؛ سیاوش یاران اندک خویش را مخاطب قرار داده خبر از کشته شدن همه می‌دهد که پروردگار خواسته تا مرا کشته بیند:

سیاوش چنین گفت کین رأی نیست	همان جنگ را مایه و پای نیست
مرا چرخ گردان اگر بی‌گناه	بدستِ بَدان کرد خواهد تباه
بمردی کنون زور و آهنگ نیست	که با کردگار جهان جنگ نیست ^۲

نقطهٔ اوج تراژدی؛ غریبِ تنها و بی‌کس و یار، همه یاران با وفا کشته شده‌اند و او تنها مانده است:

سر آمد بریشان بر آن روزگار همه کشته گشتند و برگشته کار^۳

تیرباران و جراحات بسیار سیاوش و فرو افتادن از اسب:

ز تیر و ز زوبین بید خسته شاه نگون اندر آمد ز پشتِ سیاه^۴

بر خاک افتادن سیاوش و دست بستن و بردن او به سوی قتلگاه:

همی گشت بر خاک و نیزه بدست	گروی زره دست او را ببست
نهادند بر گردنش پالهنک	دو دست از پس پشت بسته چو سنگ

۱- همان ۱۴۴/۳.

۲- همان ۱۴۵/۳.

۳- همان.

۴- همان ۱۴۵/۳ - ۱۴۶، سیاه: اسب سیاه سیاوش.



دوان خون بر آن چهره ارغوان چنان روز نادیده چشم جوان^۱

فرمان افراسیاب مبنی بر چگونگی بردن و کشتن سیاوش:
 کنیدش به خنجر سر از تن جدا بشخی که هرگز نروید گیا
 بریزید خونس بر آن گرم خاک ممانید دیر و مدارید باک^۲
 فرنگیس برای آخرین بار سیاوش خونین و دربند را می بیند:
 بگفت این و روی سیاوش بدید دو رخ را بکند و فغان برکشید^۳

دستور بریدن سر سیاوش:
 بفرمود پس تا سیاوش را مر آن شاه بی کین و خاموش را
 که این را بجایی بریدش که کس نباشد و را یار و فریاد رس
 سرش را ببرد یکسر ز تن تنش کرکسان را بپوشد کفن
 ببايد که خون سیاوش زمین نبوید نروید گیا روز کین^۴

سیاوش در قتلگاه و راز و نیاز با پروردگار:
 همی تاختندش پیاده کشان چنان روز بانان مردم کشان
 سیاوش بنالید با کردگار که ای برتر از گردش روزگار
 یکی شاخ پیدا کن از تخم من چو خورشید تابنده بر انجمن

۱- همان ۱۴۶/۳.

۲- همان ۱۴۶/۳ - ۱۵۱.

۳- همان ۱۵۱/۳.

۴- همان.



که خواهد ازین دشمنان کین خویش کند تازه در کشور آیین خویش^۱

تنهایی و غربت لحظه‌ها؛

نبینم همی یار با خود کسی که بخروشدی زار بر من بسی^۲

بریدن سر سیاوش:

چو از شهر روز لشگر اندر گذشت	کشانش ببرند بر سوی دشت
ز گرسیوز آن خنجر آبگسون	گروی زره بسته از بهر خون
بسیف کند پیل ژیان را به خاک	نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
یکی تشت بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین سرش
بجایی که فرموده بُد تشت خون	گروی زره برد و کردش نگون ^۳

۱- همان ۱۵۱/۳ - ۱۵۲.

۲- همان ۱۵۲/۳.

۳- همان ۱۵۲/۳ - ۱۵۳. به روایت دیگر:

فرو ریخت خون سر پر بها	به شخی که هرگز نروید گیا
بساعت گیاهی برآمد ز خون	بدانجا که آن تشت کردش نگون
گیا را دهم من کنونت نشان	که خوانی همی فر [خون] سیاوشان
بسی فایده خلق را هست از وی	که هست اصلش از خون آن ماه روی

در ترجمه عربی شاهنامه آمده است:

«انهم لما سکبوا دمه نبت منه النبت المعروف یسمیه العجم بخون سیاوشان و هو الذی یسمى فی بلاد العرب دم الاخوین و هو الی الان یجلب الی اطراف البلاد من ذلک المكان».

«آنک که افراسیابیان خون او ریختند، از آن خون گیاهی روید که عجم آن را خون سیاوشان گویند و

ادامه پاورقی در صفحه بعد



توفانی سهمگین برخاست و خورشید و ماه تیره و تار شد:

یکی باد با تیره گردی سیاه برآمد بپوشید خورشید و ماه
همی یکدیگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر گروی^۱

مرثیه:

چو از سر و بن دور گشت آفتاب سر شهریار اندر آمد بخواب
چه خوابی که چندین زمان برگذشت نجنبید و بیدار هرگز نگشت
چو از شاه شد گاه و میدان تهی مه خورشید بادامه سرو سهی
چپ و راست هر سو بتابم همی سرو پای گیتی نیابم همی^۲

ادامه پاورقی از صفحه قبل

تازیان آن را «خون برادران» نام نهاد. این گیاه هم اکنون از ایران به بلاد تازی آورده می شود. در جنوب خراسان به این گیاه *پَر سیوشو* (= پَر سیاوشان) گویند که در فصل بهار می روید و برای شفای بیمار مفید است، در زکام و سرماخوردگی و سینه تنگی آن را چون چای دم کنند و نوشند که شفابخش است.

در تاریخ بخارا آمده است که: «افراسیاب سیاوش را بکشت جسد سیاوش را در *حصارک ارگ بخارا* دفن کردند. مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی در آنجایی خروس برد و بکشد... مردم بخارا را در کشتن سیاوش نوحه هاست چنانکه در همه ولایت ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته اند و می گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است...» ن.ک: وندیداد ۱۶۵۵/۳ - تاریخ بخارا ۳۳ - ۳۲. + یشتها ۲۳۱/۱ - ۲۳۳: قبر سیاوش در بخارا. + بهار ۳۲۱/۲ - ۳۲۲ - تاریخ بخارا ۲۸.

۱- شاهنامه ۱۵۲/۳ - ۱۵۳.

۲- همان ۱۵۳/۳ - ۱۵۴.



عزاداری در توران؛ رُخ خراشیدن، مویه و شیون، موی کندن و ...:

ز خان سیاوش برآمد خروش	جهانی ز گرسیوز آمد بجوش
ز سر ماه رویان گسسته کمند	خراشیده روی بمانده نژند
همه بندگان موی کردند باز	فرنگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را بگیسو ببست	بفندق گل ارغوان را بخشست
به آواز بر جان افراسیاب	همی کرد نفرین و می ریخت آب ^۱

عزاداری در ایران؛ گریه و شیون، جامه دریدن، خاک بر سر ریختن، پیراهن سیاه

پوشیدن و رخ خراشیدن:

چو آگاهی آمد به کاوس شاه	که شد روزگار سیاوش تباه
گرفتند شیون بهر کوهسار	نه فریادرس بود و نه خواستار
چو این گفته بشنید کاوس شاه	سرنامدارش نگون شد زگاه
بر و جامه بدرید و رخ را بکند	بخاک اندر آمد ز تخت بلند
برفتند با مویه ایرانیان	بدان سوگ هسته بزاری میان
همه دید پر خون و رخسار زرد	زبان از سیاوش پراز یاد کرد
همه جامه کرده کبود و سیاه	همه خاک بر سر بجای کلاه
تهمتن چو بشنید زورفت هوش	ز زابل بزاری برآمد خروش
بسچنگال رخساره بشخود زال	همی ریخت خاک از بر شاخ و یال ^۲

و ...



۱- همان ۱۵۳/۳ - ۱۵۴.

۲- همان ۱۶۹/۳ - ۱۷۱.



حماسه سیاوش در روایت نخستین خود، مرثیه ناتمام روح سرگردان و سوگوار آریایی است که همواره می‌خواسته اما بنا به تقدیری مُقَدَّر، نتوانسته و سرانجام خواستن‌های ایده‌آل و ناکامی‌های مکرر خویش را در قالب فصلی از تاریخ قومی ناپیدای خویش ریخته و با صور خیال پرورده و سوزناک سروده که تصاویر اساسی آن صور ازلی روح و روان سوگوار او را ساخته است.

در پی حضور اسلام در ایران و عشق و ایمان ایرانی به ذریه رسول؛ علی و آل که راهبران عقیدتی و آرمانی او شدند، صور ازلی روح ایرانی موضوع و محتوای منسوخ و منجمد باستان خویش را رها کرد و از ایمان و آرمان زنده و جوشان نوین، معنا و محتوا گرفت و همه آن صور را در روایت جاندار و واقعیت تاریخی عاشورا دید و پرورد و سرود تا آنجا که رکنی از ارکان هویت ملی و فرهنگی او گردید. و این بار مرثیه‌ای تمام، از قعود تا قیام، ستم سوز و سرنوشت‌ساز که با تکیه بر روح و ارکان اصلی آن اگر بخواهد می‌تواند رستاخیزی دنیوی برپا کند و وضع موجود نامطلوب خویش را به گونه مطلوب دگرگون سازد و به آزادی و عدالت ایده‌آل دست یابد، چرا که با وجود تکثر و تنوع و تورم عناصر ایرانی و صور مردمی خیال در روایت ایرانی عاشورا، ارکان اصلی آن همچنان ثابت و زنده و آگاهی بخش و سرنوشت‌ساز است به همین دلیل در هر عصر و نسلی هرگاه به آنها توجه شود رستاخیزی به پا می‌کند.

در این جا سخن از واقعیت تاریخی و حقیقت اعتقادی عاشورا و ادبیات اصیل و تعالیم آن نیست بلکه سخن از باورهای عمیق مردمی است که هویت و فرهنگ ملی را ساخته که عاشورا رکن اساسی آن است. در این روایت مردمی، عاشورا صورت ازلی روح سوگوار ایرانی است که عناصر و صور ویژه ملی خود را دارد. روایت و عناصر ایرانی عاشورا چنین است:

پیوند خونی و نژادی؛ ازدواج فرخنده امام حسین بن علی علیه السلام با شهربانو دختر



یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی^۱:

«آنک که هنوز تاج و تخت شاهنشاهی ساسانی در اهتزاز بود، در یکی از شب‌های مهتابی تیسفون، شهربانو در خواب می‌بیند که گویی پیامبر اسلام ﷺ با حسین بن علی علیه السلام وارد کاخ شاهی شدند و رسول ﷺ شهربانو را برای امام حسین علیه السلام خواستگاری و عقد نمود. شب بعد شهربانو حضرت فاطمه علیها السلام دختر گرامی رسول ﷺ را خواب می‌بیند که نزد او آمد و اسلام را بر وی عرضه داشت و شهربانو اسلام را پذیرفت. حضرت فاطمه علیها السلام به شهربانو خبر می‌دهد که بزودی در مدینه به فرزندان حسین علیه السلام خواهی رسید^۲».

«اندکی بعد؛ آنک که اسیران ایرانی به مدینه در آمدند، خلیفه دوم خواست که زنان اسیر را بفروشد ... امام علی علیه السلام نگذاشت و فرمود که رسول خدا ﷺ فرموده: افراد بزرگوار اقوام را گرامی دارید. پس از گفتگوی بسیار خلیفه پذیرفت و زنان اسیر آزاد شدند. مردان قریش خواستند که با زنان و دختران ایرانی از دواج کنند. امام علی علیه السلام فرمود: نباید آنان را مجبور کنید، آزادشان بگذارید هر کس را اختیار کردند آنگاه عقدشان کنید. گروهی از قریش به شهربانو دختر یزدگرد اشاره کردند. شهربانو که در پرده حجاب بود مورد خطاب یکایک جمع حاضر قرار گرفت و مخیر در انتخاب گردید ... شهربانو به حسین بن علی علیه السلام اشاره کرد. دوباره مورد خطاب قرار گرفت. شهربانو گفت: اگر در انتخابم آزادم، حسین علیه السلام را برگزیدم. شهربانو امام علی علیه السلام را ولی و قیم خود قرار داد و بدین سان به عقد امام حسین علیه السلام درآمد. آنگاه میان امام علی علیه السلام و شهربانو گفتگوی صمیمانه‌ای به زبان دری ساسانی صورت گرفت سپس امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: خوب از او نگهداری کن که بزودی برایت فرزندی آورده که پس از تو بهترین مردم زمانش بر روی زمین باشد و بدان که شهربانو

۱- بررسی تاریخی و نقد این موضوع را ن. ک: شعوبیه ۳۳۷-۲۹۳.

۲- ن. ک: شعوبیه ۳۱۴- راوندی / خرائج: بحار ۱۰/۴۶، ۱۱.



مادر اوصیا و ذریه طیبه است. بنا به روایتی مروارید خواهر شهربانو به همسری امام حسن بن علی علیه السلام درآمد. اندکی بعد شهربانو علی بن حسین زین العابدین را زاید که بقیه امامان شیعه از نسل آن حضرت هستند و از طریق شهربانو خون شریف شاهانه در رگ دارند^۱.

بنا به روایتی شهربانو مادر علی اکبر شهید نیز هست^۲. بنا به روایتی شهربانو پس از زاییدن زین العابدین علیه السلام درگذشت^۳. بنا به روایتی شهربانو در سال ۶۰ هجری به ایران آمد و نماینده امام حسین علیه السلام در ایران بود و آمده بود تا برای نبرد با یزیدیان نیرو گرد آورد^۴. بنا به روایتی شهربانو در روز عاشورا حضور داشته پس از شهادت امام علیه السلام و یورش اشقیاء به حرم امام، خودش را به رودخانه فرات انداخته و غرق

۱- ن. ک: شعوبه ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴ - در آثار مشایخ ایرانی تشیع: کلینی / کافی ۱/۳۶۹/۲.
+ اشعری قمی / مقالات ۷۰. + نوبختی / فرق ۵۳. + صدوق / عیون ۱۲۸/۲. + طبری / دلائل الامامه ۸۱-
۸۲. + ابن شهر آشوب / مناقب ۴۸/۴ - ۴۹. + طبرسی / اعلام الوری ۲۵۶. + مجلسی / بحار ۹/۴۶، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶. و نیز در آثار مشایخ عرب تشیع: مفید / ارشاد ۳۱۰/۱ + ۱۳۷/۲ - ۱۳۸. + شهید / دروس
۱۵۳. + مفید / مقنعه ۷۳. + اربلی / کشف الغمه ۸۳/۲ + صفار / بصائر ۱۱/۷. و آخرین تحریر دل‌انگیز
و غرور آفرین این داستان که مبتنی بر جهان بینی و فرهنگ ایرانی است در: عبد الرزاق الموسوی
المقرّم / الامام زین العابدین ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱. این داستان در گذر
سده‌ها از چنان باور و مقبولیتی برخوردار شده که شعوبه غیر مسلمان نیز به این داستان استناد کرده
است. ن. ک: شعوبه ۳۵۲ - ۳۵۳ - شارستان ۶۳۹ - ۶۴۵.

۲- ن. ک: شعوبه ۳۲۸ - ابن شهر آشوب / مناقب ۱۰۹/۴، ۱۱۲.

۳- ن. ک: همان ۳۱۴ - راوندی / خرائج: بحار ۱۰/۴۶، ۱۱. + صدوق / عیون ۱۲۸/۲. + تاریخ قم
۱۹۶. + بحار ۸/۴۶، ۹، ۱۹، ۲۰.

۴- ن. ک: نیج‌الله منصوری / امام حسین و ایران ۳۱۲ - ۳۱۶. + شعوبه ۳۲۵، ۳۰۰.



می‌کند تا به دست دشمن نیفتند.^۱ بنا به روایتی شهربانو پس از شهادت امام حسین علیه السلام به ایران گریخت و به ری رفت و در آنجا درگذشت و در نزدیکی ری دفن شد که امروز بقعه بی بی شهربانو در کوه معروف به بی بی شهربانو موجود است.^۲

بنا به روایتی که می‌گوید شهربانو تا روز عاشورا در کنار امام حسین علیه السلام حضور داشته، نوحه سوزناکی در وداع امام حسین با شهربانو سروده شده؛ در این نوحه امام حسین ضمن خداحافظی با شهربانو، او را وکیل و وصی خود می‌کند. این نوحه زبان حال روح سوگوار ایرانی و دربردارنده عناصر ملی فرهنگ اوست:

عزم میدان می‌کنم سینه بریان می‌کنم
ای شهربانو الوداع، ای شهربانو الوداع
می‌سپارم کودکان با تو و من می‌روم
یا بیایم یا نیایم، ای شهربانو الوداع
می‌روم با چشم گریان و به دل داغ شما
یک تن و تنها به میدان، شهربانو الوداع
نور چشم من کجائی؛ شاه زین العابدین
تا کنم او را وصیت، شهربانو الوداع
چون شود بیمار، زین العابدین فرزند من
کو پزشکش این زمان، شهربانو الوداع
چون ببیند حال من یکبارگی نالان شود
مهربانی کن تو او را، شهربانو الوداع
گشت گریان شاه نزد اهل بیت خویشان
گفت با او چند گوئی، شهربانو الوداع
در جوابش گفت مظلوم شهید کربلا
کی انیس جان شیرین، شهربانو الوداع

۱- ن.ک: شعوبیه ۳۲۸ - مناقب ۱۰۹/۴، ۱۱۲. + ن.ک: صفحات بعد؛ تعزیه‌ها.

۲- ن.ک: شعوبیه ۳۲۵ - ۳۲۶ - امام حسین و ایران ۳۱۱.



یک طرف داغ علی اکبر بود بر جان من
 یسادرگار جد من ای شهربانو الوداع
 گریه از بهر علی اصغر بود داغ دلم
 تیر بر حلقش زدند ای شهربانو الوداع
 دیده‌ام من قاسم داماد را یاران شهید
 مادرش گریان شده ای شهربانو الوداع
 دختران اهل بیت من خدا یار شما
 می‌روم این دم به میدان شهربانو الوداع
 اسب من غلتیده در خون خواهد آمد نزد تو
 این نشان کشتنم ای شهربانو الوداع
 خیمه‌ام را سرنگون سازند این سنگین دلان
 صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع
 ای سکنه غم مخور باشد خدایار شما
 می‌سپارم این عزیزان، شهربانو الوداع
 خواهرم زینب چه شد تا من بینم روی او
 من چه سازم از غمش ای شهربانو الوداع
 چون ببیند نعش من اندر زمین کربلا
 صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع
 الوداع ای دوستان رفتیم از دار فنا
 مونس جان شما شد شهربانو الوداع^۱
 همه عناصر وداع سیاوش با فرنگیس در این نوحه مشهود است.

ازلی بودن عاشورا و صُور فرا تاریخی آن:

«حق تعالی مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در کتاب ارمیای نبی ذکر فرموده: چه شد و چه حادثه‌ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد و سنگ‌های



بنای عرش الهی پراکنده شدند...» در کتاب اشعیای نبی آمده است که: ای فرزندی حبیب من به خاطر نرسانی که در این زحمت و مصیبت، من تو را فراموش کرده خلاص نخواهم نمود...» در کتاب ارمیای نبی خبر از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دهد: ذبح و قربانی می‌شود شخصی از برای خدای رب العالمین در زمین شمال در کنار نهر فرات...» از روزگار داود پیامبر، چرندگان و پرندگان در روز عاشورا از آب و دان در آشیان و بیابان، خود را ممنوع می‌ساختند و روزه می‌گرفتند...» موسای کلیم از ربّ الارباب پرسید که عاشورا چیست؟ فرمود: گریستن و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ^۱.

غرایبِ عاشورا! در آن دم غبار سخت سیاه و تاریک بلند شد، پس ساعتی صبر کردند تا انجلا یافت ^۲ «چون سر مبارک آن بزرگوار بر بالای نیزه قرار گرفت زمین لرزید و آسمانها تاریک شد و هفت قطره خون از آسمان بارید و منادی از آسمان ندا در داد... ^۳ «آفتاب منکسف و ماه منخسف و آسمان تا چهل روز چون پاره‌ای از خون بسته بود» از آسمان خاکستر و خون بارید» «آسمان سه روز خون گریه کرد» «چهل روز از آسمان خون بارید» «چهل ماه سرخی مشرق پیش از روز عاشورا نبود» «آفتاب چنان گرفت که ستارگان پیدا شدند ^۴» در قریه‌ای از قرای شام، درختی است که چون روز عاشورا شود از آن درخت خون جاری می‌شود» «در بعضی از بلاد روم در کوهی، صورت شیری از سنگ است، در هر سال چون روز عاشورا شود از دو چشم آن شیر

۱- ن.ک: اکلیل ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ + بحار ۲۴۹/۴۴: باب اخبار الله بشهادته علیه السلام. + مخزن البکا

۱۷۶- ۱۷۷. + بحار ۲۰۵/۱۴۵- ۲۰۱.

۲- ن.ک: طوسی / تهذیب ۱۳/۱۰۴۵/۳۳۳/۴.

۳- ن.ک: بحار ۲۱۶/۴۵- ۲۱۸.

۴- ن.ک: همان ۲۱۵/۴۵- ۲۱۷، ۲۱۱.



چشمه خون جاری گردد^۱».

صور تراژیک؛ نقطه اوج:

«آن جناب هزار و نهصد جراحت داشت» «آن جناب چهار هزار زخم تیر داشت و صد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر داشت» «... این ها زخم های محسوس بودند اما بقیه زخم های بی پایان، زخم های کوچک بودند^۲ و ... و سرانجام این همه ایمان و آرمان و عشق به ذریه طیبه رسول ﷺ و علی و آل علیهم السلام به ویژه امام حسین علیهما السلام و فرزندان و یاران آن حضرت، سوزناک ترین مرثیه ها را در تاریخ و ادبیات ایران اسلامی پدید آورد که جامع ترین صور این ایمان و آرمان و عشق و سوز و گداز و فراق را در دوازده بند محتشم کاشانی می توان دید؛ مرثیه ای جان سوز و سرشار از عشق و ایمان ایرانی به ذریه رسول ﷺ که شنونده معتقد را بی قرار می سازد. در این مرثیه، متعالی ترین صور ازلی بودن عاشورا به عنوان رویدادی غمبار و فرا تاریخی که فقط یک بار برای همیشه روی داده به روشنی ترسیم گردیده است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد
کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کناشوب در تمامی ذرات عالم است

۱-ن.ک: اکلیل ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲.

۲-ن.ک: اکلیل ۲۱۷، ۲۱۸ + بحار ۵۲/۴۵، ۵۳.



گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده در کنار رسول خدا حسین^۱



عاشورا و سنی ایرانی سوگواری

در دوره حضورِ راهبرانِ عقیدتی شیعه که تشیع، اسلام محمد ﷺ را در تمامیت آن نمایندگی می کرد و هنوز نهضتِ آگاهی و رهایی بود، هر گونه نام و نشانی از علی و آل ممنوع و مرگبار بود و خلافت عربی که اسلام سقیفه را نمایندگی می کرد از راه و رسم امام حسین بن علی علیه السلام وحشت داشت و می کوشید تا هر گونه یاد و نام و نشانی از امام حسین علیه السلام را محو کند. از این رو شهادتگاه راهبران عقیدتی شهید شیعه به ویژه مشهد امام حسین و فرزندان و یاران آن حضرت ناشناخته و بی نشان بود. راهبران عقیدتی شیعه نیز پیروان را از هر گونه ظاهر سازی و تشریفات و عوام پروری بر حذر می داشتند و تنها به نشانی ساده چون بوته گیاهی یا درخت سدری بسنده می کردند که خلافت جور همین نشان ساده طبیعی و خود رو را هم نمی توانست تحمل کند. تا آنجا که به روزگار متوکل عباسی (۲۳۶ ه. ق) شهادتگاه شهیدان نهضت امام حسین علیه السلام را شخم زدند و آب انداختند و تیر اندازی ماهر در هر سو گماردند تا



هر کس به آن سو شود با تیر او را بزنند.^۱ از آنجاکه برای پیروان علی و آل هر روز عاشورا و هر ماه محرم و هر جا کربلا بود و هر روز در گستره گسترده خلافت جور، عدالت خواهان بسیاری شهید می شدند، بزرگداشت سالروز شهادت امام حسین علیه السلام الهام بخش پیروان آن حضرت بود و یاد آن سرور شهیدان یک ضرورت عقیدتی - آرمانی بود و در نهان گرامی داشته می شد.

در پایان دوره حضور و آغاز تحول اساسی در عقاید مواضع شیعه و اقتدار آل بویه نخستین دولت ایرانی شیعه، شعائر عقیدتی آرمانی ممنوع تشیع دوره حضور، رسمیت یافت. اندکی پیش از ظهور آل بویه، محمد بن زید از علویان تبرستان، مشهد امام علی و امام حسین و دیگر شهیدان علوی و حسینی را اندکی از خاک برآورده بود. تا که عضدالدوله بویه «مشاهد را عمارت فرمود، قصبه و حصار و خانه و بازار ساخت» که تا سده هفتم هجری بناهای او پایدار بود.^۲ شاهان بویه خود به زیارت مشاهد نجف و کربلا می رفتند و نذر و نیاز بسیار می کردند و اموال بسیار تقدیم می داشتند. بدین سان زیارت قبور ائمه رواج یافت. جوان مردان شیعه کرخ بغداد هنگام رفتن به زیارت کربلا در نیمه شعبان منجنیق های بزرگ حرکت می دادند. از مراکز شیعه نشین ایران کاروان هایی راهی کربلا و نجف شد.^۳

در سال ۳۵۲ قمری به دستور معزالدوله (= احمد بن بویه) غدير و عاشورا در بغداد پای تخت خلافت عربی و سلطنت ایرانی رسمیت یافت «و آنچه رسم طایفه شیعه باشد» برقرار شد.^۴ از تربت مشهد سرور شهیدان مهر و تسبیح ساختند، نوحه گری و مرثیه خوانی برای امام حسین علیه السلام و شهیدان رایج شد، طبقه سادات قد

۱- ن.ک: مروج ۵۱/۴ - ۵۴.

۲- ن.ک: تجارب السلف ۲۲۴: که تا این ساعت (سال ۶۱۳ هـ) هنوز بسیاری از آنها برقرار است.

۳- ن.ک: آل بویه ۴۶۶ - ابن جوزی / المنتظم ۷.

۴- ن.ک: آل بویه ۱۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲ - تکمله ۱۸۷/۱.



افراشتند و سر و سامان یافتند و نقابت دولتی پیدا کردند. جمله اشهد ان علیاً ولی الله^۱ و جمله حی علی خیر العمل^۲ در اذان معمول شد و در بغداد گفته می‌شد. لعن بر خلفای اموی معمول شد. در سال ۳۵۱ قمری به دستور معز الدوله بر در و دیوار مساجد بغداد شعارهای لعن و طعن نوشتند.

در آن سال (۳۵۲ قمری) معز الدوله نخست فرمود که روز ۱۸ ذوالحجه که غدیر خم بود جشن بگیرند؛ چراغانی کنند، خیابان‌ها و میدان‌ها را تزیین نمایند، به سرور و شادی پردازند، و آن روز تعطیل رسمی شد و هر سال بر تشریفات این عید افزوده می‌شد: شب پنج شنبه ۱۸ ذوالحجه سال ۳۵۲ قمری جشن گرفته شد؛ در بازارها آتش افروختند، دکان‌ها تا صبح باز بود، نوبت چیان طبل و شیپور می‌زدند، در بامداد آن روز شیعیان به مقابر قریش رفتند، شتر قربانی کردند و نماز عید خواندند^۳. معز الدوله فرمود که در دهه اول محرم باید دکان‌ها و بازارها بسته شود، مردم لباس سیاه بپوشند، خرید و فروش موقوف باشد، مجالس عزای امام حسین علیه السلام برپا شود و روز عاشورا عزاداری عمومی باشد^۴. در این ده روز بازارها بسته شد و خرید و فروش موقوف گردید، قصابان ذبح نکردند، هریسه پزان هریسه نمی‌خفتند، مردم آب ننوشتند، در بازارها خیمه به پا کردند، و بر آنها پلاس آویختند، دیلمی‌ها بر سینه کوبیدند و نم‌سیاه از گردن آویختند، زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین علیه السلام گریه می‌کردند و موی خود پریشان ساختند و صورت‌شان را سیاه کردند، مردان و زنان در کوچه‌ها و

۱- ن.ک: همان. این جمله در اوج اقتدار آل بویه گفته می‌شد و در زمان سلجوقیان منع گردید. سرنوشت فقهی این جمله را ن.ک: صدوق / الفقیه ۳۵/۸۹۷/۱۸۸/۱. + طوسی / خلاف ۶۱. + تهذیب ۱۳۸/۲. + بحار ۱۱۲/۸۴-۱۲۵.

۲- ن.ک: همان. این جمله گاه گفته می‌شد و گاه ممنوع می‌گردید، در سال ۴۴۸ قمری منع شد.

۳- ن.ک: آل بویه ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶.

۴- ن.ک: همان ۴۶۴-۴۶۸.



خیابان‌ها به راه افتاده به صورت خود سیلی می‌زدند.^۱ در خراسان به هنگام سوگواری پیراهن سپید می‌پوشیدند، در عراق پیراهن سیاه داشتند. شاهان بویهی نیز پیراهن سیاه می‌پوشیدند. مردان و زنان به هنگام سوگواری سیلی به صورت خود می‌زدند، روی می‌خراشیدند، موی سر پریشان می‌کردند، پیراهن بر تن می‌دریدند، گریبان چاک می‌کردند، خاک به هوا می‌ریختند، فریاد می‌کشیدند، آه و واویلا می‌گفتند، خانه‌ها و مسجدها و میدان‌ها را سیاه‌پوش می‌کردند و ...^۲

در پی افول آل بویه و اقتدار غزنویان و سلجوقیان، مشاهده مشرفه شیعه به قوت و اعتبار و اعتلای خود باقی و برقرار بود: «مشاهد سادات علوی و مقابر اشرف فاطمی از خلوص اعتقاد، سرها در عنان آسمان کشیده دارند و به زر و جواهر و پرده‌های قیمتی و قنادیل مکمل و شموع منور و خادمان مشهر مؤدب آراسته کرده‌اند، اقتدا به کعبه خدا و روضه مصطفی تا به حدی که اگر تجمل خزانه مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر حساب گیرند در هیچ خزانه ملکی و سلطانی چندانی نباشد ...»^۳.

شعائر و مراسم تشیع نیز در مراکز شیعه‌نشین که اکثریت با شیعیان بود برگزار می‌شد. برخی شاهان و امیران سنی سلجوقی در مراسم عاشورا حضور می‌یافتند و عزاداری می‌کردند: «... به همدان برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان هر سال مجدالدین مذکر همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید و خواجه امام نجم بلمعالی به نیشابور با آنکه حنفی مذهب بود این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی. و به ری که از امهات بلاد عالم است معلوم است که شیخ ابوالفتح

۱- ن.ک: همان ۴۶۸-۴۶۹.

۲- ن.ک: همان ۸۰۹.

۳- ن.ک: النقص ۵۷۹-۵۸۰.



نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنفی و غیر ایشان در کاروان سرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‌اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان، و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف‌الائمه ابونصر هسنجانی کند در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنفیان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند... و خواجه امام ابو منصور حنفی که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را یاغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساوجی حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند... شهاب مشاط... که او هر سال که ماه محرم درآید ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آورد، تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران می‌گفتند^۱ «شیعه بدین جنح و فزع مخصوص نیستند در همه بلاد اصحاب شافعی و بلاد اصحاب بوحنیفه فحول علما... از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت با جنح و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهداء کربلا گریسته‌اند و این معنی از آفتاب ظاهر ترست...»^۲.

و این در حالی بود که حجة الاسلام غزالی طوسی شیخ الاسلام دربار سلجوقی و از مشایخ متصلب ایرانی تسنن فتوای تحریم مراسم عاشورا و مقتل خوانی داده بود و لعن بر بنی امیه عموماً و یزید بن معاویه خصوصاً را حرام می‌دانست که: «بر واعظ و دیگران خواندن مقتل حسین و شرح حال او و آنچه میان اصحاب رسول گذشته حرام

۱- ن.ک: النقص ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰.

۲- ن.ک: همان ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳.



است چرا که باعث دشمنی با صحابه و لعن و طعن آنان می‌شود و این حرام است زیرا آنان از بزرگان دین هستند و آنچه میان‌شان گذشته باید بر صحت کرد^۱ فتوای غزالی زمینه‌ای شد تا دیگر فقیهان ایرانی تسنن بزرگداشت عاشورا را تحریم کنند^۲. در پی اقتدار صفویه که مذهب شیعه سراسر ایران را فرا گرفت، تعظیم شعائر و تجلیل مراسم تشیع به اوج خود رسید و سنن ایرانی سوگواری عاشورا بیش از پیش خود را نشان داد: «از آغاز محرم هر سال شیعیان با ستر عورت برهنه شده صورت و بدن خود را سیاه می‌کردند، دسته‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌ها راه افتاده هر نفری سنگی بزرگ در دست گرفته به نشانه عزا سنگ‌ها را بر هم می‌زدند و در نقطه اوج معرکه بر سر و صورت و بدن خود می‌نواختند، حسن حسین کنان کف بر دهان آورده سینه و زنجیر و قمه می‌زدند. مجالس سوگواری و مقتل خوانی در سراسر شهرها، در میدان‌ها و گذرها برقرار بود، در روز عاشورا دسته‌های هر محله و منطقه به میعادگاه می‌رفتند، هر دسته یک عماری داشت، در هر عماری تابوتی بود، به هنگام ورود دسته‌ها به میعادگاه تماشاچیان از زن و مرد دست در دهان برده سوت می‌زدند،

۱- ن. ک: روح البیان ۴/ ۱۴۳: «قال حجة الاسلام الغزالي: يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين و حکایته و ماجری بین الصحابة...» فتوای معروف غزالی در تحریم لعن بر یزید و تبرئه او.
ن. ک: بدوی / مؤلفات الغزالی ۴۶ - ۴۸.

۲- ن. ک: روح البیان ۴/ ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲: «و من قرأ يوم عاشورا و اوائل المحرم مقتل الحسين فقد شبه بالروافض خصوصاً اذا كان بالفاظ مخلة بالتعظيم لاجل تحزين السامعين. قال القهستاني: لو اراد ذكر مقتل الحسين ينبغي ان يذكر اولاً مقتل سائر الصحابة لئلا يشابه الروافض. قال ابن الصلاح في فتاواه: لعن المسلم كقتله، قاتل الحسين لا يكفر و انما ارتكب ذنباً عظيماً... ثم قال: و الناس في يزید ثلاث فرق: فرقة تتولاه و تحبه، فرقة تسبه و تلعنم، و فرقة متوسطة في ذلك لا تتولاه و لا تلعنم و تسلك به مسالك سائر ملوك الاسلام و خلفائهم... و هذه الفرقة هي المصيبة و مذهبها هو اللاتق بمن يعرف سير الماضيين...»



دسته‌ها حسن حسین کنان یکی پس از دیگری وارد می‌شدند، در هر عماری کودکی شبیه نعش خوابیده بود، کسانی که دور عماری را احاطه کرده بودند نوحه می‌خواندند و می‌گریستند و ...^۱».

قاجاران نیز که سیاست مذهبی صفویه را پیروی می‌کردند، در تعظیم شعائر و مراسم شیعه کوشیدند: «ایجاد جشن میلاد مبارک حضرت امیرالمؤمنین، ایجاد جشن میلاد مبارک حضرت سید الشهداء ... ایجاد جشن ولادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ... ایجاد جشن میلاد مبارک حضرت رضا (علیه السلام) که مخصوصاً در خراسان گرفته می‌شود. ایجاد جشن میلاد مبارک حضرت حجت (عج). این جشن‌ها همه را این پادشاه دین پناه [= ناصرالدین شاه] ایده‌الله بر اقتضاء رسوخ عقیدت و صفا طویت خود بشخصه رسم فرموده است و آیین بزرگ نهاده. در هر کدام، از جانب دولت ابد فرجام، عادات و رسوم اعیاد عظیمه و ایام کریمه، از قبیل چراغان و آتش بازی و ازدحام عام و انعقاد سلام و جلوس همایون بر سریر میمون و اداء تبریک و تهنیت و انشاد شعر و خطابت و غیر ذلک به عمل می‌آید ... رواج کلی و شیاع کامل امر تعزیه‌داری و سوگواری در حق حضرت امام ابو عبد الله سیدالشهداء (روحی و ارواح العالمین له الفداء) این سنت مؤکده که تالی فرایض مشدده است اگر چه در غیبت کبری از دوران سلاطین دیالمه (أَنَارَ اللَّهُ بُرَاهِنَهُمْ) مرسوم گردید و از آن وقت باز هر یک از طبقات ملوک شیعه، به سیره ایشان تأسی کرده‌اند، به تخصیص پادشاهان صفویه که مروج مذهب جعفری بودند. ولی در جمیع امتداد این قرون وازمان، اقامه ماتم ثانی سیدی شباب اهل الجنان به روز عاشورا غالباً، به عشر اول محرم احیاناً منحصر بوده است و در غیر این میقات مخصوص، امری بر این تکلیف منصوص، رسم اقدام نداشته اما در این دولت علیه چندان این سنت سنیه رواج گرفته

۱-ن.ک: تاورنیه ۴۱۶-۴۱۰: مشاهدات تاورنیه جهانگرد فرانسوی از عاشورای سال ۱۶۶۷ میلادی در اصفهان.



که در تمام ایام جمیع اسابیع هر شهر از شهر در هر شهر و قصبه مشهور از ممالک شیعه چندین مجلس حافل به ذکر این مصاب هائل منعقد می‌گردد... و از غزّه محرم تا سلخ صفر بخصوص به مثابه عاشورای عهد سایر سلاطین شیعه می‌باشد^۱.

رضا خان پهلوی تا پیش از سلطنت و آنک که هنوز سردار سپه بود، بنا به مقتضای سیاست و عرف ایرانی: «روز دهم محرم سال ۱۳۰۰ خورشیدی در حالی که سر خود را برهنه کرده بود و کاه روی سر خود می‌پاشید در جلوی دسته دیده می‌شد. همچنین شب یازدهم محرم، دسته قزاق‌ها به بازار آمد و شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پا برهنه، شمع به دست گرفته بود و در مسجد جامع تهران و مسجد شیخ عبدالحسین آمدند و یک دور، دور مجلس گردش کردند... تا اینکه رئیس‌الوزراء شد و از آن پس رفته رفته به کلی روضه و سینه زنی و دسته‌جات آنها را قدغن کرد^۲».

ملاحظه می‌شود که آنچه امروز در سوگواری داریم، سنن و میراث خالص ایرانی است و به تعبیری «همتِ والای نیاکان ماست^۳» و هیچ رابطه‌ای با روح و فرهنگ سامی ندارد.

۱- ن.ک: المائر والاثار ۹۶-۹۷.

۲- ن.ک: بهار ۱۸۳-۱۸۴.

۳- ن.ک: شعوبیه ۱۳، ۱۴، ۱۵.



تعزیه

تعزیه تغییر شکل و محتوای نقالی روزگار باستان است که رعایای ایرانی خاطره قهرمانان اسطوره‌ای آریایی را گرمی می‌داشتند.^۱ در ایران پس از اسلام تعزیه‌ها زیر مجموعه حماسه عاشورا هستند. در فرهنگ مردم تعزیه بخشی از بزرگداشت عاشورا محسوب می‌شود که پا به پای برگزاری مراسم سوگواری عاشورا در گوشه گوشه ایران از دیرباز برگزار می‌شده است.

تعزیه مردمی‌ترین صورت سوگواری ایرانی است و تعزیه‌ها حاوی همه عناصر و صور فرهنگ ملی ایران می‌باشند چرا که قلمرو تعزیه فرا تاریخی و اسطوره‌ای است، مرز و محدودیتی ندارد، در تعزیه صور ازلی روح سوگوار ایرانی آن گونه که باید و می‌خواهد خود را نشان می‌دهد.

ادبیات تعزیه از پایین‌ترین سطح فرهنگ ملی آغاز شد و سرانجام اعیان و اشراف ایرانی را به خود جلب کرد و مورد توجه دولت‌ها قرار گرفت تا آنجا که خود مروج و مشوق و برگزارکننده تعزیه شدند. همین امر باعث شد تا تعزیه از شکل سنتی عامیانه و بسیار ساده و مردمی خود به اشکال نوین هنر نمایش ارتقا یابد و از دانش و ابزار پیش رفته آن بهره گیرد. زبان و ادبیات تعزیه در همه بحور و اوزان نظم فارسی جا گرفت و برخی دستگاههای موسیقی اصیل ایرانی را استخدام کرد، اما موضوع و محتوای آن همچنان زبان حال روح سوگوار ایرانی ماند چرا که صورت ازلی روح سوگوار ایرانی در نقطه اوج تراژدی نهفته است و آن مرگ سخت مظلومانه قهرمان و شقاوت بی‌شرمانه ضد قهرمان است. از این رو موضوع تعزیه باید سوگمند، غمبار، اشک خیز، حسرت‌انگیز، فراق‌مند و ناکامی قهرمان باشد، و این ویژگی روح و خلق و

۱- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.



خوی ایرانی است. عنصر رجز و حماسه و ادبیات پهلوانی و اسطوره‌ای که ویژه ادبیات و فرهنگ ملی ایران است در ادبیات تعزیه حضور دارد اما مغلوب عناصر غمبار و مظلومانه مرگِ قهرمان است چرا که هدف؛ شکستن دل و تخلیه روح و آرامش روان بی قرار است.

عشق و ایمان ایرانی به ذریه رسول ﷺ و علی و آل علیّه باعث شد تا در تعظیم و تکریم و بزرگداشت یاد و نام و خاطره تاریخی آنان، از قوه نیرومند متخیله و صور ایده آل خیال خود بهره گیرد و ارادت خویش را به ساحت آن بزرگواران نشان دهد و همه عناصر محبوب و مطلوب فرهنگ ملی خویش را در ماتم شان به کار برد. از این رو برای همه اسوه‌های عقیدتی - تاریخی خویش مرثیه‌ای سروده و تعزیه‌ای برپا داشته^۱ و در هر شرایطی به آن وفادار بوده و آن را بخشی از تاریخ و ادبیات و

۱- تعزیه‌های مشهور و معمول که هر کدام سروده و ساخته روزگاری است عبارتند از:
 تعزیه آب کشی امام حسین علیّه؛ امام علیّه در کودکی دزدیده می‌شود و مظلومانه او را به باغبانی و آب کشی می‌گمارند. این تعزیه حاوی این ماجراست. این تعزیه اساس تاریخی ندارد.
 تعزیه ابن ملجم؛ در این تعزیه ابن ملجم با لباس های سرخ و ژنده و وضعی ناخوشایند و دلچک وار نشان داده می‌شود. ابن ملجم قاتل امام علی و ضد قهرمان است.
 تعزیه احمد صفاح؛ (؟) در این تعزیه فردی که احمد صفاح نام گرفته از سرداران عرب است که بعد از فاجعه کربلا به خون خواهی امام حسین علیّه بر می‌خیزد.
 تعزیه امام باقر علیّه؛ چگونگی مسمومیت امام باقر به دست هشام.
 تعزیه امیر تیمور؛ تیمور در کربلا سوگند یاد می‌کند که انتقام واقعه کربلا را بگیرد و شهر حلب را ویران می‌کند. والی شام دختر خود را به او می‌دهد. تیمور دستور می‌دهد لباس‌ها را از تن دختر درآورند و بعد والی را به چوب می‌بندد و از شهر انتقام می‌گیرد.

تعزیه انار آوردن جبرئیل؛ حضرت فاطمه علیّه بیمار می‌شود، پزشکان انار تجویز می‌کنند. علی علیّه

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

انار نمی‌یابد، به خانه شمعون یهودی می‌رود و طلب انار می‌کند. شمعون یک انار دارد و آن را به حضرت می‌دهد. علی در راه بیماری می‌بیند که شفایش در انار است، انار را به او می‌دهد و دست خالی به خانه می‌آید. در همین احوال جبرئیل سبد اناری برای حضرت فاطمه به ارمغان می‌آورد. تعزیه ایوب پیامبر، تعزیه بنی اسد و دفن اجساد شهیدان کربلا.

تعزیه بیرالعلم؛ دیوی است مردم‌آزار، علی او را می‌کشد و زعفر جَنّی مردم‌دوست را به جای او می‌گمارد.

تعزیه مردی که پسرش را فروخت؛ مردی نذر می‌کند که هر سال تعزیه‌داری کند، در تنگ‌دستی نمی‌تواند، فرزندش را برای فروش می‌برد، خریدار فرزند امام حسین علیه السلام است که پس از خرید او را آزاد می‌کند.

تعزیه پشیمان شدن یزید؛ یزید در خواب، روز محشر و سرنوشت شوم خود را می‌بیند و از وحشت بیدار می‌شود و از کرده خود پشیمان می‌گردد و حضرت زینب را می‌طلبد و از او پوزش می‌خواهد. پشم رشتن حضرت فاطمه؛ حضرت فاطمه برای یک یهودی پشم می‌ریسد و مزد آن را خرج زندگی و اتفاق در راه خدا می‌کند.

تعزیه تخت سلیمان و ازدواج او با بلقیس؛ تعزیه توپ زلزله؛ حوادث روز قیامت. تعزیه خروج مختار تعزیه خروج مصیب؛ از سرداران عرب که به خون‌خواهی امام حسین برمی‌خیزد. تعزیه خیبر؛ داستان فتح قلعه خیبر به دست امام علی علیه السلام.

تعزیه دختر نصرانی؛ دختر نصرانی عاشق علی اکبر می‌شود و به قصد دیدارش راهی کربلا می‌گردد. وقتی به کربلا می‌رسد که علی اکبر شهید شده است.

تعزیه دُرّ و صدف؛ دُرّ و صدف دو دختر زیبا و رشید هستند که دختر عمو می‌باشند و به امام حسین علیه السلام سخت علاقه دارند، لباس مردانه می‌پوشند و به جنگ می‌روند و شهید می‌شوند.

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

دل درد یزید؛ یزید دل درد دارد، با شنیدن شهادت امام حسین علیه السلام و ورود اسیران به شام، دلش خوب می شود.

تعزیه دیر راهب؛ ماجرای اسیران کربلا در راه شام با یک راهب نصرانی، پذیرایی و مسلمان شدن راهب و ... ازدواج امام زین العابدین با شیرین دختر راهب و ...

تعزیه تولد امام حسین؛ امام حسین پس از تولد در کنار مادر با هم به خواب می روند، بعد مادر او را نمی بیند و ناراحت می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: حسین به عرش رفته و ...

تعزیه تولد زینب، تعزیه جابر بن عبد الله انصاری، تعزیه حجة الوداع، تعزیه خز ریاچی، تعزیه حضرت عباس، تعزیه حضرت ذکریا.

تعزیه خار مغیلان؛ چون حسین علیه السلام کشته می شود و خاندانش را به اسارت می برند، برای اینکه عبد الله برادر شهربانو به خون خواهی امام حسین برنخیزد و آنها را تعقیب نکند، اسرا را از راهی به شام می برند که بیراهه است و پر از خار مغیلان می باشد.

تعزیه خاک بازی امام حسین علیه السلام؛ امام حسین علیه السلام در کودکی هم مورد ستم ابن سعد بوده است. امام حسین و ابن سعد در کودکی سرگرم خاک بازی بودند، ابن سعد که نسبت به امام کینه و حسادت می ورزیده حضرت را آزار می داده است.

تعزیه شاه چراغ، تعزیه شهادت امام حسین، تعزیه شهادت امام رضا، تعزیه شهادت قاسم، تعزیه شهادت مسلم، تعزیه شیر افکن، تعزیه شیر و فضا، تعزیه ضربت خوردن حضرت امیر، تعزیه ضیفم شیر شکار، تعزیه طفلان زینب، تعزیه طفلان مسلم، تعزیه عابس و شوزب، تعزیه عاق والدین، تعزیه عباس تعزیه ذبیح اسماعیل، تعزیه ذبیح عبد الله، تعزیه روزه گرفتن اهل بیت، تعزیه زوار نجف، تعزیه سرقت ردای امام حسین، تعزیه سلمان فارسی، تعزیه عبد الله عقیف

تعزیه عروسی شهربانو؛ ازدواج امام حسین با شهربانو شاهزاده خانم ساسانی.

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

تعزیه علی اکبر تعزیه عقیل بن عبد الله

تعزیه غارت خیمه شهربانو؛ در این تعزیه شهربانو بنا به وصیت امام حسین برای اینکه اسیر نشود فرار می‌کند.

تعزیه غلام ترک، تعزیه فاطمه صغری، تعزیه فروش نخلستان، تعزیه جوانمرد قصاب، تعزیه گریه امام سجاد، تعزیه گل و بلبل، تعزیه مالک اشتر، تعزیه مردن زائر کربلا، تعزیه مرغ خونین، تعزیه مهلت خواستن شب عاشورا

تعزیه میهمانی یهود؛ زنی از دوستان امام حسین روزی به تعزیه می‌رود و چنان تحت تاثیر قرار می‌گیرد که بی‌هوش می‌شود و نمی‌تواند به خانه‌اش برود و برای مهمانان یهودی خود غذا بپزد، فاطمه و زینب و سکینه به خانه‌اش می‌روند و غذا درست می‌کنند!

تعزیه نان پختن حضرت امیر، تعزیه هروسی حضرت زهرا، تعزیه ورود اسیران کربلا به شام، تعزیه ورود اسیران کربلا به مدینه، تعزیه رحلت حضرت ابراهیم، تعزیه وفات امام کاظم، تعزیه وفات رسول اسلام، تعزیه وفات امام حسن، تعزیه وفات حضرت خدیجه، تعزیه وفات حضرت رقیه در زندان شام، تعزیه وفات حضرت زینب در شام، تعزیه وفات حضرت معصومه در قم، تعزیه وفات قنبر، تعزیه هابیل و قابیل، تعزیه هفتاد و دو تن، تعزیه هند جگرخوار، تعزیه حمامه خون چکان امام حسین، تعزیه یحیی بن ذکریا و ... ن.ک: همایونی / تعزیه ۳۰۰-۳۱۰.

کتاب شناسی تعزیه:

بهرام بیضایی / نمایش در ایران (تهران. ۱۳۴۴). + صادق همایونی / تعزیه و تعزیه خوانی (تهران. جشن هنر ۱۳۵۴). + صادق همایونی / تحولات و سیر تکامل تعزیه در ایران (مجله کاوه. ش ۱۹۵۳/۴۶/۴۵). + صادق همایونی / تعزیه مجموعه دلپذیر (مجله فردوسی. شماره ۱۰۹۰. تهران ۱۳۵۱). + پرویز ممنون / نخستین تعزیه‌ها در ایران (رودکی. شماره ۳. تهران، ۱۳۴۱). + محمد

ادامه پاورقی در صفحه بعد



فرهنگ ملی خود کرده است.

در تعزیه سنتی شهادت علی اکبر علیه السلام، زبان، ادبیات، عناصر فرهنگ، صور خیال و صورت ازلی روح سوگوار ایرانی را می توان دید:
 قهرمانان: علی اکبر، امام حسین علیه السلام، لیلا، زینب.
 ضد قهرمانان: ابن سعد، شمر.
 زبان حال روح سوگمند و فراق‌مند و ناکام ایرانی از زبان قهرمانان؛
 لیلا:

نوجوان من	با کمال من	داده‌ای زینت	قد و بالا را
می روی میدان	ای گل خندان	می کنی مجنون	أم لیلا را
من به قربان	طاق ابرویت	مُشک می ریزد	تار گیسویت
نامزد مانده	دختر عمویت	یوسفم رحمی	کن ذلیخارا

ملاحظه می شود که همه عناصر برجسته جهان بینی و فرهنگ ایرانی در این زبان حال حضور دارند: قهرمان شهید، زیبا روی جهان است، در آستانه عشق ورزی و شکوفایی جوانی، ناکام شهید می شود.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

جعفر محبوب / نمایش خوانی ایران و نقالی (جشن هنر تهران. ۱۳۴۶). + جنتی عطایی / بنیاد نمایش در ایران (تهران، ۱۹۵۵). + مرتضی هنری / تعزیه در خور (۲). + سیروس طاهباز / تعزیه شهربانو (تهران. ۱۳۴۰). + پرویز صیاد / تعزیه خَر (جشن هنر. تهران، ۱۳۵۰). + احسان یار شاطر / تعزیه و آیین های سوگواری در ایران باستان (مقاله: مندرج در مجموعه مقالات تعزیه، هنر پیشرو ایران. ۲). + مایل بکتاش / تحول موقع اجتماعی و جهات ارزیابی تعزیه (مجله بامشاد. ش ۹۸-۱۰۹. سال ۱۳۴۷ تهران).



شقاوتِ ضدِ قهرمان:

ابن سعد:

طَبَّال بِلِرَز آر دل خسروِ جم را افکن حئی جان ارض و سما لوح قلم را
تا من روم پشت سراپرده عصمت سوزم جگر شاه عرب میر عجم را
و ...

شمر:

خسرو مُلکِ عرب سپاه ندارد بیکس و یار است دادخواه ندارد
جنگ و دف و نی مغنیان بنوازید گشته حسین دستگیر و راه ندارد
و ...

زبان زار و نزار و روان سوگوار ایرانی؛

امام حسین علیه السلام:

آه شدند یاوران من همه گشته عابد بیمار غمگسار ندارد
بنال ای خواهر از مرگ برادر حسین را گشته گویا روز آخر
شده وقتی سیه بر سر نمایی یتیمان مرا باشی تو یاور
و ...

زینب:

هر چه گفتم مرا مَبَر به غریبی شمر لعین حرتم نگاه ندارد
آه به دنیا چه پای غم بنهادم دیده من غیر اشک و آه ندارد*

*- شادروان استاد محمد تقی بهار در نقد از زبان زار و نزار ایرانی و علل آن می گوید: «... آهنگ صدای مانیز چون مخارج حروف ما ضایع شده است؛ نه به فارسی شبیه است و نه حتی به عربی، و گویا بعد از ضربت مغول و نشر تصوف و بسط قتل عام های تیمور و شاه اسماعیل و محمود و نادر و آقا محمد خان به تدریج این الحان عاجزانه و صوت های نازک و شکسته بسته و حروف جویده جویده ادامه پاورقی در صفحه بعد



در تعزیه قاسم نیز وضع این گونه است؛ در این تعزیه همه صور و سنن ملی کهن ایرانی به کار رفته و روایت آن حکایت روح سوگوار و روانِ ناکام ایرانی است. عناصر ایرانی تعزیه قاسم عبارتند از: زبان و ادبیات عامیانه ایرانی، سنن کهن

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مظلومانه و حیلت گرانه به وجود آمده است و درست علیّ سُستی و زشتی و ناله دار بودنِ آواز ما همان عللی است که آواز یهود را سُست و ناله دار ساخته است» ن.ک: بهار / سبک شناسی ۱۹۷/۱ - ۱۹۸.

بی‌گمان حوادث سیاسی اجتماعی و علل یاد شده، در خُلق و خُو و ادبیاتِ ما تأثیر منفی داشته و ادبیاتِ بیمارگونه، چاپلوس و نفاق آلود ساخته است. می‌دانیم که فرهنگ قومی ما از آغاز همواره بر ادبیات طبقاتی استوار بوده است؛ زبان زاز و نزار ایرانی زبان روح سوگمند و فراق‌مند اوست، عامل سازنده اشک و آه و سوز در خود و مخاطبان خویش، و این تجلی خلق و خوی سوگوار ایرانی است. در ادبیات طبقاتی ایران باستان نیز این ویژگی برجسته است. در روزگار پس از باستان و پیش از یورش ویرانگر مغولان و ... این ویژگی آشکار است. مرثیاتی قوامی رازی شاعر شیعی ایران سده پنجم و ششم هجری همین ویژگی را در خود دارد:

روز دهم ز ماه محرم به کربلا	ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی
آن تشنگان آل محمد اسیر وار	بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا
اطفال و عورتان پیامبر برهنه تن	از پرده رضا همه افتاده بر قضا
در آرزوی آب چمنوی بهداد جان	لعنت برین جهان به نفرین بی‌وفا
آن روزها که بود در آن شوم جایگاه	مانده چو مرغ در قفس از خوف بی‌رجا
لب خشک از آتش دل و رخ زاب دیده تر	دل با خدای برده و تن داده در قضا
ایشان قوی ز آلت و ساز و سلاح و اسب	و اینها ضعیف و تشنه و بی‌پرگ و بی‌نوا

ن.ک: دیوان بدرالدین قوامی (چاپ محدث ارموی، تهران ۱۳۳۴ خورشیدی)



ایرانی، صورتِ ازلی روحِ سوگوار ایرانی، صُورِ عامیانه ایده‌آل خیالِ ایرانی، عناصرِ فرهنگِ ملی ایرانی؛ حنا، حجله، خلعت، نقل و شیرینی، کله قند، حنا بستن عروس و داماد.

روایت ایرانی تعزیه قاسم: قاسم نوجوان، نامزد دارد، فاطمه نامزد قاسم است، پیش از شهادتِ قاسم عقد انجام می‌پذیرد، حجله آماده می‌شود، قاسم به خواهرش مادر لباس دامادی علی اکبر شهید ناکام را می‌پوشد، به خواهرش مادر قاسم، لیلا مادر علی اکبر شهید جامه عزا از تن در می‌آورد و دست حنا می‌کند، زینب به دست و پای عروس و داماد حنا می‌بندد و نقل و گلاب و خلعت نزد عروس می‌آورد و می‌گوید که رختِ عروسی به تن کند و مبارک باد می‌گوید. مادر قاسم دوباره دست‌های قاسم را حنا می‌بندد، مراسم عروسی برگزار می‌شود، به دستور امام حسین علیه السلام زینب به فاطمه می‌گوید سوار اسب علی اکبر که عقاب^۱ نام دارد بشود و به حجله برود، فاطمه حاضر نیست اسب برادر شهیدش را سوار شود، امام می‌پذیرد که فاطمه سوار ذوالجناح اسب خود امام شود، امام حسین علیه السلام برای شعر و ابن سعد کله قند تبرکی می‌فرستد، عروس و داماد روانه حجله می‌شوند، عروس نوحه سرایی می‌کند. نقطه اوج تراژدی از اینجا آغاز می‌شود: قاسم اندکی بعد عروس را ترک می‌گوید، عروس اعتراض می‌کند که:

فدای جان تو این رسم بی وفایی نیست بیا دمی بنشین موسم جدایی نیست

قاسم می‌گوید در چنین وضعی عروسی روا نیست وعده دیدار در قیامت، عروس از داماد می‌خواهد که به او نشانی بدهد تا در صحرای محشر قاسم را باز شناسد، قاسم می‌گوید: نشان من آستین دریده و تن صد چاک من است، قاسم در آخرین وداع سفارش عروس را به مادر می‌کند، امام حسین علیه السلام برای قاسم دعا

۱- از عناوین باستانی و اساطیری ایران.



می‌کند، قاسم روانه نبرد می‌شود و به شهادت می‌رسد^۱...
در تعزیه علی اکبر و قاسم، تنها عناصر مشخص تاریخی وجود حقیقی قهرمانان است اما زبان حال و روایت آن برخاسته از فرهنگ و سُننِ خالص ایرانی است. این وضعیت در همه تعزیه‌ها وجود دارد هرچند که در برخی از آنها حتی یک عنصر تاریخی هم نمی‌توان یافت و سراسر ساخته قوه خیال و روح سوگوار ایرانی است که در گذر سده‌ها ساخته و سروده شده و امروز بخشی از فرهنگ ملی مردم ایران است.



نوروز

بی‌گمان نوروز و مهرگان از کهن‌ترین جشن‌های آریایی هستند که ریشه و پیشینه آنها به روزگار حضور آریاییان در اثیرین (= ایران) می‌رسد. روزگاری که سال آریایی تنها دو فصل داشت؛ زمستان و تابستان: «... آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان، هفت ماه تابستان هست، پنج ماه زمستان و این ده ماه هست سرد؛ آب‌ها سرد، زمین‌ها سرد، گیاهان سرد، آنجا میان زمستان، آنجا در دل زمستان، آنجا زمستان سراسر فرا گیرد دورترین جاها را از سیلاب و یخ^۱ و آریاییان پس از گذر زمستان ده ماهه، هفت ماهه و پنج ماهه، آنک که آغل‌ها و تَدَز‌ها و کَوَز‌ها و پَلاس‌ها را می‌گشودند و رمه‌ها و گله‌های گاو و گوسفند و اسب و شتر را روانه دشت‌های سرسبز و خرم می‌نمودند، جشنی برپا می‌داشتند، شادمان که سرما رفته، یخ و برف و سیلاب گسسته و زندگی انسان و گیاه و چارپا آغاز شده است و این جشن آغاز سال آریایی بود که با بهار آغاز می‌شد و در نگاه آریایی آغاز تابستان بود. جشنی که بعدها نوروز نام گرفت. آنک که آسمان روی در هم می‌کشید و خبر از حضور زمستان می‌داد و آریاییان رمه‌ها و گله‌های خویش را به آغل می‌بردند، در آستانه زمستان جشنی می‌گرفتند که بعدها مهرگان خوانده شد^۲.

۱- ن. ک: وندیداد ۱/۱۹۳- ۳/۱/۱۹۴، ۴.

۲- شادروان استاد پورداود می‌گوید: سال هخامنشی از ماه باگ یادی = Bagyadi (= باگ = بَغ = خدا + ید = یز = ستایش یعنی ماه ستایش خدا) شروع شده و بعدها به جای جشن باگ یادی، جشن مهرگان (۱۶ مهر ماه) که جشن بزرگ ایران قدیم بوده برگزار می‌شد. این جشن از روزگار داریوش هخامنشی (۴۹۳- ۴۸۶ ق. م) آغاز شد و معمول شدن جشن مهرگان به جای جشن نوروز باگ یادی ادامه پاورقی در صفحه بعد



بدین سال در گذر هزاره‌ها نوروز هماره در چرخش بود^۱ چراکه بهار می‌چرخید تا آنجا که نوروز سال جلوس یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی، روز ۱۲ حزیران رومی برابر با اول تابستان بود^۲ تا که سرانجام در پی اعتدالی زمان و تحویل خورشید به برج حمل در هزاره پیشین (سال ۴۶۷ قمری) به روزگار ملک‌شاه سلجوقی^۳ و همت‌نخبگان ایرانی، نوروز ظرف زمانی مناسب خویش را یافت؛ سال آریایی همچنان با بهار آغاز شد و بهار با فروردین و نخستین روز فروردین نوروز شد.

چنین پیداست که در روزگار بلند آیینی باستان از مادها تا ساسان‌ها، جشن کهن آریایی نوروز تحت الشعاع گهنبارها^۴ یا جشن‌های آیینی ششگانه سال قرار گرفت چرا

ادامه پاورقی از صفحه قبل

از همان عهد است.

ن.ک: خرده اوستا ۲۰۴-۲۰۵. گویا پیشینه برگزاری نوروز دوران تاریخی باستان به دیاکو پادشاه ماد می‌رسد. ن.ک: خرمنشاه ۴۴-۴۵، ۵۴.

۱- سرنوشت نوروز در ادوار تاریخی ن.ک: تقی زاده / گاه شماری ۳۸-۴۸. + مقالات ۲/۲۶، ۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۱۲۸/۴-۱۴۲، ۲۱۰/۹-۲۳۱. + بیرونی / آثار الباقیه. ۲۲۳-۲۲۵.

۲- ن.ک: معین ۴۸۴۳/۴-۴۸۴۴.

۳- ن.ک: همان.

۴- گهنبار یا گاهنبار، در پهلوی: گاسانبار، از گاس، در اوستا: گاثو، به معنای گاه، هنگام، بار از واژه اوستایی یاثیریّه از یار = Yare = سال، یعنی هنگام سال. ن.ک: خرده اوستا ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵-۲۱۸. شش جشن آیینی آریایی باستان عبارت بودند از: میدیورزم، میدیوشم، پتیه یوشهیم، آیسارم، میدیارم، همسپتدم. این شش جشن آیینی در سراسر اوستا بسیار ستوده شده و از مقدسات بسیار معتبر آیینی بوده که حضور در آنها و دادن میزد و فدیه و هدیه از واجبات عینی بوده و عدم حضور در آنها کیفر مرگ داشته است. ن.ک: یسناها ۹/۱، ۹/۲، ۱۱/۳، ۱۴/۴، ۱۱/۷، ۱۱/۷، ۸/۱۷، ۱۱/۲۲. + ویسپرد ۲/۱، ۲/۲. ن.ک: ایران؛ آیین و فرهنگ.



که در ادبیات اوستایی نام و نشانی از نوروز نیست و اصولاً به روشنی و درستی نمی‌دانیم که در روزگار مادها، هخامنش‌ها و اشکان‌ها نوروز چگونه برگزار می‌شده است و این نشان از غیر آیینی بودن نوروز و مهرگان دارد.

در ادبیات پهلوی ساسانی از نوروز یا نوک روچ یا نوگ روز یاد شده است^۱ و چگونگی مراسم نوروزِ اواخر روزگار ساسانی کم و بیش به ما رسیده است هرچند که گزارش آن تألیف سده‌های نخست هجری است و کیفیت و کمیت آن می‌تواند بخشی از مبارزه فرهنگی ایرانیان با تازیان باشد. چرا که در پی حضور تازیان در ایران که روزگار غربت و حسرت و مظلومیت و حرمت ملیت و فرهنگ ملی بود به نوروز و مهرگان توجه بسیار شد و این خود نشان می‌دهد که این دو جشن در سراسر روزگار باستان هرگز آیینی نبوده‌اند. به همین دلیل در پی زوال آیین آریایی و فراموشی و بی‌اعتباری جشن‌های آیینی، نوروز و مهرگان از سوی مردم ایران همچنان گرامی داشته می‌شد و ایرانیان برای برگزاری آنها باج و خراج و جزیه مضاعف می‌پرداختند^۲. در همین دوره بود که پاسداران خاطره قومی کهن، نوروز را وارد ادبیات آیینی باستان کردند. در بُن‌دِه‌شَن ایرانی آمده است که: مادران سوشیانت‌های موعود، در روز نوروز به دریاچه کیانسه خواهند شد تا از نطفه زرتشت که در آن آب‌ها نهفته است بارور گردند^۳.

۱- ن.ک: اذکایی ۱، ۲، ۳: نوک روچ = $Nokroc^{\wedge}$ یا: نوگ روز = NOGROZ ← ن.ک: ابونواس /

فارسیات ۱۶: بحق المهرجان و نوک روز و فرخ روز بسال الکبیس

و النوک روز الکبار و جشن گاهنبار

۲- ن.ک: ایران در روزگار اموی.

۳- ن.ک: معین ۴/۴۸۴۴-۴۸۴۳ ← بند هش بزرگ + صد در بندهش. + مقایسه کنید: بن دهش هندی

۱۱۵، ۱۲۰ در اینجا از نوروز نامی نیست. + پورداود / سوشیانت ۳۴ ← داستان سوشیانت‌ها در: بن

ادامه پاورقی در صفحه بعد



انتساب نوروز به جمشید و مهرگان به فریدون کار همین دوره است.^۱ هر چند که در ادبیات اوستایی و آیینی جمشید بنیان‌گذار سنی آریایی معرفی گردیده با این همه، نیامده است که جمشید نوروز را بنا نهاده و فریدون مهرگان را پی هشته است. تألیف کتاب‌های بسیار در عظمت و فضیلت نوروز نیز میراث همین دوره تاریخی سرنوشت‌ساز است. علاوه بر شعوبیان مسلمان که در فضایل نوروز کتاب می‌نوشتند^۲، شعوبیان مزدیسنی نیز آثار بسیاری در فضیلت نوروز خلق کردند و نوروز را آیینی - ازلی نمودند که همه رویدادهای سرنوشت‌ساز تاریخ بشر در نوروز روی داده و خواهد داد: «آفرینش جهان در نوروز بوده، کیومرث (= آدم) در نوروز آفریده شده، مشی و مشیانه (= آدم و حوا) در نوروز پدیدار شدند، هوشنگ، تهمورث، جمشید، فریدون، منوچهر، سام نریمان، کی خسرو، افراسیاب و ... همه در

ادامه پاورقی از صفحه قبل

دهش بزرگ ۶/۱۱، ۶/۲۹، ۹-۸/۳۰، ۹-۹/۳۲، ۸-۸+ دینکرد ۷/۷-۱۰+ بهمن یشت ۴۳/۳-۶۴+ صد در بن دهش ۳۵+ جاماسپ‌نامه. تألیف داستان بر اساس منابع یاد شده: «به نزدیک دریاچه کیانوسو کوهی است موسوم به کوه خدا، قومی از خدا پرستان و پرهیزکاران در بالای آن جای دارند، هر سال در هنگام نوروز و مهرگان دختران خود را به کیانوسو می‌فرستند تا در آن خود را بشویند ...»

۱-ن.ک: الاوائل ۱۸۵/۲: «اول ما اتخذ النیروز عیداً؛ اجتمعت الفرس ان جمّاً الملک اول من اتخذ النیروز عیداً» «نخستین کسی که نوروز را عید گرفت؛ ایرانیان همه بر این باورند که جمشید پادشاه نخستین کس بود که نوروز را عید گرفت ...» + همان ۱۸۸/۲: «اول ما ظهر المهرجان علی عهده أفریدون و ذلک ان الدین قبل ایامه فسد، افسده الضحاک، فوثب به أفریدون فقَیّده فسمی الیوم الذی ظفر به فیه المهرجان ...» = «نخستین کسی که در روزگار او مهرگان پدیدار شد فریدون بود، به این سبب که پیش از روزگار او آیین تباه شده بود، ضحاک آیین را تباه کرده بود، فریدون بر او تاخت و او را به بند کشید، روزی را که بر ضحاک پیروز شد مهرگان نامید ...» + شاهنامه ۳۹/۱-۵۰.

۲-ن.ک: شعوبیه ۲۴۹-۲۶۹.



این روز ظهور کرده‌اند، آرش در این روز تیر انداخت، لهراسپ، گشتاسپ و زرتشت در این روز ظهور کردند، خسرو پسر هرمزد (= خسرو پرویز) در این روز جلوس کرد. بهرام ورجاوند، پشوتن پسر گشتاسپ، اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس در این روز ظهور خواهند کرد، سام نریمان، کی خسرو، گشتاسپ و ... در این روز ظهور مجدد خواهند کرد. شکست اهریمن و آغاز رستاخیز در این روز خواهد بود^۱.

۱-ن.ک: رساله ماه فروردین روز خرداد، در مجموعه متون پهلوی به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است. ن.ک: J.Asana ; Pahlavi texts. 1987-1913 ترجمه فارسی: بهار / ترجمه چند متن پهلوی (نشر سپهر. تهران، ۱۳۴۷) + ایران کوده. شماره ۱۶ (۱۳۳۱ خورشیدی) ترجمه متن ماه فروردین و روز خرداد. متن و پیوست.

این رساله از میراث گرانقدر شعوبیه است که در سده‌های نخست هجری به زبان پهلوی نوشته شده است. شادروان استاد تفضلی می‌گوید: «زمان تألیف این رساله اواخر دوره ساسانی است اما در نثر آن بعدها دستکاری کرده‌اند زیرا نفوذ زبان فارسی در آن دیده می‌شود» ن.ک: تفضلی ۲۹۳-۲۹۴. استاد تفضلی تاریخ کتابت نسخه اول این رساله را سال ۹۵۶ میلادی نوشته‌اند. رونویسی از این نسخه در سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۴۲ میلادی و آخرین رونویسی یا بازنویسی در سال ۱۷۶۷ میلادی صورت گرفته است. فضایل و مراسم نوروز در آیین نامه یا آیین نامگ یا ایوین نامگ‌ها نیز آمده که منابع اصلی مورخان و نویسندگان مسلمان عرب و ایرانی را تشکیل می‌دهد. این میراث گرانقدر را موبدان که پاسدار خاطره کهن قومی بودند حفظ می‌کردند. مسعودی مورخ عرب مسلمان در شیراز یکی از این آیین‌نامه‌های مصور هزار برگ را دیده و در کتاب التنبیه از آن یاد کرده است. بسیاری از این آیین‌نامه‌ها به عربی ترجمه شده و یا به عربی تألیف شده است. چرا که نوابغ هوشمند شعوبیه توانایی خلق آثاری را به پهلوی و عربی داشتند و این مقفع یکی از این نوابغ است که صدها رساله به پهلوی و عربی تألیف کرد. فهرست این نوابغ و آثارشان ران.ک: شعوبیه ۲۴۹-۲۶۹. + تفضلی ۲۴۷-۲۴۵ - مسعودی / التنبیه ۱۰۴. + ابن الندیم / الفهرست ۱۳۲، ۳۶۴. + جاحظ / المحاسن ۱۳۸. + ادامه پاورقی در صفحه بعد



همین رساله‌ها بود که منبع مورخان و نویسندگان مسلمان عرب و ایرانی شد. جاحظ، بیرونی، قزوینی، خیام و ... از روی همین رساله‌ها فضایل و آداب نوروز را نوشتند. مبنای روایات اسلامی در فضایل نوروز نیز همین رساله‌ها بود^۱.

از کیفیت و کمیت نوروز و چگونگی برگزاری مراسم آن در روزگار ساسانی توسط همین رساله‌ها و آیین‌نامه‌ها با خبر شده‌ایم چرا که مبنای این رساله‌ها روایات شفاهی بوده که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل گردیده و سرانجام در دوره تألیف میراث باستان، نوشته شده است.

بی‌گمان نویسندگان رساله‌ها و آیین‌نامه‌های نوروزی، فضایل و مراسم نوروز ساسانی را به گونه‌ای نوشته‌اند که مناسب وضع موجود عصر و نسل‌شان باشد. در این نگارش همواره دو اصل مورد توجه بوده است: نخست ایجاد هوس و حسرت برگزیده‌ها ناشناخته باستان، و سپس خلق تصاویری آشنا و دل‌انگیز و غرور آفرین از شکوه و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بیرونی / آثار الباقیه ۲۱۳. + خیام / نوروزنامه ۱۸ - ۲۱ + جاحظ / التاج ۲۵ - ۲۶. انعکاس روایات ایرانی فضایل نوروز در منابع عربی سده چهارم هجری: ن. ک: الاوائل ۱۸۵/۲ - ۱۸۶: «ایرانیان همه بر این باورند که جمشید پادشاه نخستین کسی بود که نوروز را جشن گرفت و بزرگداشت نوروز را آیینی ساخت و همو بود که شهر تومس را پی هشت ... پیش از جمشید آیین دگرگون شده بود، او که پادشاه شد آیین را به جایش برگرداند و دادگری پیشه ساخت، روزی را که پادشاه شد نوروز نامید یعنی روز نو، تازیان نوروز را تازی کردند و گفتند: نیروز بر وزن طیفور. ایرانیان پندارند که پیش از جمشید هم نوروز نزد اهل معرفت روز بزرگی بود چرا که در آن روز خداوند آدمیان را آفرید ... و گفته‌اند به این دلیل در شب نوروز آتش می‌افروزند که پلیدی‌های بر جای مانده از زمستان و پراکنده در هوا نابود شود. شراب در نوروز پدید آمد و به پادشاه هدیه شد. اهداء شراب از آن روز سنت شد و ...»

۱- ن. ک: الاوائل ۱۸۵/۲ - ۱۸۶. - مروج ۲۲۴/۱. + صفحات بعد.



عظمت شاهنشاهی و شادمانی و خرمی رعایای ایرانی. علاوه بر این دو اصل، ازلی بودن و آیینی کردن نوروز مورد توجه نویسندگان اولیه رساله‌ها بوده است. با این همه، واقعیت طبقاتی نوروز باستانی در این رساله‌ها بسیار برجسته است. بیرونی و رازی نوروز ساسانی را از آغاز فروردین نوشته‌اند و این نشان می‌دهد که نویسندگان مراسم نوروزی با توجه به همان دو اصل یاد شده خواسته‌اند همه چیز را در جای شایسته و مناسب و دل‌انگیز آن ببینند.^۱ رازی با الهام و اقتباس از رساله پهلوی ماه فروردین روز خرداد می‌نویسد: «آنچه معروف است آن دانند که خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطا‌های فراوان دادندی و چون این پنج روز بگذشتی به لهو کردن و باده خوردن مشغول شدندی، پس این روز از این سبب بزرگ کردند، و گفته‌اند آن روزی است که جمشید مردم را بشارت دادی به بی‌مرگی و تندرستی و آمرزندگی، و گویند که هم اندرین روز بود که کیومرث آژور دیو را بکشت»^۲ بر همین اساس برخی مدت جشن نوروز ساسانی را یک ماه نوشته‌اند که: پنج روز نخست ویژه شرفیابی اشراف و روحانیان، پنج روز دوم ویژه دریافت هدایای نوروزی، پنج روز سوم ویژه شرفیابی خدمتکاران شاهنشاه، پنج روز چهارم ویژه خواص شاهنشاه، پنج روز پنجم ویژه سپاهیان و رزمیان، پنج روز ششم ویژه رعایای ایرانی.^۳

در نوروزنامه منسوب به خیام، روایت تبلیغی خاطره‌انگیز و غرور آفرین نوروز

۱- آنچه مسلم است این است که پیش از نوروز، جشن فروردگان که جشن فروهرهای مردگان است برگزار می‌شده و ده روز طول می‌کشیده است. ن. ک: خرده اوستا ۲۱۰-۲۰۹. شادروان پورداود می‌گوید: جشن نوروز بدون اینکه نزد زرتشتیان، هنگام فرود آمدن فروهرها باشد، از جشن‌های بزرگ و نوروز جمشیدی خوانده می‌شود. ن. ک: همان ۲۲۲.

۲- ن. ک: بهار ۱۶۰/۲-۱۶۱ - شهردان بن ابی‌الخیر رازی / روضة المنجمین.

۳- ن. ک: معین ۴/۴۸۴۳، ۴۸۴۴، ۴۸۴۵ - آثار الباقیه ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹.



ساسانی را بهتر می‌توان دید: «آیین ملوک عجم از گاه کی خسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پر مَن و انگشتری، و درمی و دیناری خسروانی، و یک دسته خَوید سبز رُسته و شمشیری و تیر و کمان و دوات و قلم و اسپی و بازی و غلامی و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان. چون موبد موبد موبدان از آفرین بپرداختی پس بزرگان دولت در آمدندی و خدمتها پیش آوردندی» «آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان: شها به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی کن بر یزدان، و دین کیان سروش آورد ترا دانایی و بینایی به کاردانی، و دیر زیو با خوی هزیر، و شادباش بر تخت زرین، و انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی نگاه‌دار، سرت سبز باد و جوانی چو خوید، اسپت کامکار و پیروز، و تیغت روشن و کاری بر دشمن، و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم کشوری بگیر نو، بر تخت با درم و دینار، پیشت هنری و دانا گرامی و درمی خوار، و سرایت آباد و زندگانی بسیار»^۱. آن کس که با فضای آیینی و ادبیات اوستایی و درباری روزگار ساسانی آشنا باشد به روشنی می‌داند که این متن ساختگی است و پیداست که نویسنده با توجه به عصر و نسل خویش چنین متنی را ساخته و پرداخته است.^۲ در ادامهٔ این متن آمده است: «چون این بگفتی چاشنی کردی و جام به ملک دادی و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم در پیش تخت او نهادی. و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو

۱- ن.ک: بهار ۱۳۵۲/۲ - ۱۳۶ - نوروزنامه ۱۸ - ۱۹، همین تصاویر در منابع عربی: الاوائل ۱۳۵۲/۲ - ۱۳۶.

۲- شادروان استاد محمد تقی بهار می‌گوید: «اگر این سرود و مدح ساختگی نباشد، در آن دست خوردگی بسیار است و لغات تازی و اجنبی ... دیده می‌شود و شاید افتادگی هم داشته باشد و ...» ن.ک: بهار ۱۳۶۲/۲ - ۱۳۷.



هر چه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند و آن بریشان مبارک گردد که خرمی و آبادانی جهان درین چیزهاست که پیش ملک آوردندی»^۱. در روایات نوروزی راه یافته به آثار نویسندگان عرب آمده است که: «از چیزهایی که شاهنشاهان در نوروز به خوردن آن تبرک می‌جستند اندکی شیر تازه و خالص و پنیر بود و در هر نوروز برای پادشاه با کوزه‌ای آهنین یا سیمین آب برداشته می‌شد ... این آب را دختران دوشیزه از زیر آسیاب‌ها برمی‌داشتند ... بیست و پنج روز پیش از نوروز در کاخ شاه دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد که بر هر ستون به ترتیب گندم، جو، برنج، باقلا، کاجيله، ارزن، ذرت، لوبیا، نخود، کنجد و ماش می‌کاشتند و این‌ها را نمی‌چیدند مگر به غنا و ترنم و لهو، در روز ششم نوروز این حبوب را می‌کنند و به میمنت در مجلس می‌پراکنند و تا روز شانزدهم فروردین آن را جمع نمی‌کردند. شاه بانگاه کردن در جو تبرک می‌جست. در ایام نوروز نواهای خاصی در خدمت شاه نواخته می‌شد که مختص همان ایام بود. در بامداد نوروز مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند، به یکدیگر شکر هدیه می‌دادند، در شب نوروز آتش می‌افروختند»^۲. بیرونی از بزرگداشت نوروز و سده در روزگار خویش یاد می‌کند که مردم سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین می‌خریدند^۳ و می‌گوید: «در این جشن‌ها شاهان را رسم بر این بود که در شب جشن آتش می‌افروختند و بس شعله‌ور می‌ساختند و حیوانات وحشی و پرندگان را در میان شعله‌های آتش رها می‌کردند و پیرامون آتش به بازی و شادمانی و باده‌پیمایی

۱- ن.ک: معین ۴/۴۸۴۴ - نوروزنامه ۱۹ - ۲۰. همین تصاویر در منابع عربی: الاوائل ۱۸۵/۲ - ۱۸۶.

۲- ن.ک: معین ۴/۴۸۴۵ - جاحظ / محاسن ۲۳۴، ۲۳۶. + بیرونی / آثار ۲۱۸. + یاقوت / معجم

۱/۶۷۰ - ۶۶۹. + نویری / بلوغ‌الارب ۱/۳۸۶.

۳- ن.ک: بیرونی / التفهیم ۲۵۸ - ۲۵۹.



می پرداختند...»^۱

شادروان استاد پورداود می گوید: «آتش افروزی ایرانیان در پیشانی نوروز از آیین دیرین است و همه جشن های باستانی با آتش که فروغ ایزدی است پیشباز می شود... روز چهارشنبه نزد عربها روز شوم و نحسی است... این است که ایرانیان آیین آتش افروزی پایان سال خود را به شب آخرین چهارشنبه انداختند تا با پیش آمد سال نو از آسیب روز پلیدی چون چهارشنبه برکنار مانند. شک نیست که افتادن این آتش افروزی به شب آخرین چهارشنبه سال، پس از اسلام است، چه ایرانیان شنبه و آدینه نداشتند...»^۲



در پی حضور و استقرار تازیان در ایران و غلبه پان عربیسم افسار گسیخته اموی و عرب زدگی بسیاری از ایرانیان، نوروز و مهرگان مورد بی مهری بسیار قرار گرفت و برگزاری آن ممنوع شد. اما ایرانیان در برگزاری این دو جشن درنگ نمی کردند و در نهان نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند. سخت گیری تازیان راه به جایی نبرد و سرانجام برای برگزاری نوروز و مهرگان از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان خراج ویژه ای می گرفتند. این وضعیت از آغاز تا انجام رژیم اموی ادامه داشت. گفته می شود نخستین کس که باج و خراج نوروز و مهرگان بر ایرانیان بست حجاج بن یوسف بود.^۳ درآمد رژیم اموی در روزگار معاویه بن ابی سفیان از باج و خراج نوروز و مهرگان به ۵

۱- ن.ک: همان ۲۵۸ - آثار الباقیه چاپ اروپا: «حتی صارفی رسوم الملوك فی لیلته ایقاد النیران و

تأجیجها و ارسال الوحوش و تطییر الطیور فی لهبها و الشرب و التلهی حولها...»

۲- ن.ک: آناهیتا ۷۳، ۷۴ - جاحظ / المحاسن ۲۷۷: «وَأَلَرَبْعَاءُ یَوْمُ نَحْیَس ... + پیشینه آتش بازی در

ایران پس از باستان: تاریخ بخارا ۳۲، ۲۸۶ - ۲۴۸.

۳- ن.ک: ایران در روزگار اموی + الاوائل ۳۴/۲.



تا ۱۰ میلیون درهم رسید.^۱ این وضع تا روزگار عمر بن عبد العزیز رفرماتور رژیم اموی ادامه داشت. همو بود که برای بقای رژیم، باج و خراج نوروز و مهرگان از ایرانیان برداشت اما پس از او دوباره برقرار شد و تا سقوط امویان ادامه داشت.^۲ در دوره خلافت هشام بن عبد الملک اشرافیت ایرانی از خالد بن عبد الله قسری استاندار عراق خواستند تا نوروز را یک ماه به عقب اندازد، خالد در این مورد نظر خلیفه را خواست. هشام با استناد به آیه ۳۸ سوره توبه نوشت که می ترسم مرتکب کفر شوم.^۳ در روزگار عباسیان که اشرافیت ایرانی در قدرت سیاسی شریک بود و حضور نیرومند حکومتی داشت و خلیفگان عباسی خلق و خوی ایرانی گرفتند و به فرهنگ و سنن ملی ایران دل بستند و سرانجام سخت شیفته آن شدند، نوروز آشکارا جشن گرفته می شد و خلیفه و دربار خلافت به گونه شاهان باستان ایران مراسم نوروزی داشتند. در این دوره شادباش های نوروزی و هدایای نوروز از سوی اشرافیت ایرانی تقدیم خلیفگان عباسی می شد. نخستین کسی که نوروز و مهرگان را به گونه مکتوب به خلیفه عرب تبریک گفت احمد بن یوسف کاتب، ایرانی زاده شعبویی بود که نامه شادباش نوروزی را به شعر با هدیه ای بسیار نفیس به مامون عباسی تقدیم داشت.^۴ در دوره خلافت هارون عباسی، اشرافیت ایرانی از یحیی بن خالد برمکی خواستند تا نوروز را یک ماه به عقب برد. یحیی ترسید که دشمنان عربش در دستگاه خلافت او را به هواداری از آیین باستان ایران متهم کنند. از این روی خواهش اشراف ایرانی را

۱-ن.ک: معین ۴/۴۸۴۵ ← جرجی زیدان / تمدن اسلامی ۲/۲۲.

۲-ن.ک: ایران در روزگار اموی + الاوائل ۲/۳۴.

۳-ن.ک: الاوائل ۱/۳۹۱، ۳۹۲.

۴-ن.ک: همان ۱/۱۰۱: «أول من افتتح المكاتبة في تهنته النيروز و المهرجان احمد بن يوسف الكاتب؛ أهدى إلى المامون سَفَطَ ذهب، فيه قطعة عود هندی فی طوله و عرضه و كتب معها: هذا يوم جرت فيه العادة بالطاف العبيد السادة ...»



برآورده نساخت.^۱ در روزگار متوکل عباسی این خواسته برآورده شد و همو بود که فرمود تا به سراسر قلمرو خلافت بنویسند که از این پس نوروز را در ۲۷ ماه حزیران رومی جشن بگیرند. و سرانجام معتصم عباسی نوروز را در ۱۱ ماه حزیران رومی قرار داد. شاعران ایرانی نژاد عرب زبان در مدح متوکل شعر بسیار گفتند که او نوروز را به زمان روزگار اردشیر برگرداند.^۲

با آغاز عصر استقلال ایران و برقراری حکومت‌های منطقه‌ای ایرانی، نوروز و مهرگان بی‌پروا جشن گرفته می‌شد. با این همه در گذر سده‌ها نوروز گاه مقهور متشرعان متصلب عرب زده می‌گردید و ایرانیان به ناچار در نهان نوروز را جشن می‌گرفتند و این بخشی از مبارزه فرهنگی ایرانیان با تازیان بشمار می‌رفت چرا که شادباش‌های مکتوب نوروزی بر در و دیوار خانه‌ها آویخته می‌شد و خشم متشرعان متصلب را برمی‌انگیخت تا آنجا که وظیفه شرعی محاسب شد تا شادباش‌های مکتوب نوروزی را از در و دیوارها بکند و به خانه‌هایی که از آنها صدای ساز و آواز نوروزی به گوش می‌رسد یورش برد که این از باب امر به معروف و نهی از منکر است و اجازه صاحب خانه هم شرط نیست زیرا اگر یورش نبرد منکر برقرار است.^۳

شادباش‌های نوروزی آن روزگاران عبارت بود از: «نوروزت مبارک، با نوروز شاد زی، هزار سال به این سالها و ...»^۴.

۱- ن.ک: همان ۳۹۱/۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵.

۲- ن.ک: همان ۳۹۵/۱ - ۳۹۴.

۳- ن.ک: نصاب الاحتساب ۱۸۱: «فی الاحتساب علی من تظهر من البدع فی البیوت و فی هجوم المحتسب علی بیت المفسدین بلا اذنهم کتابه الرقاع فی ایام النیروز و الزاقتها بالابواب مکرومة ... فی دار سمع فیها صوت مزامیر و معازف قال: ادخل علیهم ای بغیر اذنهم لارتکابهم المنکر لان المنع واجب، و لولم یجز الدخول بغیر اذنهم لم یمكن المنع ...»

۴- ن.ک: محاضرات ۴۱۰/۱ - ۴۱۱: تَهْنِئَةُ نِیروز؛ أَنْعِمِ بِنِیروزکَ وَأَبْهَجْ بِهِ، مَتَعْتَ أَلْفًا مِثْلَهُ بَعْدَهُ، تَهْنِئَةُ



اسلام تسنن در ایران به دلیل تشرع و تعصب و تصلب و تعزب خاص خود هرگز نوروز را به رسمیت نشناخت. با همه کوشش پی گیر شعوبیان سنی در تعدیل تسنن و انعطاف پذیری آن در پذیرش سنن اصیل ملی ایران و ارائه روایات و فتاوا و قطعات تاریخی در تأیید نوروز از زبان مشایخ بزرگ ایرانی تسنن^۱، توفیقی حاصل نکرد. مشایخ متصلب ایرانی تسنن هماره نوروز را از سنن مجوس می دانستند که اسلام آن را محو کرده بود. تا آنجا که فردی چون بیرونی نیز خرید و فروش ابزار شادمانی نوروز را از باب تعظیم شعار گبران حرام می دانست^۲. مشایخ ایرانی تسنن بزرگداشت نوروز را بدعت می دانستند و تشیع را محکوم می کردند که سنن منسوخ مجوس را احیاء کرده و برای نوروز عظمت و فضیلت قایل شده و غسل و نماز و روزه نوروز وضع کرده و این بدعت محض در دین است چرا که «عرب روز نوروز را نمی شناخته زیرا نوروز از عیدهای ویژه مجوس بوده است»^۳.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

المهرجان؛ جاءكُ المهرجانُ يُختالُ طَلْقاً فی هواٍ صاف و فی زعفرانیه
نلتُ فیهِ الذی به نالَ افریدون مِنْ رَغَمِ خاسِدٍ وَ هَوانِهِ

۱-ن.ک: الندیم / فهرست ۱۸۵: روایتی از قول اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه (نوه ابوحنیفه) مدعی است که نیای او نعمان بن مرزبان همان کسی است که در روز نوروز به حضرت علی پالوده هدیه برد و علی گفت: هر روز ما نوروز است. در جشن مهرگان هم گفت: هر روز ما مهرگان است. این روایت نمونه‌ای از تلاش شعوبیه سنی برای جا انداختن نوروز و مهرگان نزد محدثان و فقیهان متصلب تسنن است. همین روایت در منابع تسنن تکرار شده؛ ن.ک: الانساب ۳۷/۳.

۲-ن.ک: التفهیم ۲۵۷: «و آنچه برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست اما برای اظهار شعار گبران حرام است».

۳-ن.ک: دهلوی ۲۱۳: «... بل لم یکن العرب یعلمون یوم النیروز لانه من الاعیاد الخاصه»



تصلب و تعزب تاریخی در فقه و حدیث تسنن کاملاً نمودار است. در منابع روایی تسنن کمتر روایت موافقی با نوروز را می‌توان یافت. و اگر روایت موافقی به این منابع راه یافته باشد، روایت شیعی است که معمولاً ضد آن نیز آمده است و یا که تأویل و توجیه گردیده و نوعی عرب‌زدگی و تصلب آیینی در آن دیده می‌شود. بخاری از مشایخ برجسته ایرانی تسنن در برابر روایتی که می‌گوید: «برای علی پالوده آورده شد، فرمود: این چیست؟ گفتند: امروز نوروز است. فرمود: «هر روز ما نوروز باد»^۱، روایتی متضاد آورده که: «ایوب بن دینار از قول پدرش گوید که علی هدایای نوروزی را نمی‌پذیرفت»^۲. بی‌هیچ‌اش از مشایخ بزرگ ایرانی تسنن همین روایت را این گونه آورده است: «برای علی (رض) هدیه نوروزی آورده شد. فرمود: این چیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! امروز نوروز است. فرمود: برای ما هر روز را فیروز سازید. ابو اسامه گوید: حضرت ناخوش داشت بگوید نوروز»^۳.

در معارضه با روایات شیعه که برای نوروز روزه مستحبی قایل شده، فقیهان متصلب تسنن فتوا داده‌اند که: «روزه روز نوروز و مهرگان مکروه است چون تشبه به مجوس است»^۴. «... زیرا این دو روز را کفار بزرگ می‌دانند و در آن روزه می‌گیرند»^۵. بدیهی است که ایرانیان غیر مسلمان این دو روز را روزه نمی‌گرفتند و نمی‌گیرند و اصولاً در آیین آریایی روزه موضوعیت ندارد. پیدا است که فقیهان متصلب تسنن

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بالمجوس».

۱- ن.ک: تاریخ الکبیر ۲۰۱/۴.

۲- ن.ک: همان ۱۳۱۹/۴۱۴/۱.

۳- ن.ک: سنن ۲۳۴/۹.

۴- ن.ک: بدایع ۷۹/۲.

۵- ن.ک: المغنی ۹۹/۳.



بدون آشنایی و شناخت موضوع فتوا داده‌اند و آیین آریایی را بآیین عیسی و شریعت موسی قیاس کرده‌اند! و بطلالت قیاس که یکی از ارکان فقه تسنن است در همین جا روشن می‌شود. برخی دیگر از فقیهان تسنن فرموده‌اند: «روژه نوروز و مهرگان مکروه است مگر که در ترتیب قرار گیرد یعنی نوروز و مهرگان در میان روزهایی باشد که قرار گذاشته روزه گیرد»^۱.

در قلمرو خلافت عربی تقویم ایرانی بیش از تقویم عربی و رومی کاربرد داشت چرا که دقیق‌تر و طبیعی‌تر بود و ایرانیان و اعراب و دیگر ملل مسلمان در داد و ستدهای روزانه خویش بر اساس تقویم ایرانی عمل می‌کردند. این موضوع، فقه متصلب تسنن را تحت تأثیر قرار داد. برخی فقیهان متصلب کاربرد تقویم ایرانی را در معاملات جایز نمی‌دانستند و با شرایطی به سختی می‌پذیرفتند و برخی دیگر به ناچار آن را به رسمیت شناختند. گروهی از فقیهان ایرانی و عرب تسنن فتوا دادند که: «توقیت عقود به ماه‌های ایرانی و عرب و رومی و اعیاد مسلمانان و عید نوروز و مهرگان جایز است ... چرا که ماه‌های ایرانی در دولت عباسیان کاملاً شناخته شده و معمول بود. نوروز هم در همین ایام آشکار شد و ...»^۲.

برخی فقیهان دچار تردید و اضطراب در فتوا شدند. سرخسی از فقیهان مشهور ایرانی تسنن در آغاز فتوا می‌دهد که: «توقیت عقود به نوروز و مهرگان جایز است و آن زمان پرداخت ثمن می‌تواند باشد»^۳ و در جایی دیگر می‌گوید که: «نوروز و مهرگان توقیت خرید مبیع نمی‌تواند باشد چون از زمان‌های مسلمانان نیست و مسلمانان آن

۱- ن. ک: شرح الکبیر ۱۰۶.

۲- ن. ک: المجموع ۱۳/۱۳۶. + المغنی ۸/۲۵۸. + مقایسه شود: المجموع ۹/۲۳۰: «توقیت عقود به نوروز و مهرگان جایز است. در کتاب النهایة آمده است که آگاهی متعاقدان به زمان نوروز و مهرگان شرط است هر چند که توقیت این دو زمان نزد بیشتر مردم مشهور است و همین کافی است».

۳- ن. ک: المبسوط ۶/۱۹۱.



زمان‌ها را نمی‌شناسند. اگر این دو زمان نزد متعاقدان معلوم باشد جایز است، زیرا شرط صحیح بیع آگاهی متعاقدان به زمان است»^۱ «اگر نوروز و مهرگان نزد متعاقدان مجهول باشد، توقیت به آن جایز نیست و عقد فاسد است»^۲.

برخی دیگر از فقیهان در عین حال که دچار تشکیک و تعدد فتوا شده‌اند، از روی احتیاط واجب شرط کرده‌اند که آگاهی متعاقدان به زمان نوروز و مهرگان شرط صحیح بیع است و اگر این دو زمان نزد متعاقدان مجهول باشد، بیع باطل است.^۳ «تأجیل به غیر ماه‌های قمری بر دو گونه است: ماه‌هایی که نزد مسلمانان شناخته شده و مشهور است مانند ماه‌های رومی: کانون، شباط و ... یا عیدهایی که نزد مسلمانان شناخته شده است مانند نوروز و مهرگان. خرقی و ابن ابوموسی گفته‌اند جایز نیست، قاضی گفته است صحیح است، اوزاعی و شافعی گفته‌اند صحیح است»^۴.



و اما تشیع؛ در بخش دوم این پژوهش با نگاهی گذرا به سرچشمه‌های نخستین نهضت انسانی اسلام دریافتیم که برخلاف واقعیت تاریخی، اسلام محمد به زبان، فرهنگ و سنن اصیل ملی ملل احترام گذاشته و آنها را به رسمیت شناخته است و در نهایت با آنها در راستای توحید، برخورد تصحیحی تنزیهی داشته است. این حرمت و رسمیت نه تنها در لحظه لحظه زندگی محمد و بیست و سه سال رسالت او مشهود است بلکه اصلی از اصول منشور جاودانی و جهانی نهضت انسانی اسلام است. این

۱-ن.ک: همان ۲۸/۱۳.

۲-ن.ک: همان ۵۷/۱۹.

۳-ن.ک: بدایع ۱۷۸/۵ + همان ۳/۶: «تأجیل به وقت مجهول اگر شبیه آجال معروف نزد مردم باشد مانند توقیت نوروز و ... و مردم به این اوقات تعیین زمان کنند جایز است. شافعی توقیت به نوروز را جایز نمی‌دانست» + المغنی ۲۵۸/۸.

۴-ن.ک: شرح الکبیر ۳۲۹/۴.

واقعیت را در سیره رسول این گونه می توان دید: آنجا که برجسته ترین یاران محمد؛ جویبر و بلال و ابوذر و صهیب و سلمان و ... هر کدام از چهار سوی جهانند، آنجا که زبان الکن بلال در اقامه و اذان، برتر از زبان فصیح و رسای اعراب است، آنجا که در قانون اساسی مدینه همه شهروندان یهودی و مسیحی و مسلمان در همه حقوق برابرند و در کنار مسجد، کنیسه و کلیسا دارند؛ آنان اذان خویش می دهند و اینان ناقوس خویش می زنند و ناقور خود می دمند، آنجا که هیئت برجسته سیاسی مذهبی جمهوری عیسوی نجران کانون اصلی مسیحیت جهان با همه یال و کوپال و شعار و دثار خویش به مسجد رسول می آیند (آنها در پی فتح مکه و اقتدار نهضت اسلام) و ناقوس می نوازند و صلیب می آویزند و به بیت المقدس نماز می برند و محمد با لبی خندان و چهره ای خرسند نظاره گر است، آنجا که ایرانیان مقیم مدینه در هر نوروز جشن می گیرند و سودانیان دوره گرد سیرک خویش بر پای می دارند و اعراب جزیره به سنن اصیل خویش وفادارند و بسیاری از تصاویری که مؤید این واقعیت است و در تاریخ رسمی نیامده است. و در قرآن؛ آنجا که در پی واکنش برخی نخبگان متعصب و متصلب عرب و زمزمه برتریت قومیت عربیت، وحی خطاب می کند که: «ای مردم! ما شما را از پدری و مادری آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را [بر اساس تمایز ملیت و فرهنگ و زبان] باز شناسید، همانا که گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست ...»^۱ و بدین سان جعل تکوینی ملیت و قومیت و فرهنگ ملل را اعلام داشت و به رسمیت شناخت و احترام گذاشت که اسلام آیین قومی و نژادی و زبانی نیست، نهضتی انسانی است که موضوع و غایت آن، انسان و مسائل انسانی است.

در دوره حیات و حضور امام علی بن ابی طالب احترام به فرهنگ و سنن اصیل ملی ملل نیز مشهود است. با توجه به خلق و خوی ایرانی که در هر شرایطی و با هر



کمیت و کیفیتی در هر نقطه‌ای از جهان که باشد به سنن ملی خود وفادار است، بی گمان حضور متراکم ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان مقیم مدینه و جزیره و عراق مستلزم برگزاری جشن‌های ملی ایران بوده است.^۱ صرف نظر از روایات رسمی شیعی دوره حضور امامان مبنی بر پذیرش هدایای نوروزی و رسمیت نوروز از سوی آن حضرات، شواهد و قرائن تاریخی مستند نشان می‌دهند که امام علی بن ابی طالب به سنن اصیل ملی ایرانیان احترام می‌گذاشته و حتی با سنن منفی و منفورشان برخورد تربیتی ارشادی داشته است؛ آنجا که به هنگام عزیمت از کوفه به شام، ایرانیان مقیم انبار به پیشواز امام علی آمدند و به شیوه‌ای رفتار کردند که گویی به پیشواز شاهنشاهان ایران می‌روند؛ رعایا و اشراف ایرانی انبار در بیرون شهر بر سر راه پیاده صف کشیده بودند و در جلوی امام علی خود را به خاک انداخته زمین ادب می‌بوسیدند و گروهی در پیشاپیش آن حضرت بنای تاختن و دویدن گذاشتند. رسم و رفتاری شرک‌آلود که با کرامت انسانی ناسازگار بود. حضرت پرسید: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این خلق و خو و راه و رسم ماست که بدین سان مقدم بزرگان خویش را گرامی می‌داریم. امام فرمود: به خدا سوگند بزرگان‌تان از این کار سودی نبرند و شما دارید خود را می‌آزاید و با این رفتار شرک‌آلود در دنیا و آخرت زیان‌کار

۱- انتقاد و سرانجام دشمنی اشراف و نخبگان عرب حجاز و عراق با امام علی از این بود که آن حضرت به ایرانیان و زبان و فرهنگ‌شان احترام می‌گذاشت و حاضر نبود رفتار و گفتار و نگاه تبعیض آمیز سه خلیفه پیشین را با آنان داشته باشد. اعتراض شدید خلیفه دوم در بستر مرگ به ابن عباس به خاطر حمایت همه جانبه بنی هاشم از ایرانیان در تاریخ ثبت است. ایرانیان مقیم مدینه و جزیره در دوره حیات امام علی به ویژه در روزگار کودتای سقیفه، مشکلات خود را با امام علی در میان می‌گذاشتند و آن حضرت پشتیبان آنان بود. ن.ک: همین کتاب: بخش دوم. + ن.ک: الفارات ۷۰/۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸. + بحار ۳۳۱/۴۰، ۳۲۱. + ابن ابی الحدید / شرح ۱/۱۸۱.



می‌شوید.^۱

بی‌گمان از آن پس نیز در طول دورهٔ بلندِ حضور، راهبران عقیدتی تشیع، زبان، فرهنگ و سنن اصیل ملی پیروانِ شان را محترم می‌شمردند و حداکثر با شواثب ثنوی یا شرک‌آلود آن برخوردی تصحیحی تنزیهی داشتند. مخصوصاً که نوروز و مهرگان اصولاً جشن آیینی نبودند و گرنه مانند همه جشن‌های آیینی آریایی منسوخ و فراموش می‌شدند.

در همین دورهٔ حضور است که برخی از یاران و پیروان ایرانی و عرب امامان، روایاتی را در رسمیت و اعتبار نوروز از قول امامان نقل می‌کنند و نوروزیه می‌نویسند. مُعَلّی بن خُنَیس^۲ یکی از یاران نزدیک امام جعفر صادق است که روایاتی را پیرامون

۱- ن. ک: نهج البلاغه ۳۷/۴۷۵.

۲- مُعَلّی بن خُنَیس از جناح مبارز شیعهٔ دورهٔ حضور و شخصیت جنجالی منابع رسمی رجال شیعهٔ امامیه دورهٔ نخست عصر غیبت است. معلی در فهرست یاران نزدیک امام صادق قرار دارد اما متهم است که در آغاز به مُعْتِزَة بن سعید عَجَلی گرایش داشته است (مغیره خود متهم است که غالی افراطی بوده و در باب مسئله خدا و انسان دیدگاه متفاوتی داشته که با کلام رسمی و عقاید عامهٔ مردم ناسازگار بوده است. منابع رجال و تاریخ رسمی مدعیند که ادعای رهبری نیز داشته است. در سال ۱۱۹ هجری خالد بن عبدالله قسری است استاندار رژیم اموی در عراق مغیره را کشت و جسدش را سوخت)، سپس به قیام محمد بن عبدالله بن حسن (= نفس زکیه) پیوسته و به او دعوت می‌کرده است. به همین اتهام داود بن علی عباسی او را در مدینه دستگیر و به شهادت رساند. احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری افراطی‌ترین نقّاد رجال رادیکال شیعه، روایات او را قابل اعتماد ندانسته چرا که غالبان یا جناح افراطی شیعه روایات بسیاری به نام وی ساخته‌اند.

ن. ک: غضائری / کتاب الضعفاء، خطی. حرف المیم. ش ۱. + قهپایی ۱۱۰/۶. + برقی ۲۵، ۴۵. + نجاشی ۲۲۸. + کشی ۱۸۶- ۱۸۸. سلیمان فرزند معلی بن خنيس نیز از ضعفاء (= افراد بی اعتبار) قلمداد شده است. ن. ک: غضائری / همان. حرف السین.



نوروز از زبان آن حضرت نقل کرده و معروف است که رساله نوروزیه^۱ ای داشته است (؟). خواجه محمد بن علی الحکیم الترمذی (مرگ: ۲۵۵ هـ) از نویسندگان ایرانی شیعه دوره حضور است که کتاب نوروزنامه را به فارسی نوشته است.^۲ روایات نوروزی معلی بن خنیس به دوره غیبت راه یافت و در نخستین آثار رسمی روایی و فقهی مشایخ بزرگ ایرانی تشیع ثبت و جاودانه شد و مبنای دیدگاه‌های موافق فقیهان امامیه گردید.

بی‌گمان در روایات منسوب به معلی، شوائب شعوبی آشکار است، اما آنچه مسلم است نشان از نظر مثبتی است که راهبران عقیدتی شیعه نسبت به نوروز داشته‌اند به ویژه که جشن نوروز جشن بهار و زندگی و خرمی و شادمانی انسان و طبیعت است و چنین موضوعی بدیهی و طبیعی چگونه می‌توانسته مورد مخالفت راهبران عقیدتی اسلام باشد. بر این اساس به درستی می‌توان پذیرفت که امام علی هدیه یا پالوده نوروزی ایرانیان را پذیرفته و فرموده که هر روز ما نوروز باد و یا که امام صادق نوروز را از صافی توحید و طهارت و معنویت اسلامی گذرانده و رهنمود داده که خوب است در پگاه نوروز غسل کنند و پیراهن پاکیزه و نو پوشند و تن خویش خوشبو کنند و نماز بخوانند و نیایش کنند.

عناصر اصلی روایات منسوب به معلی هم همین مفاهیم است. آنچه بر ذیل آنها افزوده شده پدیده سده‌های بعد است. شیعیان شعوبی کوشیدند تا همه فضایل ازلی آیینی نوروز را به ادبیات و اساطیر سامی و وقایع و ایام اسلامی تبدیل کنند و این همه را در ذیل روایات منسوب به معلی گنجانند. بدین سان بود که فضای ازلی آیینی

۱- ن.ک: الذریعه ۳۸۲/۲۴ + همان ۳۶۷/۶. مؤلف الذریعه می‌گوید که خواجه نصیرالدین طوسی

رساله نوروزیه منسوب به معلی بن خنیس را به شعر سروده است.

۲- ن.ک: همان ۳۷۹/۲۴. نسخه‌ای از این رساله که در سده یازده هجری استنساخ شده در کتابخانه

دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. ن.ک: فهرست کتابخانه ۲۶۹۲/۱۲ - ۲۶۹۶.



نوروز و فضایل آن به ادبیات شیعه امامیه منتقل شد و بخشی از فرهنگ ملی ایران گردید.

با این همه، گاه اعتبار شرعی نوروز مسئله مورد اختلاف برخی فقیهان شیعه امامیه بوده است؛ در گذر سده‌ها و در گستره گسترده فقهات شیعه، گاه متشرعان متصلبی پدیدار می‌شدند که با تکیه بر نظریه بی اعتباری روایات نوروزی منسوب به مُعَلّی و استناد به تنها روایت جعلی مخالف که ساخته دستگاه خلافت عباسی است و هدف آن کاستن از محبوبیت و نفوذ معنوی راهبران عقیدتی شیعه دوره حضور در میان ایرانیان بوده، در اعتبار شرعی نوروز تردید و احتیاط کرده‌اند.^۱ اما اعتبار مطلق مشایخ بزرگی چون کلینی، صدوق و طوسی و اعتماد آنان در فقه و حدیث به روایات معلی و پیروی همه فقیهان نامدار شیعه در گذر سده‌ها از این مشایخ، احتیاط این گروه اندک از فقیهان را محو و بی اعتبار کرده است تا آنجا که این احتیاط‌ها همواره در لابلای کتاب‌ها مانده و هرگز در جوامع ایرانی شیعه مطرح نشده است. بلکه به عکس، محدثان، فقیهان و مؤلفان شیعه امامیه از آغاز تاکنون پیرامون اعتبار شرعی نوروز و فضایل و آداب اسلامی آن ده‌ها رساله و کتاب نوشته‌اند که بسیاری از آنها به یادگار مانده است.^۲

۱- تا آنجا که در سده معاصر یکی از دانشمندان ایرانی شیعه مقیم عراق رساله‌ای در عدم اعتبار شرعی نوروز نوشته و عید نوروز و مهرگان را بدعت دانسته است. دانشمند مذکور که دارای اندیشه‌های اجتماعی اصلاحی مفیدی است بی‌گمان به دلیل عرب‌زدگی و همسویی با جهان عرب تسنن که عید نوروز را بدعت می‌دانند، خواسته ساحت تشیع را از این اتهام پاک کند. ن. ک: علامه خالصی / النیروز؛ رساله فی بدعة عید النیروز و سائر الاعیاد غیر الاسلامیه. (بغداد ۱۹۵۱ م). و شاید هم علاوه بر هدف فوق، از سر ستیز با سلطنت وقت ایران هم نوشته شده چرا که زمان تألیف رساله مصادف بوده با روند شتابدار باستان‌گرایی و روزگار غربت و مظلومیت مذهب در ایران و عراق و ...

۲- رساله‌ها و کتاب‌های نوروزی منسوب به مؤلفان شیعه امامیه از آغاز تاکنون که به یادگار مانده و



ادامه پاورقی از صفحه قبل

یا نامی از آنها در فهرست مؤلفان شیعه آمده به قرار زیر است:

- ۱- معلی بن خنیس / نوروزیه (؟) ن.ک: الذریعة ۳۸۲/۲۴ + همان ۳۶۷/۶.
- ۲- محمد بن علی الترمذی (م ۲۵۵ هـ) / نوروزنامه (به فارسی) نسخه سده ۱۱ هجری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ن.ک: فهرست ۲۶۹۲/۱۲ - ۲۶۹۶. ن.ک: الذریعة ۳۷۵/۲۴.
- ۳- نصر بن عامر بن وهب ابو الحسن البخاری (؟) / کتاب ماروی فی يوم النوروز. ن.ک: نجاشی ۳۰۲.
- ۴- شیخ الرئيس (ابن سینا) / الرسالة النوروزية. ن.ک: اذکابی ۱۲۲.
- ۵- قاسم بن عباد / کتاب الاعیاد و فضائل النوروز. ن.ک: النديم / الفهرست ۱۵۰. + ؟ / کتاب الاعیاد و النواریز. ن.ک: همان ۱۶۷.
- ۶- ابراهیم الحسینی المدرس الخادم / النوروز. (به عربی). تألیف ۱۰۹۲ هـ، نقل مطالبی از شهرمدان بن ابی الخیر الرازی (سده پنجم هجری) مؤلف روضة المتجمین و نزهت نامه علائی، نقل کرده است. این رساله ردیه‌ای است بر کتاب نوروزیه آقا رضی قزوینی که نوروز یزدگردی را بر نوروز جلالی ترجیح داده و تاییدی است بر تقدیس و تعظیم نوروز نزد شیعه. نسخه خطی به شماره ۴۷۲۷ در مجموعه نسخه‌های خطی سده ۱۱ هجری کتاب خانه دانشگاه تهران. ن.ک: الذریعة ۳۷۹/۲۴ ش ۲۰۴۹، ۲۰۵۸، ۲۰۴۱.
- ۷- ابراهیم الحسینی المدرس الخادم / نوروز (به فارسی)، مؤلف این رساله را برای شاه سلیمان صفوی نگاشته است. ن.ک: الذریعة ۳۷۱/۲۴.
- ۸- محمد باقر بن اسماعیل خاتون آبادی / نوروزنامه (به فارسی). تألیف ۱۱۲۵ هـ، مؤلف این رساله را برای سلطان حسین صفوی نوشته است. نسخه خطی به شماره ۱۲۶۲/۲ در دانشگاه تهران و موزه بریتانیا به شماره ۱۱۰۰۱. ن.ک: الذریعة ۳۷۹/۲۴ - ۳۸۰.
- ۹- اسماعیل بن محمد باقر خاتون آبادی / نوروزیه. ن.ک: الذریعة ۳۷۹/۲۴.

ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

- ۱۰- رشفة اصفهانی / نوروز و جمشید. ن.ک: الذریعه ۳۸۰/۲۴ + ۳۵۹/۹ + ۳۲۸/۱۹.
- ۱۱- محسن بن مرتضی فیض کاشانی / نوروز و سی روز. شرح فارسی روایات منسوب به معلی بن خنیس. ن.ک: الذریعه ۳۸۰/۲۴. این شرح روایتی است که شیعیان شعوبی بر ذیل یکی از روایات منسوب به معلی افزوده‌اند و دانشمندان شیعه در گذر سده‌ها پیرامون آن شرح و تفسیر نوشته‌اند!
- ۱۲- ابراهیم حسینی نیشابوری (م ۱۰۱۲ هـ) / نوروزیه (به فارسی). صاحب کتاب ریاض می‌گوید: «نوروز هماره مسئله مورد بحث فضلا بوده و گاه به نبردی بزرگ میان‌شان تبدیل می‌شده تا آنجا که پیرامون آن رساله‌های مستقلى نوشته‌اند». ن.ک: الذریعه ۳۷۹/۲۴ - ۳۸۰.
- ۱۳- ملا اسماعیل خواجه‌ویی / نوروزیه (به فارسی)، شرح رساله نوروزیه عمادالدین بن مسعود که برای سلطان میرزا نوشته است. نسخه خطی: فهرست کتابخانه مجلس ۳۲۲/۹ - ۳۲۶. ن.ک: الذریعه ۳۸۰/۲۴.
- ۱۴- محمد حسین بن محمد صالح حسینی / نوروزیه (به فارسی)، ن.ک: الذریعه ۳۸۱/۲۴ + ۳۸۰/۱۶.
- ۱۵- محمد حسین بن میرزا ابوالحسن قاینی / نوروزیه (به فارسی؟)، رساله دفاعیه‌ای از نوروز جلالی و پاسخ به آقارضی قزوینی که از نوروز یزدگردی دفاع کرده بود. ن.ک: الذریعه ۳۸۱/۲۴.
- ۱۶- محمد بن حسن معروف به آقارضی قزوینی / نوروزیه (به فارسی)، رساله‌ای در تعیین روز نوروز بر اساس تقویم یزدگردی. ن.ک: الذریعه ۳۸۲/۲۴ + ۳۰۲/۱۸ - ۳۰۴.
- ۱۷- ملا محمد باقر بن اسماعیل کجوری / النوروزیه (قصیده نوروزیه به شعر. به عربی) در هشت هزار بیت، ردیه‌ای بر میر مخدوم سنی مذهب صاحب کتاب نواقص الروافضی که در آن نوروز و غدیر را انکار کرده بود.
- ۱۸- محمد تقی بن محمد رضا رازی / نوروزیه، (به فارسی؟) رساله‌است که برای شاه صفی صفوی نوشته است. نسخه خطی: فهرست کتب خطی کتابخانه دانشگاه تهران ۲۵۱۷/۲ + کتابخانه ملک به ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

شماره ۳۶۲. ن.ک: الذریعه ۳۸۲/۲۴.

۱۹- محمد جعفر بن محمد باقر شریف سبزواری / رساله نوروزیه، پیرامون فضایل و آداب و اعمال

نوروز. مؤلف این رساله را برای سلطان حسین صفوی نوشته است. ن.ک: الذریعه ۳۸۳/۲۴.

۲۰- غیاث الدین ادیب کاشانی / نوروزیه (به فارسی)، مؤلف از مترجمان دارالترجمه ناصرالدین شاه

قاجار بوده و این رساله را در باره تاریخ نوروز و اقوال گذشتگان در باره نوروز نوشته است. ن.ک:

الذریعه ۳۸۵/۲۴.

۲۱- عماد الدین محمد بن مسعود / نوروزیه (به فارسی)، مؤلف این رساله را برای سلطان حمزه

میرزا نوشته است. ن.ک: الذریعه ۳۸۳/۲۴.

۲۲- میرزا مهدی هدایه الله خراسانی (۱۱۵۲- ۱۲۱۷ هـ) / نوروزیه (به فارسی)، این رساله ردیه‌ای

است بر نوروزیه اسماعیل خواجه‌نوی. نسخه خطی: کتابخانه مجلس ۳۲۲/۹ - ۳۲۶. ن.ک: الذریعه

۳۸۴/۲۴.

۲۳- وقار شیرازی / نوروزیه. ن.ک: الذریعه ۳۸۳/۲۴ + ۱۲۷۶/۹.

۲۴- سید علی نقی / نوروز و غدیر. تألیف ۱۳۵۲ قمری. به زبان اردو.

۲۵- نوروزنامه اثنی عشر. چاپ هند؟. ن.ک: الذریعه ۳۸۰/۲۴.

۲۶- محمد علی میلانی / نوروز. چاپخانه خراسان؟.

۲۷- سید مهدی نوری تبریزی / نوروزنامه (تألیف ۱۳۰۸ خورشیدی). ن.ک: الذریعه ۳۸۰/۲۴ +

۱۱۸۵/۹.

۲۸- سید هاشم نجفی یزدی / رساله نوروزیه نجفی (یزد. چاپخانه پاینده. ۱۳۷۱ ق)

۲۹- النوروز فی مصادر الفقه و الحدیث (مرکز معجم الفقهی. قم. مدرسه آیت الله گلپایگانی).

و نیز آثار زیر که می‌تواند میراث شیعی یا سنی باشد:

ادامه پاورقی در صفحه بعد



بر این اساس، نوروز در ایران پس از اسلام به ویژه در فرهنگ شیعه، محتوا و شکل اسلامی گرفته، در منابع حدیث و فقه شیعه امامیه جا یافته و همواره با ادبیات و آداب و ادعیه اسلامی شیعه آغاز و برگزار شده و می شود. روایات و سیر تاریخی نوروز را در منابع حدیث و فقه شیعه امامیه و دیگر فرق شیعه از نظر می گذرانیم:

● آداب و اعمال و ادعیه نوروزی

شیخ الطایفه طوسی (۴۶۰ ق) از مشایخ بزرگ شیعه امامیه در کتاب مصباح المتبهج روایتی منسوب به معلی بن خنیس آورده که او از قول امام صادق علیه السلام درباره نوروز نقل کرده که فرمود: «هرگاه روز نوروز شود غسل کن و پاک ترین پیراهنت را بپوش و با خوشبوترین عطرهایت خود را خوشبو کن و آن روز را روزه باش، پس از خواندن نمازهای نافله و ظهر و عصر، چهار رکعت نماز بخوان؛ در رکعت اول پس از حمد ده بار سوره قدر (انا انزلناه فی لیلة القدر)، در رکعت دوم پس از حمد ده بار سوره کافرون (قل یا ایها الکافرون)، در رکعت سوم پس از حمد ده بار سوره توحید (قل هو الله احد)، در رکعت چهارم پس از حمد ده بار سوره فلق (قل اعوذ برب الفلق) و ده بار سوره ناس (قل اعوذ برب الناس) را بخوان، پس از چهار رکعت نماز، سجده شکر

ادامه باورقی از صفحه قبل

۳۰- ابوالحسن احمد الرازی / کتاب النیروز. ن. ک: اذکایی ۱۲۲.

۳۱- حمزة بن الحسن الاصفهانی / رسالة فی النیروز. ن. ک: اذکایی ۱۲۲.

۳۲- حمزة بن الحسن الاصفهانی / کتاب الاشعار السائرة فی النیروز و المهرجان. ن. ک: اذکایی.

۳۳- راغب اصفهانی (؟) / النیروز. ن. ک: قزوینی / یادداشتها ۳۱۷/۱۰، ۳۳۲/۲، ۱۲۱/۱، ۱۷۷، ۳۰۷.

۳۴- عمر بن خیام نیشابوری / نوروزنامه (به کوشش علی حصوری. چاپ اول. تهران ۱۳۴۳). + چاپ

دوم. طهوری. تهران ۱۳۵۷ خورشیدی).



به جا آور و در آن دعاکن که گناهان پنجاه سال تو را بیامرزد»^۱. همین روایت در دیگر منابع حدیث شیعه آمده و مبنای فتوای فقیهان نامدار امامیه گردیده است. ابن ادریس از مشایخ برجسته عرب شیعه امامیه گوید: «استاد ما طوسی در کتاب مختصر المصباح گفته است مستحب است روز نوروز چهار رکعت نماز خوانده شود...»^۲. شهید اول (شهادت ۷۸۶ ق) و شهید ثانی (شهادت ۹۶۵ ق) از مشایخ برجسته عرب شیعه با استناد به روایت معلی و اعتماد طوسی به آن و در نتیجه عمل اصحاب و سیره فقها و شهرت فقهی، در همه آثار فقهی خویش گفته‌اند: «از جمله غسل‌های مستحبی، غسل روز نوروز ایرانیان است»^۳. احمد بن فهد حلی از محدثان و فقیهان نامدار شیعه امامیه که همه روایات منسوب به معلی را در کتاب مهذب البارع آورده گوید: «با استناد به روایت معلی که طوسی آن را در مختصر المصباح نقل کرده از جمله غسل‌های مستحبی، غسل روز نوروز است و نیز مستحب است که در آن روز روزه گیرد و پس از نماز ظهر و عصر چهار رکعت نماز بخواند و سپس سجده شکر کند و دعا نماید که گناهان پنجاه سال آمرزیده شود»^۴. صاحب کتاب حقائق الشیعه گوید: «بنا به خبر معلی که طوسی در مصباح و ابن فهد در مهذب آورده از جمله غسل‌های مستحبی غسل روز نوروز است»^۵ و از جمله روزه‌های مستحبی روزه روز نوروز است»^۶. فقیهانی چون صاحب الجامع للشرایع، صاحب کشف الغطاء، صاحب کشف اللثام و

۱- ن. ک: الطوسی / مصباح ۵۹۱. همین روایت در کتب روایی شیعه از جمله: وسائل ۱/۲۴/۳۴۶/۷.

+ ۱/۲۴/۴۲۸/۲ + ۱/۴۸/۲۸۸/۵، ۲.

۲- ن. ک: ابن ادریس / السرائر ۱/۳۱۵.

۳- ن. ک: القواعد ۳/۱ + البیان ۴ + الذکری ۲۳ + الدروس ۲ + اللمع ۳۴ + شرح لمعه ۱/۳۱۶.

۴- ن. ک: مهذب ۱/۱۹۱.

۵- ن. ک: حقائق ۴/۲۱۲.

۶- ن. ک: همان ۱۳/۳۸۰.



صاحب حبل المتین همه فرموده‌اند که: «بنا به روایت معلی که طوسی در مصباح آورده از جمله غسل‌های مستحبی، غسل نوروز ایرانی است و از جمله روزه‌های مستحبی روزه روز نوروز است»^۱. صاحب مستند الشیعه نیز با استناد به روایت معلی مندرج در مصباح فرموده است که «از جمله غسل‌های مستحبی غسل روز نوروز^۲ و از جمله روزه‌های مستحبی روزه روز نوروز است»^۳. شیخ بهایی در جامع عباسی که نخستین رساله فقهی فارسی روزگار صفوی است پیرامون آداب و اعمال نوروز فرموده است: «از جمله غسل‌های مستحبی غسل روز نوروز است»^۴ «نماز روز نوروز و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اول یک نوبت فاتحه و ده نوبت انا انزلناه، در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون، و در رکعت سیم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد، و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ده نوبت، و بعد از سلام به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و علی جمیع اسمائک و رسلک افضل صلواتک، و بارکْ علیهم بافضل برکاتک و صلی علی ارواحهم و اجسادهم. اللهم بارکْ علی محمد و آل محمد و بارکْ لنا فی یومنا هذا الذی فضلتَه و کَرَّمْتَه و شَرَّفْتَه و عَظَّمْت خَظَرَه، اللهم بارکْ لی فیما انعمتَ به علیّ حتی لا اشکر احداً غیرک، و وَسَّعْ علیّ فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام. و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود»^۵.

علامه مجلسی که همه روایات نوروزی معلی را گردآوری کرده در ابواب فقهی

۱- ن. ک: الجامع الشرایع ۳۳. + کشف الغطا ۳۲۴. + کشف اللثام ۱۱/۱. + حبل المتین ۸۰

۲- ن. ک: المستند ۲۰۸/۱.

۳- ن. ک: همان ۱۴۴/۲. + ۲۹۹/۱۷: روز نوروز مستحب مؤکد است.

۴- ن. ک: جامع عباسی ۱۱.

۵- ن. ک: همان ۷۸.



بحار الانوار، فضایل و آداب و اعمال نوروز از جمله غسل و نماز و روزه مستحبی نوروز را تایید کرده است.^۱

صاحب وسائل الشیعه که دایرة المعارف مبانی فقه شیعه امامیه است، با نقل روایات معلی مندرج در مصباح طوسی به غسل و نماز و روزه نوروز قائل شده است.^۲

صاحب جامع المقاصد نیز بر اعتبار شرعی نوروز تاکید کرده و آداب و اعمال آن را پذیرفته است.^۳ شیخ مرتضی انصاری از مشایخ برجسته متأخر شیعه فرموده است که: بنا به روایت معلی در مصباح و جامع المقاصد و بنا به قول مشهور میان متأخران که روایت آنان خبر معلی است، آداب و اعمال نوروز را پذیرفته و غسل نوروز را از جمله غسل‌های مستحبی دانسته است و سپس روایات منسوب به معلی را در فضیلت نوروز و تعیین روز نوروز آورده است.^۴

صاحب جواهر نیز با استناد به روایات معلی در مصباح و مذهب فرموده: «از جمله غسل‌های مستحبی غسل روز نوروز است که در میان فقیهان متأخر مشهور است. در میان فقیهان متأخر درباره خبر معلی مخالفی نیافتم» و سپس با نقل روایت بلند معلی در فضیلت نوروز فرموده: «در اعتبار و فضیلت نوروز همان چه از بزرگان شیعه مانند طوسی و ... نقل شده کافی است و دیگر حرفی برای مناقشه در غسل مستحبی نوروز وارد نیست»^۵ و فرموده: «از روایات استفاده می‌شود که روزه روز نوروز مستحب

۱- ن.ک: بحار ۲۱/۷۸، ۲۴ + ۴۱۹/۹۵ + ۳۸۴/۹۷.

۲- ن.ک: الوسائل ۱/۲۴/۴۲۸/۲ + ۱/۴۸/۲۸۸/۵ + ۲ + ۱/۲۴/۳۴۶/۷.

۳- ن.ک: جامع المقاصد ۱/۷۵ + ۲۳۰/۴.

۴- ن.ک: مکاسب ۳۲۸.

۵- ن.ک: جواهر ۴۰/۵.



مؤكد است»^۱ صاحب عروة الوثقی نیز فرموده: «از جمله غسل‌های مستحبی غسل روز نوروز است»^۲ «و از جمله روزه‌های مستحبی روزه روز نوروز است»^۳.

● هدیه‌های نوروزی

شیخ صدوق (۳۸۱ق) از مشایخ بزرگ شیعه امامیه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کند که: «برای امام علی علیه السلام هدیه نوروزی آورده شد. فرمود: این چیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! امروز نوروز است. فرمود: هر روز را برای ما نوروز کنید یا که فرمود: هر روز ما نوروز باد»^۴.

کلینی رازی (۳۲۹ق) از مشایخ بزرگ شیعه امامیه عصر نخست غیبت در کتاب فروع کافی آورده است که: «گروهی از اصحاب ما از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، و همگی از ابن محبوب و او از ابراهیم کرخی نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که دارای باغستان بزرگی است و هر گاه روز مهرگان یا نوروز شود رعایایش برای او هدیه می‌آورند و صاحب باغ نمی‌خواهد با قبول هدیه‌ها با آنان ابراز دوستی و نزدیکی کند؟ فرمود: مگر آنان نماز نمی‌برند؟ گفتم: آری! فرمود: باید هدیه‌شان را بپذیرد و او هم جبران کند چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر به من پاچه گوسفندی هدیه شود می‌پذیرم، چرا که قبول هدیه از دستورات دین است و ...»^۵. همین روایت را صدوق^۶ و طوسی^۷ نیز نقل کرده‌اند.

۱- ن. ک: همان ۱۱۳/۱۷.

۲- ن. ک: عروة الوثقی ۴۶۱/۱.

۳- ن. ک: همان ۲۴۲/۲.

۴- ن. ک: صدوق / الفقیه ۳۰۰/۳. همین روایت در: الوسائل ۱۲/۲۱۳/۱۴، ۱۵.

۵- ن. ک: کلینی / الکافی ۱۴۱/۵.

۶- ن. ک: صدوق / الفقیه ۳۰۰/۳.



ابن شهر آشوب مازندرانی از مشایخ شیعه سده ششم هجری در کتاب مناقب آل ابی طالب روایتی آورده که می‌گوید: «عامص بن میثم (?) شیرۀ خرما را به امام علی علیه السلام هدیه کرد. علی علیه السلام آن را بر سفره نهاد و با یارانش خوردند... ابو خریز (?) گوید که ایرانیان روز نوروز جام‌های نقره‌ای به امام علی علیه السلام هدیه می‌کردند که در آنها شکر بود، حضرت شکرها را میان یارانش تقسیم می‌کرد و هدایا را به حساب جزیه ایرانیان می‌نوشت. یکی از اشراف ایرانی پیراهنی زربفت به علی علیه السلام هدیه کرد، عمرو بن خریث آن را به چهار هزار درهم از حضرت خرید»^۸ صاحب دعائم الاسلام روایتی آورده که می‌گوید: «به علی علیه السلام پالوده اهداء شد. فرمود: این چیست؟ گفتند: روز نوروز است. فرمود: اگر می‌توانید هر روز را نوروز کنید. یعنی در راه خدا هدیه دهید و صله رحم نمایید»^۹.

صاحب کتاب محلی گوید: «از طریق ابن ابی شیبہ، حدیث کرد ما را وکیع، حدیث کرد ما را مهدی بن میمون از ابن سیرین که گفت: در مدینه آموزگاری بود که فرزندان اشراف و اعیان را درس می‌داد، در روز نوروز و مهرگان برایش هدیه می‌بردند»^{۱۰}.

۷- ن. ک: طوسی / التهذیب ۲۲۹/۱۱۰۸/۳۷۸/۶. همین روایت در وسائل نیز آمده است؛ ن. ک: الوسائل ۱/۹۰/۲۱۵/۱۲.

۸- ن. ک: بحار ۱۱۸/۴۱ - مناقب. + الغارات ۶۲/۱: «یکی از دهگنان پیراهنی زربفت برای علی فرستاد، عمرو بن حرث آن را به چهار هزار درهم خرید و...»

۹- ن. ک: دعائم الاسلام ۳۲۶/۲. + الغارات ۸۸/۱: «برای علی پالوده آوردند، آن را نخورد. فرمود: از چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخورده باشد من هم نمی‌خورم». احتمالاً بخاری در تاریخ الکبیر همین پالوده را پالوده نوروزی دانسته و نخوردن حضرت را از باب عدم رسمیت و اعتبار شرعی نوروز و هدایای نوروزی گرفته است. در حالی که منظور حضرت این است که چون رسول در دنیا از پالوده محروم بود، من هم از گلویم پایین نمی‌رود.

۱۰- ن. ک: المحلی ۱۹۵/۸.



● اعتبار شرعی توقیت نوروز و تعیین روز نوروز

از آنجا که نوروز دارای آداب و اعمال و ادعیه و نماز و روزه اسلامی شده بود تعیین دقیق روز آن بسیار ضروری بود. از طرفی تعیین مدت یا زمان در معاملات و عقود اسلامی یکی از ارکان و شرایط صحت آنهاست. پس از حضور اعراب در ایران و کاربرد تقویم عربی در کنار تقویم رومی، تقویم ایرانی را تحت الشعاع و سرانجام از یادها برده بود. با این همه ایرانیان مسلمان بر اساس تقویم ایرانی به داد و ستد می پرداختند و در نهایت این امر موجب شناخت و شهرت تقویم ایرانی شد و اعراب نیز بر اساس تقویم ایرانی عمل می کردند. مشایخ بزرگ ایرانی تشیع که با تقویم ایرانی آشنا بودند، توقیت نوروز را شرعی و تعیین روز آن را در آثار فقهی خویش بیان کردند. بدین سان توقیت و تعیین نوروز یکی از مباحث فقه شیعه امامیه شد:

شیخ الطایفه طوسی در کتاب *فقهی المبسوط* فرموده است: «برای یافتن روز نوروز به سال رومی که با ایلول آغاز و با آپ پایان می یابد و یا به سال ایرانی که با فروردین آغاز و با اسفندار مذ ماه پایان می یابد، باید دانست که ماه فروردین ماه نوروز است. در چنین صورتی اعمال نوروز مستحب می شود اما اگر نوروز را گم کردی و ندانستی در کدام ماه است اعمال آن مستحب نیست. و نیز اگر مسمانان عیدی از عیدهای اهل ذمه مانند مهرگان و نوروز را عید نامیدند جایز است زیرا این عیدها در میان مسلمانان هم مانند اهل ذمه شهرت دارد»^۱.

ابن ادریس از مشایخ برجسته عرب شیعه امامیه که گویا با تقویم ایرانی آشنا نبوده سخت کوشیده تا روز نوروز را به جهت تربت آثار شرعی بر آن، پیدا کند. از این رو در کتاب *السرائر* فرموده است: «استاد ما طوسی در کتاب *مختصر المصباح* ... نگفته که نوروز چه روزی است، روز و ماه آن را در میان ماه های رومی و عربی معین نکرده



است. اما محققان علم هیئت گفته‌اند که روز نوروز، روز دهم از ماه ایار رومی که ۳۱ روزه است می‌باشد. هر گاه ۹ روز از ماه ایار گذشت روز دهم نوروز است^۱ و از آن پس تا کنون همه فقیهان نامدار شیعه امامیه در آثار فقهی خود به توقیت شرعی و تعیین روز نوروز اشاره کرده‌اند:

شهید اول و شهید ثانی در آثار خود فرموده‌اند: «متعاقدان اگر زمان نوروز را در ماه‌های ایرانی بدانند، توقیت به نوروز جایز است»^۲ «تعیین زمان عقد به ماه‌های ایرانی جایز است و نیز اگر متعاقدان روز نوروز و رُوز مهرگان را در ماه‌های ایرانی بدانند توقیت به آن دو روز جایز است»^۳ «در زمان ما مشهور آن است که نوروز زمانی است که خورشید در برج حمل باشد»^۴.

احمد بن فهد حلی در کتاب *مذهب البارع* گوید: «روز نوروز روز گرانقدری است و تعیین آن روز در سال مشکل است، با توجه به این که شناخت آن روز از این جهت که عبادت مطلوب شارع به آن تعلق گرفته مهم است زیرا امتثال امر شارع متوقف بر شناخت آن روز است، هیچ کدام از علمای ما به تعیین روز نوروز نپرداخته‌اند به جز ابن ادریس که گفته بنا به تحقیق اهل هیئت و نجوم، نوروز بنا به ماه‌های رومی روز دهم ماه ایار است. شهید نوروز را اول سال ایرانی دانسته یا حلول شمس در برج حمل و یا دهم ماه ایار رومی. فقیهان ایرانی نوروز را اول سال خود می‌دانند...»^۵.

محقق کرکی فقیه نامدار روزگار نخست صفوی در *جامع المقاصد* فرموده است: «نوروز ایرانی آغاز سال ایرانی است و آن حلول شمس در برج حمل است برابر با

۱- ن. ک، السرائر ۳۱۵/۱.

۲- ن. ک: الدروس ۳۳۸.

۳- ن. ک: همان ۳۵۶.

۴- ن. ک: شرح لمعه ۳۱۶/۱.

۵- ن. ک: مذهب ۱۹۱/۱.



دهم ماه ایار رومی برابر با اول فروردین ایرانی^۱. «تعیین وقت و زمان عقود به ماه‌های رومی و ایرانی جایز است از جمله به نوروز و مهرگان که روزهای معین و شناخته شده‌ای در میان ماه‌های ایرانی است»^۲ صاحب کتاب المسالك فرموده: «تعیین زمان در عقود باید از روزهایی باشد که همه مردم آن را بشناسند. روز نوروز و مهرگان و عید فصیح را بیشتر مردم نمی‌دانند که چه روزی است و در کدام ماه است...»^۳. مؤلف مجمع الفائدة گفته است: «نوروز ایرانی زمانی است که خورشید در برج حمل است»^۴. صاحب کشف اللثام فرموده: «بنا به گفته ابن ادریس در سرائر نوروز روز دهم ماه ایار رومی است، روزی که خورشید در برج حمل قرار می‌گیرد. شهید در ذکری گفته که آغاز سال ایرانی برابر است با حلول خورشید در برج حمل یا روز دهم ماه ایار رومی و...»^۵. صاحب حدایق الشیعه گفته است: «... باید که زمان برای متعاقدان کاملاً معلوم باشد به گونه‌ای که در آن احتمال کم و زیاد نرود شناخت شخصی فرد از زمان عقد کافی نیست مانند نوروز که عبارت است حلول خورشید در برج حمل و مهرگان که رفتن خورشید به برج میزان است»^۶.

شیخ الفقهاء مرتضی انصاری فرموده است: «بنا به نظر صاحب تذکره، توقیت به نوروز و مهرگان جایز است، زیرا زمان آن دو در میان مردم شناخته شده است...»^۷

۱- ن.ک: جامع المقاصد ۷۵/۱.

۲- همان ۲۳۰/۴.

۳- ن.ک: المسالك ۱۷۱/۱.

۴- ن.ک: مجمع ۷۳/۲.

۵- ن.ک: کشف اللثام ۱۱/۱.

۶- ن.ک: الحدائق ۲۶/۲۰. همه اقوال فقیهان شیعه امامیه پیرامون تعیین روز نوروز در: بحار ۹۱/۵۶.

۱۴۱-.

۷- ن.ک: المكاسب ۳۰۴.



صاحبِ جامع المدارک فرموده است: «می‌توان نوروز و مهرگان را توقیت در عقد قرار داد...»^۱ صاحبِ جواهر فرموده است: «در صورتی که متعاقدان زمان نوروز و مهرگان را بدانند توقیت به آن دو روز جایز است»^۲. شیخ عباس قمی در الکنی و الالقاب سخنان بیرونی را درباره تعیین روز نوروز آورده است.^۳

علامه مجلسی در بحار الانوار روایتی از قول ابن عباس نقل کرده که گفته است: «روز عاشورا مصادف بود با روز شنبه یهود و مقارن با روز اول سال ایرانی که روز نوروز باشد شده بود. نوروز ایرانی روز عید است و مردم در آن روز از همه سو گرد آیند»^۴.

● فضائل نوروز

روایات فضایلِ نوروز منسوب به معلی بن خنیس که بی‌گمان ساخته شعوبیانِ شیعی است از سده نهم هجری وارد ادبیاتِ شیعه امامیه شده است چرا که تا پیش از آن در آثار مشایخ ایرانی برجسته امامیه؛ کلینی، صدوق، طوسی و... و یا در دیگر منابع رسمی و مشهور امامیه دیده نمی‌شود. احمد بن فهد حلی از مشایخ عربِ امامیه همه روایاتِ نوروزی منسوب به معلی بن خنیس را در کتابِ مذهب البارع آورده و ضمن شرح و تفسیر آنها تایید کرده است. دیگر مشایخ حدیثِ شیعه از جمله علامه مجلسی در بحار الانوار و حرّ عاملی در وسائل الشیعه از مذهب نقل کرده‌اند. مرحوم مجلسی در بحار الانوار که دایرة المعارفِ روایی، تاریخی، فقهی شیعه امامیه است همه روایاتِ مربوط به نوروز را گرد آورده و به تبیین و توجیه آنها پرداخته است.

۱-ن.ک: جامع المدارک ۱۸۲/۳.

۲-ن.ک: جواهر ۱۰۱/۲۳ + ۳۱۲/۲۴.

۳-ن.ک: الکنی ۷۸/۱.

۴-ن.ک: بحار ۱۴۸/۱۳.



احمد بن فهد حلی در مذهب آورده است که: «حدیث کرد مرا مولی سید مرتضی علامه بهاءالدین علی بن عبدالحمید نسابه، آنچه را که به اسناد خویش از قول معلی بن خنیس و او از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: روز نوروز روزی است که در آن پیامبر اسلام در غدیر خم برای امیرالمؤمنین علیه السلام از اُمت بیعت گرفت...»^۱.
روایت دیگری منسوب به معلی در مذهب آمده است که: «معلی گفت: در پگاه نوروز بر امام صادق وارد شدم. فرمود: ای معلی! آیا می دانی امروز چه روزی است؟ گفتم: نه، ولی این قدر می دانم که امروز را ایرانیان بزرگ شمرند و در آن به یکدیگر مبارک باد گویند. فرمود: به خانه کعبه سوگند، بزرگی امروز در این نیست بلکه عظمت نوروز در موضوعی بس کهن است که اینک آن را برای تو باز می گویم تا بدانی...»^۲.

علامه مجلسی همین روایت را با اندکی اختلاف با ذکر سلسله سند که بیشتر رجال سند ایرانی و ناشناخته هستند و بدون ذکر منبع یا منابع آن، این گونه آورده است:

«در برخی کتاب های معتبر این روایت را دیدم: فضل الله بن علی بن ...، از ابو عبیدالله بن جعفر بن محمد دوریستی، از ابو محمد جعفر بن احمد قمی، از علی بن بلال، از محمد بن یوسف، از حبیب الخیر، از محمد بن حسین صائغ، از پدرش، از معلی بن خنیس نقل کند که گفت: روز نوروز بر امام صادق وارد شدم، فرمود: می دانی امروز چه روزی است؟ گفتم: فدایت شوم! امروز روزی است که ایرانیان آن را بزرگ دارند و به یکدیگر هدیه دهند. امام صادق فرمود: به کعبه سوگند که عظمت نوروز به خاطر موضوعی بس کهن است که اینک برایت می گویم تا بفهمی. گفتم: سرورم! این

۱- ن.ک: مذهب ۱/۱۹۱. همین روایت در: الوسائل ۵/۲۴۸/۲۸۸ + مجلسی / بحار

۲- ن.ک: الوسائل ۵/۲۴۸/۲۸۸. مقایسه کنید: رساله پهلوی ماه فروردین و روز خرداد. پیشین +



دانشی که نزد تو است برایم دوست داشتنی تر از زنده شدن مردگانم و مردن دشمنانم می باشد. فرمود: ای معلی! روز نوروز روزی است که خداوند در آن از بندگان پیمان گرفت تا او را بپرستند و ذره ای به او شرک نوزند و به پیامبران و حجت های او ایمان آورند و به امامان علیهم السلام ایمان آورند، نوروز نخستین روزی است که خورشید در آن درخشید، باد وزید و سیاره زمین آفریده شد. نوروز روزی است که کشتی نوح علیها السلام بر کوه جودی قرار گرفت، نوروز روزی است که خداوند کسانی را که از سرزمین شان از ترس مرگ گریخته بودند و هزاران نفر بودند، و خداوند آنان را میرانده بود در روز نوروز زنده کرد. نوروز روزی است که جبریل در آن روز بر پیامبر نازل شد. نوروز روزی است که پیامبر در آن روز علی را بر شانه خود سوار کرد تا بت های قریش را از بلندای کعبه فرو افکند. ابراهیم نیز در نوروز بت ها را شکست، نوروز روزی است که پیامبر به یارانش فرمود تا با علی علیهما السلام به امارت مؤمنان بیعت کنند، نوروز روزی است که پیامبر علی علیهما السلام را روانه سرزمین جن کرد تا از آنان برای وی بیعت بگیرد، نوروز روزی است که برای بار دوم با علی علیهما السلام بیعت شد، نوروز روزی است که در آن علی علیهما السلام بر خوارج نهروان پیروز شد و ذوالشویه را کشت، نوروز روزی است که در آن قائم ما و والیان امر پدیدار شوند، نوروز روزی است که در آن قائم ما بر دجال پیروز شود و او را در کناسه کوفه بر دار آویزد، نوروزی نیست که ما در آن انتظار فرج نداشته باشیم چرا که نوروز از روزهای ما و شیعیان ما است، عجم نوروز را نگهداشتند و شما آن را نابود ساختید و فرمود: پیامبری از پیامبران از پروردگارش پرسید چگونه این قوم را که از سرزمین شان گریختند و مردند، زنده کند، خداوند به او وحی کرد که در روز نوروز در خوابگاه شان آب بریز، نوروز نخستین روز از سال ایرانی است، آنان سی هزار نفر بودند، زنده شدند و زیستند. بر این اساس آب پاشیدن در روز نوروز سنت شد. گفتم: سرورم! فدایت شوم! آیا مرا از نام های روزهای ایرانی آگاه نمی کنی؟ فرمود: ای معلی! روزهای ایرانی روزهای بسیار کهن از ماه های بسیار کهن هستند، هر ماهی بدون کم و زیاد سی روز است: نخستین روز



هر ماه هر مزد روز نام دارد؛ نامی از نام‌های خداوند متعال، خداوند در آن روز آدم عليه السلام را آفرید. ایرانیان گویند: آن روز خوب و نیکویی برای نوشیدن و شادمانی است و من که امام صادق هستم می‌گویم: آن روز روز خوش یوم و مبارکی است، روز شادمانی است، در آن روز با امیران و بزرگان خود سخن گوید و از آنان نیازهای خویش را بخواهد. هر کس در آن روز زاده شود فردا برکتی خواهد بود، در آن روز بر شاه وارد شوید، در آن روز خرید و فروش کنید و کشاورزی نمایید و درخت بکارید و خانه بسازید و مسافرت کنید، روزی است که برای همه کارها شایسته است از جمله برای ازدواج، هر کس در آن روز بیمار شود زود خوب شود، هر کس در آن روز چیزی گم کند آن را بیابد ان شاء الله. دوم، بهمن روز، روز نیکویی است، در آن روز خداوند حوّا را آفرید که دنده‌ای از دنده‌های آدم بود و ...^۱. در این روایت بلند، سازنده آن از قول امام صادق عليه السلام سی روز آریایی باستان را به گونه‌ای که در اوستای موجود^۲ آمده است نام می‌برد و نیک و بد این روزها را بیان می‌کند.^۳

۱- ن.ک: بحار ۱/۲۲/۹۱/۵۶. مرحوم مجلسی قطعاتی از این روایت را به مناسبت‌هایی در جاجای کتاب بحار الانوار آورده است: بحار ۲۳۷/۵ - ۳۴۲/۱۱ + ۴۳/۱۲ + ۳۸۶/۱۳ + ۹۱/۱۸ + ۲۱۴ + ۳۵/۳۲ + ۱۰۸/۳۷ + ۸۶ + ۱۷۷/۳۹ + ۲۷۶/۵۲ + ۳۰۸/۵۲.

۲- ن.ک: خرده اوستا ۱۹۱، ۱۹۲ - ۲۱۴. + ایران؛ آیین و فرهنگ.

۳- مرحوم علامه مجلسی روایات دیگری نیز درباره نام روزهای ماه ایرانی و نیک و بد آنها از قول امام صادق آورده است این روایات خلاصه روایت فوق است:

۱- «این روایت را در برخی کتاب‌های منجمان دیدم که از قول امام صادق نقل کرده‌اند: نخستین روز، هرمز و آن نام خدای تعالی است، در این روز خداوند آدم و حوّا را آفرید، روز نیکی است برای بازرگانی و گفتگوی با شاهان و شکار و خانه‌سازی و پوشاک، اما رفتن به حمام و حجامت کردن و قرض گرفتن و جنگ و مناظره خوب نیست. دوم: بهمن، روز مبارکی است و ... و ... ن.ک: بحار ادامه پاورقی در صفحه بعد



ادامه پاورقی از صفحه قبل

۴/۹۵/۵۶. مقایسه کنید: رساله پهلوی ماه فروردین در روز خرداد. پیشین.

۲- «ابو بصیر یحیی بن جریر تکریتی در کتاب المختار فی الاختیارات از قول ابو الحسن قاری و او از حسن بن احمد بن روح و او از محمد بن ابراهیم و او از قول امام صادق نقل کرده است که فرمود: در روز نخست ماه خداوند آدم را آفرید و آن روز نیکویی است و برای گفتگو با امیران مناسب است. روز دوم: برای ازدواج و سفر و خرید و فروش و آغاز هر کاری مناسب است، روز سوم و ...» تا آخر روایت، نیک و بد سی روز ماه سال ایرانی را بیان کرده است هرچند که نام ایرانی روزها حذف شده است. پیداست کسانی خواسته‌اند مشخصه‌های بارز شعوبی را حذف کنند و به همان نیک و بد روزها که بخشی از باورهای کهن ایرانی است بسنده نمایند. ن.ک: ۵/۹۸/۵۶.

در اینجا مرحوم مجلسی که شیفته روایات و گردآوری مجموعه بزرگی از میراث گذشته بوده روایتی نقل کرده که از یک سو می‌تواند ساخته دستگاه تبلیغاتی اموی عباسی و متصلبان متشرع عرب زده ایرانی سنی باشد و یا که متصلبان متشرع عرب زده شیعی ایرانی ساخته و بافته‌اند. در این روایت بسیار بلند، سازنده آن از قول امام رضا و او از قول پدرانش و آنان از قول علی بن ابی طالب، ایرانیان باستان را به بت پرستی متهم کرده که: ایرانیان باستان همان اصحاب رُس بودند، درخت صنوبر را که به فارسی شار درخت گویند می‌پرستیدند، پیامبرشان را در خاک دفن کردند به همین دلیل به اصحاب رُس معروف شدند، در کنار رودخانه رُس دوازده روستا داشتند به نام‌های: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، ارداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، شهر بزرگ‌شان اسفندار بود، شاه‌شان ترکوز بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن فرعون بود ... برای درخت قربانی می‌کردند، سجده بر درخت می‌بردند، آتش می‌افروختند و ... و ... سازنده این افسانه با استفاده از برخی واژگان و نام‌های ایرانی (فارسی دری) هرچه خواسته ساخته و بافته است. شگفتی و تأسف در این است که چگونه مرحوم مجلسی چنین متنی را که جعلی بودن آن از روز روشن‌تر ادامه پاورقی در صفحه بعد



صاحب کشف اللثام نیز همین روایت را از مذهب خلاصه کرده و افزوده است: «مُعَلّی بن خنیس گفت: این مطالب را امام صادق به من املا کرد و من نوشتم»^۱. احمد بن فهد حلی در شرح روایات نوروزی منسوب به مُعَلّی آورده است: «رضی الدین علی بن طاووس گفته که آغاز جهان و آفرینش دنیا در ماه نیشان بوده، بیگمان در ماه نیشان خورشید در برج حمل است. بنابراین اگر آغاز جهان در چنین روزی بوده شایسته است که این روز، عید و روز شادمانی باشد به همین دلیل در شرع آمده که باید در آن روز غسل کرد و عطر زد و لباس پاکیزه پوشید و نماز و سجده شکر و دعا کرد و روزه گرفت زیرا در آن روز نعمت بزرگ خداوند که آفرینش جهان باشد آغاز شده است و آن روزی است که هستی از عدم به وجود رسیده است...»^۲.

شیخ انصاری نیز روایات فضایل نوروز را پذیرفته و بخشهایی از روایت بلند مذهب را نقل کرده است و بر همان اساس اعتبار شرعی نوروز و آداب و اعمال آن را

ادامه پاورقی از صفحه قبل

است به نام امام رضا و امام علی پذیرفته و بعد به تبیین آن هم پرداخته است! روایتی که نه فصاحت و بلاغت عربی دارد و نه واژگان و ساختار آن عربی اصیل است و پیداست که فردی مستعرب و عرب زده آن را بهم بافته و ساخته است و نوعی فارسی الف و لام دار است! روایتی که محتوای آن برخلاف واقعیت و تاریخ است و آشکارا نشان می‌دهد که سخنان عامیانه فردی متعصب و عرب زده و بیگانه با فکر و فرهنگ و تاریخ ایران باستان است. انتساب چنین متنی به راهبران عقیدتی شیعه، به پرسش گرفتن آگاهی و دانش آن بزرگواران است. این روایت و مانند آن میراث پان عربیسم تاریخی و ایرانیان عرب زده سنی یا شیعه است.

۱-ن.ک: کشف اللثام ۱۱/۱.

۲-ن.ک: مذهب ۱۹۱/۱. شگفتا که در میان مشایخ و علمای امامیه که کم و بیش روایات نوروزی را در آثار خود آورده‌اند، احمد بن فهد حلی بیش از دیگران به این روایات دلبستگی نشان داده و در تبیین و توجیه آنها کوشیده و اشکالات احتمالی را مطرح ساخته و پاسخ داده است.



ثابت کرده است.^۱

صاحب جواهر نیز روایت بلند فضایل نوروز را از مذهب خلاصه کرده و تایید فرموده و مبنای اعتبار شرعی نوروز و آداب و اعمال آن قرار داده است.^۲

مشایخ و علمای امامیه از آغاز تا انجام به واژه نوروز نیز پرداخته‌اند: ابن ادریس در سرائر می‌نویسد: «گفته می‌شود نوروز و نیروز که دو واژه هستند؛ نوروزی که روز دهم ماه ایار رومی است و نیروز معتضدی که روز یازده ماه حزیران رومی می‌باشد و آن را معتضد عباسی بنا نهاد...»^۳. علامه مجلسی در بحار گوید: «نیروز همان نوروز است مانند نوبخت که نییخت گویند، در گویش تازی است که چنین می‌شود، هرگاه نیروز را به فتح بخوانی می‌شود نوروز...»^۴.



ابن شهر آشوب از مشایخ امامیه سده هفتم هجری در کتاب مناقب حکایتی نقل کرده که در آثار پیشین امامیه دیده نمی‌شود. همین حکایت برخی متشرعان متصلب شیعه را به تردید انداخته تا رسمیت و اعتبار شرعی نوروز را به پرسش گیرند و از باب تعارض و تخالف اخبار نوروزی، احتیاط کنند. این حکایت که با توجه به سبک و سیاق و محتوای آن، بی‌گمان ساخته و پرداخته دستگاه تبلیغاتی خلافت عباسی و متصلبان عرب زده است به منظور کاستن از محبوبیت و نفوذ معنوی راهبران عقیدتی شیعه دوره حضور ساخته شده و یا که حکایت روزگار ستیز فرقه‌هاست که متصلبان متشرع عرب زده، طرفداران نوروز را منع شرعی می‌کردند و برای بی‌اعتبار نشان

۱- ن.ک: المکاسب ۳۲۸.

۲- ن.ک: جواهر ۴۰/۵.

۳- ن.ک: السرائر ۳۱۵/۱.

۴- ن.ک: بحار ۳۱/۵۲ + قمی / الکنی ۹۵/۱.



دادن نوروز سند و مدرک می‌ساختند.^۱

ابن شهر آشوب گوید: «حکایت شده که منصور عباسی از موسی بن جعفر علیه السلام خواهش کرد که در روز نوروز برای عرض تبریک جلوس کند و هدیه‌هایی که به او تقدیم می‌شود بپذیرد. امام کاظم فرمود: «من هر چه در اخبار جدم رسول خدا گردیدم، روایتی در تایید و اعتبار نوروز نیافتم، نوروز از سنت‌های ایرانیان بود که اسلام آن را محو کرده است و به خدا پناه می‌برم که آنچه را اسلام محو کرده من زنده کنم». منصور در پاسخ گفت: ما هم این کار را فقط از روی سیاست می‌کنیم تا سپاهیان را که همه ایرانی هستند خوش آید و خشنود باشند. بنابراین تو را به خدا سوگند می‌دهم که جلوس کنی. حضرت جلوس کرد و شاهان (۱۹) و امیران و فرماندهان بر او وارد می‌شدند و تبریک می‌گفتند و هدیه‌هایی تقدیم می‌داشتند. خادم منصور پشت سر حضرت ایستاده بود و هدیه‌ها را صورت می‌کرد و...»^۲.

سازنده این حکایت که پیداست فرد عامی متصلبی بوده طبق معمول در همه روایات و قطعات جعلی موجود در تاریخ اسلام، به حقایق و وقایع و شرایط توجه نداشته و نمی‌دانسته که در روزگار منصور هنوز نوروز به دربار خلافت راه نیافته بود و

۱- آثار ایرانی فارسی شیعه و سنی سده‌های پنجم، ششم و هفتم هجری به روشنی این واقعیت را نشان می‌دهند؛ سنیان متصلب ایرانی از مراسم و شعائر شیعه انتقاد می‌کردند که این‌ها سنی مجوس است. ن.ک: النقض ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷ - ۴۴۹: مؤلف فضائح الرافضی که سنی متصلب ایرانی عرب‌زده‌ای است می‌نویسد: «... همچنان که گبرکان [= زرتشتیان] خود را مولای آل ساسان دانند ... همچنان که گبرکان از همه صحابه عمر را دشمن‌تر دارند ... و افضیان [= شیعه] نیز عمر را دشمن‌تر دارند به سنت گبرکی. و همچنان که گبرکان گویند که کی خسرو [= پسر سیاوش] بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند تا رافضی گوید که قائم زنده است بیاید و مذهب رافضی را قوت دهد و جهان بگیرد و...». همان ۶۶، ۶۸ + راوندی / راحة الصدور.

۲- ن.ک: مناقب ۴۳۳/۳. + بحار ۱۰۸/۴۸. + ۲/۱۰۰/۵۶ - مناقب ۳۱۹/۴.



منصور خود را عرب متشرع و متصلبی نشان می‌داد و می‌کوشید تا مانند خلفای ثلاثه جلوه کند و بر بنی هاشم فخر می‌کرد که بنی عباس از طرف پدر و مادر عرب خالص هستند. به ویژه که پس از کشتن ناجوانمردانه ابو مسلم خراسانی و فرماندهان ایرانی، ایرانیان با او دشمن بودند و او در سپاه به اعراب تکیه داشت. از طرفی در میان راهبران عقیدتی شیعه دوره حضور، امام کاظم بیش از همه مورد کینه رژیم خلافت قرار داشت و از همان آغاز امامت در زندان خانگی مدینه و سالهای سال در زندان رژیم خلافت بسر برد. و نکته سوم این که اصولاً راهبران عقیدتی شیعه دوره حضور در شرایطی نبودند که دیدار عام داشته باشند و جلوس کنند. نکته‌های دیگری در این حکایت هست که چون اصل آن جعلی و بی‌اساس است طرح آنها ضرورتی ندارد. این حکایت از آن پس، مورد توجه فقیهان و محدثان امامیه بوده است. علامه مجلسی همین حکایت را در بحار الانوار از مناقب نقل کرده و فرموده: «این خبر، مخالف با روایت معلی است و دلالت بر عدم اعتبار شرعی نوروز دارد، اما روایات معلی از نظر سند قوی‌تر و در میان اصحاب مشهورتر است. می‌توان این خبر را حمل بر تقیه نمود آن گونه که روایات معلی را نیز می‌توان حمل بر تقیه کرد چرا که آن حضرات در شرایط و روزگاری بودند که باید در برابر مخالفان تقیه می‌نمودند یا که باید گفت نوروز مورد نظر امامان در روایت معلی غیر از نوروز ایرانی است»^۱ مرحوم

۱- ن.ک: بحار ۱۰۸/۴۸ + ۲/۱۰۰/۵۶ + ۱۳۱/۵۶ - ۱۳۷. در حاشیه چاپ جدید کتاب بحار الانوار آمده است که: «روایت معلی در برابر خبر مناقب قوی‌تر و مشهورتر است اما فاقد شرایط حجیت شرعی است بنابراین مفید فایده‌ای نیست». و در جای دیگری آمده است که: «دو روایت متخالف در باره نوروز وارد شده؛ روایت معلی و خبر مناقب، هیچ کدام از این دو روایت صحیح نیست تا مستلزم اثبات حکم شرعی باشد. بر روایت معلی اشکالات دیگری هم وارد است و آن تطبیق نوروز بر روزهای عربی است. هر چند که مجلسی خودش را به زحمت انداخته و آنها را توجیه کرده که ادامه پاورقی در صفحه بعد



مجلسی پس از بررسی و بحث بسیار، سرانجام می‌پذیرد که نوروز در روایات معلی همان نوروز ایرانی است.^۱

شیخ الفقها مرتضی انصاری نیز فرموده است که: «روایات معلی با روایت مناقب تعارضی ندارد، زیرا روایت معلی در میان اصحاب مشهورتر است. و می‌توان روایت مناقب را حمل بر تقیه کرد چرا که در روایت معلی آمده است که امام صادق فرمود: «نوروز از ایام ما بود، ایرانیان آن را نگهداشتند و شما عرب‌ها آن را ضایع کردید». یا که مراد از نوروز در روایات معلی، روز دیگری است»^۲ مرحوم شیخ سپس به همه اقوال مشایخ امامیه اشاره می‌کند که نوروز را همان روز اول سال ایرانی دانسته‌اند.

صاحب جواهر الکلام نیز همین نظر را دارد و می‌فرماید: «حکایت مناقب با روایات معلی در تعارض نیست» و می‌افزاید: «این روایت قاصر از دلالت بر نهی و تحریم است، علاوه بر این می‌تواند از روی تقیه باشد. یا که نوروز مورد نظر امامان

ادامه پاورقی از صفحه قبل

توجهات او خالی از تکلف نیست. از ظاهر روایت مناقب چنین پیدا است که بزرگداشت نوروز حرام است چرا که از شعارهای کفار است و احیاء سنتی که اسلام آن را محو کرده است. این روایت اگرچه واجد شرایط حجیت نیست اما کبرای آن به ادله عام ثابت است و صفرای آن هم با وجدان قابل اثبات می‌باشد. مبنای فتوای بسیاری از فقیهان امامیه مبنی بر استحباب غسل و روزه و ... مبتنی بر تسامح در ادله سنن است مانند این روایت که می‌گوید: مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى عَمَلٍ ... ولی اجرای این قاعده در اینجا خالی از اشکال نیست چرا که احتمال حرمت می‌رود. در اینجا احتمال حرمت غسل و روزه هست زیرا با غسل و روزه احتمال بزرگداشت شعائر حرام می‌رود. قاعده یاد شده در این مورد اثبات استحباب نمی‌کند. در نهایت می‌توان گفت که ثبوت ثواب بر غسل و روزه زمانی مترتب است که به قصد رجاء و برابر رضای خداوند انجام شود».

۱- ن. ک: بحار ۱۳۱/۵۶ - ۱۳۷.

۲- ن. ک: المکاسب ۳۲۸.



نوروز دیگری است^۱



فرقه‌های شیعه نیز به نوروز پرداخته‌اند؛ زیدیه که در فقه متأثر از تسنن است و در عربیت تعصب و تصلب دارد، اصولاً زبان و فرهنگ سایر ملل را به رسمیت نمی‌شناسد، از جمله زبان و فرهنگ ایرانی را در بسیاری موارد به رسمیت نشناخته است.^۲ در مسند امام زید آمده است که: «توقیت بیع به زمان مجهول جایز نیست. زید بن علی علیه السلام فرموده است که جایز نیست نوروز و مهرگان، زمان عقد بیع قرار گیرد».^۳ فرقه‌های غالی شیعه که زمینه گسترده‌ای برای تبلیغات شعوبیه بودند روایات شعوبی را پذیرفتند از جمله فرقه غالی نصیریّه که روایات نوروز و مهرگان را به گونه ازلی - آیینی در آثار مذهبی خویش گنجانند. در کتاب الهفت الشریف که یکی از متون سری فرقه نصیریّه است آمده است که: سلمان فارسی که سیصد سال زیست، اسرار نوروز را به امامان گوشزد کرد و آنان در هر روز نوروز به گونه شاهان ساسانی اصحاب را به حضور می‌پذیرفتند. عظمت و اسرار نوروز بر آن حضرات روشن بود اما اصحاب عرب امامان چیزی نمی‌فهمیدند.^۴

۱- ن. ک: جواهر ۴۰/۵. شیخ عباس قمی نیز روایت مناقب را نقل کرده است. ن. ک: الکنی ۱/۱۸۳.

۲- ن. ک: شعوبیه ۲۲۳، ۲۲۴ - شرح‌الازهار ۵/۴ سوگند به فارسی منعقد می‌شود ...

۳- ن. ک: مسند امام زید ۲۶۳.

۴- ن. ک: الهفت الشریف ۲۶ - ۳۰، ۸۴ - ۹۰، ۱۲۷ - ۱۴۰، در کتاب مجموع الاعیاد طبرانی آداب و اعمال و ادعیه ویژه نوروز و مهرگان بر اساس عقاید فرقه نصیریّه آمده است: فرقه نصیریّه عید نوروز را در اول ماه ربیع‌الاول جشن می‌گرفته‌اند. عید مهرگان را نیز جشن می‌گرفته‌اند. فهرست آداب و اعمال نوروز و مهرگان در کتاب طبرانی: روز نوروز که در چهارم ماه نیشان رومی است و آغاز سال ایرانی می‌باشد. باطن نیروز، نوروز و مهرگان، دعای نوروز، خطبه نوروز، دعای مهرگان و ادامه پاورقی در صفحه بعد



آنچه در عاشورا و نوروز گذشت تنها نمودی از چگونگی حلول و پیوند مذهب و ملیت ایرانی است که در گذر سده‌ها، هویت ایرانی مسلمان را ساخته و فرهنگ ملی ایران را پدید آورده است تا ناسیونالیست‌های ملحد و منفعل و جاهل معاصر ایرانی بدانند که مذهب و ملیت ایرانی تجزیه ناپذیر است و شعار کهنه ایران منهای اسلام ذاتاً عقیم و حتی تصور آن مُحال و ممتنع است و دریابند که به آنچه خرده می‌گیرند و برای‌شان ناخوشایند است و می‌پندارند که فرایند فرهنگ سامی است، صد در صد ایرانی است و هر چه هست همت والای نیاکان شعوبی ماست.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

... ن. ک: بدوی / مذاهب ۲/ ۴۶۰.

در این جا لازم است یادآوری کنم که روایات و اقوال نوروزی شیعه و سنی و منابع آنها را از: النوروز فی مصادر الفقه والحديث، گرفته‌ام. ن. ک: کتاب‌نامه.



پیشوایی و شهریاری

در آغاز باید دانست که در اوستا به ویژه در گائها، شهریاری واژه و معنایی مطلقاً آیینی است چرا که تجلی‌گاه فره ایزدی و کیانی و ایرانی است. زرتشت در گائها از مزدا برای ایران شهر، شهریار دین‌یار دانای توانای دادگری می‌خواهد که آیین‌مدار باشد و آیین مزدا روا دارد. بنابراین شهریاری مترادف با شاهنشاهی یا پادشاه تاری و شاه‌مداری نبوده و نیست. شهریاری مظهر اقتدار رهبری سیاسی است که هزاره‌ها یا سده‌های بسیاری در تاریخ ایران باستان با رهبری آیینی یکی بوده است و اصولاً قدرت سیاسی و دولت از دل آیین بیرون می‌آمده است. بنابراین وحدت دین و دولت یا اتحاد پیشوایی و شهریاری بخشی از فرهنگ و هویت ملی ایرانی است؛ به این صورت که:

ساختار روح آریایی و سلسله مراتب موضوع آن به گونه‌ای است که مایل است تا محتوای خود را با واسطه دریابد. در این سلسله مراتب؛ پیشوایان آیین، حلقه اتصال روح به مبانی آن و یا واسطه میان روح و موضوع آن می‌باشند. این باور اعتقادی در گذر هزاره‌ها به نیاز ذاتی روح و خلق و خوی آیینی آریایی تبدیل شد تا آنجا که در تلقی این قوم، پیشوایان آیین دارای اسرار و آثار و الهامات معنوی و رابطه غیبی و حکمت سری بودند^۱. فرایند این بینش دیرینه، پیدایش فضای آیینی و سپس جهان‌بینی آیینی آریایی بود که در پی زرتشت، دچار تحول و تکامل شد و مبانی آیینی خود را یافت.

بدیهی است که لازمه منطقی فضای آیینی، پیشوایی آیینی است. آریایی و سپس ایرانی از آغاز پیدایش و پیش از حضور در تاریخ، در فضای آیینی بسر برده و

۱- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ، فصل سوم: مقاله روحانیان. + فصل چهارم: جهان‌بینی آیینی.



پیشوایان آیینی داشته است. در هزاره‌های پیش از زرتشت، شهر یاری و پیشوایی یکی بوده است؛ گوی‌ها، گرَپَن و گرَهم و اوسِیج نیز بوده‌اند. از آغاز دوران تاریخی همواره بر ایران شهر یار آیینی حاکم بوده و سده‌های بسیاری موبد شاه داشته که مظهر شهر یاری و پیشوایی یا اتحاد دین و دولت است. آنچه در این میان گاه روی داده عوارض نبرد قدرت بوده است و نه ناسازگاری دین و دولت. چرا که دولت از دل آیین پدید می‌آمد و مشروعیت آیینی داشت و پیروی و فرمانبری رعیت از دولت، دستوری ایزدی و وظیفه‌ای شرعی بود. موبد شاهان همواره بر رعایای ایرانی ولایت تکوینی و قیمومت تشریعی داشتند، اساس آموزش و پرورش رعیت آموزه‌های آیینی پیشوایان آیین بود. این حقایق در سراسر اوستای موجود آشکار و غیر قابل انکار است.

در بخش نخست این پژوهش و پیش از آن در کتاب ایران؛ آیین و فرهنگ سیر تاریخی و مبانی ایزدی پیشوایی از اوستا ارائه شد. در اینجا نیز به این مبانی اشاره می‌شود.

در جهان‌بینی آیینی آریایی جمشید بنیان‌گذار آیین و فرهنگ و سنی ازلی آیینی قومی است که دارای سه فره است؛ فره ایزدی پیشوایی، فره شهر یاری و فره پهلوانی. اهورامزدا این هر سه فره را به او ارزانی داشت و او هر یک را به گناهی از دست داد.^۱ این نشان می‌دهد که پیشوایی و شهر یاری در یک فرد گرد می‌آیند. در ادبیات اوستایی نیز زرتشت بنیان‌گذار آیین، هم اهو است و هم رتو، یعنی سرور و سالار این جهانی و داور و دادرس آن جهانی است.^۲ این مقام ایزدی از مزدا به زرتشت رسیده و از زرتشت به سلسله جلیله موبدان انتقال یافته و مقام شامخ پیشوایی آیین از پدر به پسر در خاندان شریف پیشوایان تا به امروز ادامه دارد.^۳ پیروی و فرمان‌بری رعایا و

۱- ن. ک: یشتها ۴۰/۶/۳۳۶/۲ - ۳۱. + بن دهش ۱۱۹، ۲۲۲.

۲- ن. ک: همان ۳۲/۱۳۵/۱. + وندیداد ۲۵/۵/۵۵۳/۲، ۲۶. + ۶۱۲/۲ - ۶۱۳.

۳- ن. ک: ایران؛ آیین و فرهنگ، مقاله روحانیان + همین کتاب. بخش اول.



طبقات از پیشوایان اصلی از اصول آیین بود. در نیایش‌های روزانه، پیشوایان همواره از اهورامزدا می‌خواهند تا رعایا و طبقات را رام و فرمان‌بر آنان قرار دهد چرا که لازمه پندار و گفتار و کردار نیکِ رعیت و رستگاری و کامیابی در دنیا و آخرت در پیروی از پیشوایان آیین است.^۱ در ژرفای باور رعایا نیز پیشوایان بخشی از مقدسات آیینی بودند که در نیایش‌های روزانه ستوده می‌شدند و برای تندرستی و شادکامی آنان دعا می‌کردند و همواره قدرشناس و سپاسگزارشان بودند.^۲ تقلید مطلق از پیشوایان در اصول و فروع احکام آیین از واجباتِ عینی بود؛ فرد از پگاه زادن باید که پیرو موبد و دستوری می‌شد و در همه مراحل زندگی خصوصی و اجتماعی سرسپرده آن پیشوا بود و پا جای پای او می‌گذاشت.^۳ این فرمان آیین بود که هر فرد «کسی را که از خود وی دین آگاه‌تر باشد به دستوری داشته باشد تا گذر از پل صراط برای او آسان باشد ... آن کس که دستور برای راهنمایی دینی ندارد به آن جای که برترین هستی است نرسد ... هر چند که او را آن اندازه نیکی در شمارش کردار باشد ...»^۴ چرا که «دانایان و پیشینیان گفته‌اند که چون افراد پانزده ساله شوند باید که از فرشتگان یکی را پناه خود گیرند و از دانایان یکی را دانای خود کنند و از دستوران و موبدان یکی را به دستوری خود گیرند ... و اگر از درست و نادرست پیش آید به آن دستور بگویند تا او را جواب دهد»^۵ زیرا «پیروی از دستوران و داشتن دستور برای راهنمایی خواستن از

۱-ن.ک: یسنا ۱۶/۱۹/۲۱۱، ۱۷، ۱۸. + ۶/۴۲/۴۴/۲ + ۷/۵۳/۴۸/۲ + شایست ۱۳/۱۳/۱۸۱.

۲-ن.ک: همان ۶/۲۲۲/۲ + یشتها ۶/۴۲/۸/۱۳۵/۱ + ویسپرد ۲/۹/۴۵ + ۳/۳/۳۷ + یسنا ۶/۴۲/۲ +

۳/۶۹/۱۰۷/۲ - ۱. + خرده اوستا ۸/۱۶۸

۳-ن.ک: شایست ۲/۱۲/۱۵۱، ۳. + همان ۱۲/۱۶۶.

۴-ن.ک: همان ۱۵۱ - ۲/۱۲/۱۵۲، ۳.

۵-ن.ک: همان ۱۲/۱۶۶. یادداشت ۶.



فرمان‌های زرتشت است و انکار دستوران از بدعت‌های اخت جادوگر^۱.
 در تاریخ باستان، از مادها تا ساسانیان، شهریاری و پیشوایی گاه در موبد شاهی جمع می‌شده است. مظهر وحدت پیشوایی و شهریاری، روزگار بلند ساسانی است که از آغاز تا انجام بد فرجام آن، موبدشان فرمان می‌راندند. اردشیر بابکان نخستین موبد شاه این سلسله روحانی است که آیین و فرهنگ آریایی را برقرار ساخت و تکرر و تنوع و تساهل آیینی را که میراث روزگار سلوکی و اشکانی بود محو کرد و در ایجاد وحدت دینی کوشید. برجسته‌ترین فصل این روزگار موبد شاهی، دوره پیشوایی موبد اهورامزدا کرتیر است که شرح موبد شاهی خویش را در کتیبه‌هایی به یادگار گذاشته است. موبد شاهی که با ولایت مطلقه خود در سراسر کشور پهناور شاهنشاهی آیین و فرهنگ آریایی برقرار کرد و از هیبت و همت و صلابت پولادین او «... اهریمن و دیوان را ضربت‌ها و درد و رنج فراوان نصیب شد و آیین اهریمن و دیوان از کشور رخت بر بست و به دور افکنده شد و کاهنان یهود و بودایی و برهمنان و نزاریان و زندیقان از هم فرو پاشیدند و تصویرهای خدایان‌شان منهدم گشت و پرستش‌گاه‌های دیوان نابود شد و دیرهای‌شان به جای‌گاه‌های ایزدان بدل گشت و شهر به شهر و استان به استان بسیاری از کارهای مذهبی پیش رفت یافت و آتشکده‌های بسیار بنیان پذیرفت و در فرمان‌ها و تصویب‌نامه‌ها و مجموعه‌های دولتی که به هنگام شاهنشاه بهرام پسر بهرام تدوین شد، بهرام فرمان داد چنین نوشته شود: کرتیر نگهبان روان بهرام و موبد اهورامزدا. و من که کرتیرم از آغاز ضمن خدمات به ایزدان و فرمان‌روایان و به خاطر روان خویش کوشش بسیار نمودم و متحمل رنج و مشقت فراوان شدم. در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتش‌ها و مغان در سراسر کشور ... در میشان، آذربایگان، سپاهان، ری، کرمان، سیستان، گرگان تا پیشاور درخشیدن گرفتند و نیز در بیرون از ایران، آتش‌ها و مغانی که بیرون از ایران بودند ...

۱-ن.ک: همان. یادداشت ۶.



من آنان را به نظم آوردم در مغستان ... من آیین مزدیسنا را که نیکو بود، آن را والا و شایسته احترام ساختم و اما کافران و ملحدانی را که در مغستان به انجام فریضه دینی و پرستش مزدیسنا نپرداختند کیفر دادم و ...»^۱.

این نیز بدیهی است که پیشوایی و شهریاری در شاهان برجسته ساسانی جمع بوده است و اصولاً ادبیات اوستایی و آیینی روزگار باستان به روشنی نشان می‌دهد که شهریاری و پیشوایی ساختار قدرت سیاسی اجتماعی ایران را تشکیل می‌داده‌اند و اگر گاه از هم جدا بوده‌اند بر اساس تفاهم در تقسیم قدرت بوده است. فقه حکومتی روزگار ساسانی نشان می‌دهد که در سراسر این روزگار، ایران حکومت دینی داشته است و آنچه به سقوط این حکومت انجامید تصلب آیینی و عوارض آن بود، آن گونه که آنچه به حیات رژیم اشکانی پایان داد تساهل آیینی بود^۲. این فراز و نشیب‌ها نشان می‌دهد که ایرانی متمایل به اعتدال است؛ آن گونه که از تساهل آیینی و بی بند و باری زده می‌شود از تصلب آیینی نیز رنج می‌برد.



در پی گذر از دوران باستان و حضور اسلام در ایران و آغاز عصر و نسل جدید ایرانی، این نیاز ذاتی روح و خلق و خوی آیینی خود را نشان داد و در آیین نوین نیز آنچه را می‌خواست با کیفیتی بسیار متفاوت پدید آورد. بدیهی است که در نهضت انسانی اسلام نهاد پیشوایی ذاتاً ظهور و حضور نداشت چرا که اسلام در نگاه نخست انسانی آن یک ضرورت اعتقادی بود و هر مسلمان خود یک مبلغ نیز بود. حتی اسلامی که از سقیفه برخاست و از جزیره به چهار سوی جهان راه یافت این نهاد را در خود نداشت زیرا همه کسانی که راه می‌گشودند و پیش می‌رفتند، اسلام را نیز تبلیغ می‌کردند. اما در روایت ایرانی اسلام نهاد پیشوایی یک ضرورت فرهنگی بود و

۱-ن.ک: بخش اول همین کتاب.

۲-ن.ک: همین کتاب. بخش اول.



بخشی از هویت ملی که ریشه در ساختار روح ایرانی داشت. این ضرورت در گذر سده‌های نخست هجری به ویژه در روزگار آل بویه پدید آمد و به تدریج سازمان و سلسله مراتب یافت. بدون شک اگر این نهاد نمی‌بود فرهنگ و سنن ملی ایرانی اسلام هرگز کیفیت و کمیت و جاذبه امروز خود را نمی‌داشت. بنابراین چگونه می‌توان نقش سازنده و سرنوشت‌ساز مشایخ ایرانی شیعه امامیه را در تکوین و تدوین فرهنگ نوین اسلامی ایران نادیده گرفت و آن را بخشی از هویت ملی ایران ندانست. کیفیتِ حزن‌انگیز و روح بخش عاشورا و جلوه‌های دل‌انگیز و پر خاطره نوروز و دیگر سنن ملی مذهبی ایران که نمونه‌های ازلی و متعالی روح ایرانی و خاطره قومی را در خود دارد و هویت و فرهنگ ایرانی را می‌سازد از برکت وجود همین نهاد روحانی و پیشوایی است. بر این اساس؛ آن گونه که شعار ایران منهای اسلام ذاتاً عقیم و محال است، شعار اسلام ایرانی منهای پیشوایی نیز محال و مُمتنع است و طرح آن به معنای نفی فرهنگ و هویت ملی است. براستی آیا می‌توان شعائر و مراسم آیینی را که بخشی از هویت ملی و فرهنگ ایران اسلامی است، در فضای غیر آیینی و بدون حضور پیشوایان آیین و توابع آن برگزار کرد؟ در میان رعایای مسلمان متدین و حتی مسلمان غیر متدین ایرانی کدام ایرانی است که به خود اجازه دهد (با اینکه برخلاف باستان اجازه دارد و می‌تواند) تا مراسم آیینی حیات و ممات را خود به جای آورد و روح و روانش راضی باشد؟

اما آنچه در این دو دهه اخیر موجب شگفتی و یا ناخشنودی نهادهای سنتی و مدرن سیاسی ملی مذهبی جوان و نوجوان ایرانی درون و برون مرزی شده تجلی کامل وحدت پیشوایی و شهریاری آیینی ایرانی است که با عنوان حاکمیت مطلق سیاسی پیشوایی آیینی ظهور یافته است که به دلیل ناآگاهی ناقدان از ریشه و پیشینه ایرانی تاریخی باستانی آریایی آن هضم و تحلیل این پدیده دیرپای آریایی ایرانی برای ناقدان و مخالفان ناممکن گشته و همین امر موجب حمله و هتاک‌ی به اسلام گردیده است که گویا این پدیده صد در صد ایرانی فرایند آیین و فرهنگ سامی است.



این بدیهی است که پیشوایی و شهریارِ آیینی ایرانی مبانی و مستندات خود را در روایات اسلامی جسته و می‌جوید، آن گونه که روح سوگوار ایرانی نمونه‌ازلی خویش را در عاشورا جسته و خاطره‌کهن قومی نوروز و دیگر سنن ملی ایرانی اعتبار شرعی و جاوید خود را در روایات اسلامی یافته است و اصولاً به همین دلیل هر کدام از این سنن ملی و نیازهای ذاتی روح و خلق و خوی ایرانی بخشی از هویت و فرهنگ ملی ایران اسلامی شده‌اند. چرا که هر کدام از این مشخصه‌های ملی و فرهنگی بدون اعتبار اسلامی در جامعه‌ی مسلمان ایرانی نمی‌توانست حضور یابد. آن گونه که حتی استقلال ایران از اشغال تازیان بدون تکیه بر اسلام محال بود و احیاء و اعتبار زبان فارسی در عبادات و عقود و ایقاعات بدون فتوای فقیهان مسلمان ایرانی میسر نمی‌شد. بنابراین طبیعی است که نهاد پیشوایی و شهریارِ ایرانی، اعتبار شرعی خود را در روایات بی‌شمار اسلامی بجوید.

هماره رعایای ایرانی متهم شده‌اند که حافظه تاریخی ندارند، حال آن که نه تنها رعایا بلکه نخبگان فکری و روشن‌فکران ایرانی نیز نشان داده‌اند که حافظه و شعور تاریخی ندارند و در انفعال از حال خود، گذشته تاریخی خویش را از یاد برده‌اند و نمی‌شناسند. اینان فضای سنگین و پر صلابت آیینی هزاره‌های باستان را از یاد برده‌اند که چگونه آیین آریایی به خاطر گناهی ناچیز چون بی‌حرمتی به آب و آتش و خاک و هوا و گیاه و چارپا، صدها و هزارها تازیانه چرمین و تازیانه اسب رانی و مرگ ارزان‌های بی‌شمار و کفاره‌های کمر شکن مقرر می‌داشت، و یا ولایت فوق مطلقه موبد شاهانی فقیه چون گئومات، اردشیر، آذریاد، تنسر و کرتیر و ... و حضور انبوه سلسله جلیله موبدان و هیربدان و دستوران و ... را فراموش کرده‌اند که چگونه در برقراری آیین و فرهنگ آریایی و حکومت و نندیدادی تعصب و تصلب نشان می‌دادند و انعطاف‌ناپذیر بودند و بدعت‌گذاران و بد دینان و زندیقان و دیگر ملل و نحل را از ساحت ایران زمین زدودند و در ساعتی از نیم‌روز صدها هزار مانوی و مزدکی را از میان برداشتند که ایران شهر را جز آیین به، آیینی نشاید. پس اینک چگونه



است که تجلی عینی پیشوایی و شهریاری را که فرایند روح آیینی ایرانی و میراث کهن آریایی است نمی‌توانند هضم کنند و به هیاهو و هذیان افتاده‌اند! به یقین که این هیاهو از سر خامی و نادانی است، چرا که در میان این هیاهوگران عامی، رندی دیده نمی‌شود تا گفته شود که متهم ساختن اسلام، بخشی از همان رندی ایرانی است. اینان در این دو دهه، از آن سو و این سوی مرزها یقه می‌درند و یاوه می‌بافند و کتره می‌گویند، اگر رند بودند در می‌یافتند که آن چه بود و هست، فرایند روح و فرهنگ ایرانی است که ریشه و پیشینه در میراث کهن باستان و خاطره قومی این مرز و بوم دارد و این جمله رندانه سازنده رند دساتیر را به درستی می‌فهمیدند که به روزگار شوکت شهریاری و پیشوایی صفوی، کوتاه و سر بسته اعتراف کرد که:

«چون هزار سال تازی، آیین را گذرد، چنان شود آن آیین از جدایی‌ها که اگر به آیین‌گر نمایند نداندش»^۱.

پس این هیاهو از سر چیست، جز از سر خامی و نادانی؟ این ورشکسته‌گان به تقصیر و بی‌تقصیر، از سر انفعال و یأس خاطره قومی و حافظه تاریخی و شعور سیاسی خویش را از یاد برده و از کف داده‌اند و عامیانه و جاهلانه رعایای دردمند را مخاطب ساخته اسلام را متهم می‌کنند که آنچه بر ماست از اسلام است و این بی‌شرمی شگفتی است. آن یکی که تنها هنرش فرانسه‌دانی است و مترجم خوب کم‌دی دانسته است، در این دو دهه و آن هم در غربت غرب و دیار کوران و جمع عوام، ناگهان اسلام‌دان شده و جامع الدعوات کبیره و صغیره و ... را که میراث خالص ایرانی است به دست گرفته و با استناد به آنها کتابی در چند هزار صفحه علیه اسلام نوشته و هر چه خلق و خو و خرافه ایرانی یافته به اسلام نسبت داده است که: ها، آهای رعایا! این است اسلام! و از این نامردانه‌تر کاری نتوان کرد و شمرانه‌تر سری نتوان برید! و این یکی که تنها هنرش ترانه‌سرایی است و فقط شاعر خوبی است، و در گذر دهه‌ها از



شاخی به شاخه‌ای پریده گاه سوسیالیست بوده و گاه ناسیونالیست و اخیراً باستان‌گرای لائیک، در شهر کوران بینای دیگران شده و به تازگی صاحب کشف و کرامات بسیار که: اسلام به دلیل ماهیت بیگانه‌ای که دارد با فرهنگ ایرانی ناسازگار است. که از این جاهلانه‌تر سخنی نتوان گفت و یاوه‌گوتر شاعری نتوان یافت. و آن دیگری که از هر دوی این دو باسوادتر و هوشیارتر است و برتری‌اش در این است که همچنان سوسیالیست مانده و از شاخی به شاخه‌ای نپریده، از سرستیز و ناسازگاری با واقعیت سیاسی، دچار انفعال شده و در ترسیم محور مختصات هویت ملی، اسلام را از هویت ملی حذف کرده تا قدری بیاساید و شفا یابد که از این منفعل‌تر فردی نتوان یافت و بیگانه‌تر با فرهنگ و هویت ایرانی کسی را نتوان شناخت.

این فروماندگان نمی‌دانند که همواره به روزگار ظهور موبد شاهی و تجلی وحدت پیشوایی و شهریاری و تصلب آیینی، جامعه ایرانی دچار خرسندی‌ها و ناخرسندی‌های زودگذر شده و سرانجام یا خو گرفته و یا بر آن شوریده و روزگار از نو آغازیده است. اگر ایرانی در روزگار متصلب آیینی گثومات، نهضت مغ‌کشی آغاز کرد و سرانجام به تساهل آیینی اشکانی راضی شد بار دیگر در حسرت بر آیین و معنویت آریایی به رستاخیز آیینی روی آورد و حکومت آیینی ساسانی و سلسله موبد شاهی برقرار کرد و سرانجام به دلیل زدگی از تصلب آیینی ساسانی علیه آن شورید و در سده معاصر؛ مگر نه این بود که روند شتابدار باستانگرایی پهلویان و تلاش برای ایجاد فضایی لائیک، به حسرت مذهبی انجامید و سرانجام رستاخیزی آیینی به پا کرد؟. این تکرار مکرر تاریخی نشان می‌دهد که ایرانی خواهان اعتدال است نه از تصلب آیینی و غلاظ و شداد آن خوشنود است و نه از تساهل آیینی و بی‌بند و باری آن راضی است. پس با توجه به فرهنگ و خلق و خوی ایرانی باید کاری کرد که اعتدال به خاطر آید و برقرار شود. چه به روشنی تاریخی و درستی منطقی می‌دانیم که فرهنگ ایرانی هرگز با لائیسزم و اشکال کلاسیک آن رابطه و میانه‌ای نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. از این رو هر تلاشی در این زمینه مذبوحانه و بی‌فرجام است.

فهرست اعلام

- ۱- اشخاص، اساطیر، اشیاء، حیوانات
- ۲- اجاکن
- ۳- کتب و مقالات
- ۴- ادیان، مذاهب، ملل، فرقه‌ها، قبایل، طبقات، خاندان‌ها
- ۵- اصطلاحات، تعابیر، شعائر

۱- این فهرست فقط شامل متن کتاب می‌شود و پاورقی‌ها را در بر نمی‌گیرد.

اسامی اشخاص، اساطیر، اشیاء، حیوانات

آب، ۲۵، ۵۲، ۵۳، ۵۷	ابن ادريس، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹
آپولون، ۲۵	ابن سعد، ۱۷۵، ۱۷۸
آتش، ۲۵، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۴	ابن سيرين، ۲۰۹
آدم، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	ابن شهر آشوب، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰
آذرياد، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۶۳، ۶۴، ۶۷	ابن فهد، ۲۰۵
آذرياد مهر اسپندان، ۳۱، ۳۵، ۶۲، ۶۳	ابن محبوب، ۲۰۸
آذرتبار، ۵۹	ابو اسامه، ۱۹۳
آذرچهر، ۵۹	ابو حنيفه، ۱۲۵
آذرداد، ۵۹	ابوذر، ۱۹۶
آذرفرنبغ راستگو، ۶۷	ابوذر غفاری، ۱۱۱
آذرمهر، ۶۷	ابو مسلم خراسانی، ۲۲۱
آذره رمزد، ۶۱، ۶۲، ۶۴	احمد بن فهد حلی، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳
آرتمیس، ۲۵	۲۱۴، ۲۱۸
ابراهیم کرخی، ۲۰۸	احمد بن محمد، ۲۰۸
آبرگ، ۶۱	احمد بن يوسف کاتب، ۱۹۰
ابلیس، ۸۸	ارت، ۱۲۹
ابن ابوموسی، ۱۹۵	اردشیر، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۶۰
ابن ابی شیبه، ۲۰۹	اردشیر بابکان، ۲۲۸



ایوب بن دینار، ۱۹۳	اردوان اشکانی، ۲۸
بخاری، ۱۲۲، ۱۹۳	آزُور، ۱۸۶
بخت آفرید، ۶۷	ارسطو، ۲۳
بلاش اول، ۲۷	ارواح نیاکان، ۱۲۹
بلال، ۱۹۶	افراسیاب، ۱۴۷، ۱۸۳
بلال حبشی، ۱۱۱	افلاطون، ۲۳
بهرام، ۱۲۹، ۲۲۸	اقبال، ۱۳۳
بهرام ورجاوند، ۱۸۴	سگِ ولگرد شکاری، ۵۵
بیرونی، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۳	الترمذی، ۱۹۹
بیهقی، ۱۹۳	امام حسین، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۸
پاپک، ۲۷	امام حسین بن علی، ۱۵۵
پتگ، ۳۹	امام صادق، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۸
پری‌ها، ۵۱	امام علی، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۰۹
پشوتن، ۱۸۴	امام کاظم، ۲۲۱
پورداود، ۷۳، ۱۸۹	امشاسپندان، ۲۳، ۳۱، ۵۱، ۶۰، ۱۲۹
پیامبر اسلام، ۱۵۶	انوشیروان، ۶۹، ۷۱، ۷۲
تنسر، ۳۰، ۶۲، ۶۴	اوزاعی، ۱۹۵
توله سگ، ۵۵	اوشیدر، ۱۸۴
تهمورث، ۱۸۳	اوشیدر ماه، ۱۸۴
جاحظ، ۱۸۵	اهریمن، ۲۴، ۴۷، ۵۱
جلوت، ۹۵	اهورامزدا، ۳۱
جمشید، ۶۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۲۶	اهوم ستوت، ۶۲
جویر، ۱۹۶	ایران، ۷
چارپا، ۵۲	ایزدان، ۲۳، ۵۱، ۱۲۹



- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| دیو خشم، ۴۳ | حجاج بن یوسف، ۱۸۹ |
| دیوها، ۵۱ | حجة الاسلام غزالی طوسی، ۱۶۶ |
| رازی، ۱۸۶ | حر عاملی، ۲۱۳ |
| رام، ۱۲۹ | حسن بن علی، ۱۵۷ |
| راوندی، ۱۲۲ | حسین، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۸ |
| رستم، ۱۴۸ | ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۸ |
| رستم فرخزاد، ۷۴ | حسین بن علی، ۱۵۶، ۱۶۲ |
| رشن، ۶۰، ۱۲۹ | حمدالله مستوفی، ۱۲۲ |
| رضا خان پهلوی، ۱۶۹ | حوّا، ۱۰۲، ۱۰۳ |
| رنه شار، ۱۳۳ | خارپشت، ۵۶ |
| روبرکوهن، ۲۳ | خاک، ۲۵ |
| زرتشت، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۱ | خالد بن عبدالله قسری، ۱۹۰ |
| ۴۲، ۴۹، ۶۱، ۶۷، ۱۸۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸ | خدا، ۱۰۶ |
| زمین، ۵۲ | خدیجه، ۹۶ |
| زین العابدین، ۱۵۷ | خرقی، ۱۹۵ |
| زینب، ۱۷۵، ۱۷۸ | خسرو پسر ماونداد، ۶۷ |
| ساسان، ۲۷ | خسرو پسر هرمزد، ۱۸۴ |
| سام نریمان، ۱۸۳ | خشاریارشا، ۱۸ |
| سپندارمذ مقدس، ۵۹ | خواجه رشید، ۱۲۲ |
| سرخسی، ۱۹۴ | خواجه نظام، ۱۲۲ |
| سروش مقدس، ۳۱ | خیام، ۱۸۵، ۱۸۶ |
| سقراط، ۲۳ | دارا، ۲۷ |
| سکندر، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۴۱ | داریوش، ۱۸، ۲۵ |
| سکندر مقدونی، ۲۲ | دویست تازیانه، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷ |



شیرویه، ۷۳	سگِ آبستن، ۵۴
شیطان، ۸۸، ۱۰۲	سگِ آبی، ۵۵
صاحب جواهر، ۲۱۹	سگِ شکاری و لگرد، ۵۵
صدوق، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۳	سگِ گله، ۵۴، ۵۵
صهیب، ۱۹۶	سگِ مقدس، ۵۸
صهیب رومی، ۱۱۱	سگِ نگهبان، ۵۴، ۵۵
طبری، ۱۲۲	سلمان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۶
طوسی، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳	سلمان فارسی، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۲۳
عبید الله، ۱۱۳	سوشیانس، ۶۱، ۶۲، ۱۸۴
عثمان، ۱۶۶	سهل بن زیاد، ۲۰۸
عضدالدوله بویه، ۱۶۳	سیاوش، ۱۴۷
علامه مجلسی، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱	سین، ۶۲، ۶۳
علی، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۶	شاپور اول، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۹
۱۹۳، ۱۹۷	شافعی، ۱۹۵
علی اکبر، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	شاهنشاه بهرام، ۲۲۸
علی بن ابی طالب، ۱۱۸، ۱۹۶	شمر، ۱۷۵، ۱۷۸
علی بن طاووس، ۲۱۸	شهربانو، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
عمر، ۱۱۳	شهید، ۲۱۱، ۲۱۲
عمر بن عبد العزیز، ۱۹۰	شهید اول، ۲۰۵، ۲۱۱
عمرو بن خُریث، ۲۰۹	شهید ثانی، ۲۰۵، ۲۱۱
عین القضاة همدانی، ۱۲۵	شیخ انصاری، ۲۱۸
غزالی، ۱۲۲	شیخ بهایی، ۲۰۶
فاطمه، ۱۵۶، ۱۷۸	شیخ صدوق، ۲۰۸
	شیخ عباس قمی، ۲۱۳



مانی، ۳۹، ۴۰	فردوسی، ۱۷، ۶۸، ۷۲، ۷۴
متوکل عباسی، ۱۶۲، ۱۹۱	فرشتگان، ۵۱
مجلسی، ۲۱۳، ۲۱۹	فرنگیس، ۱۴۸
محال، ۲۳۰	فریدون، ۶۲، ۱۸۳
محتشم کاشانی، ۱۶۱	قاسم، ۱۷۸، ۱۷۹
محقق کرکی، ۲۱۱	قاضی، ۱۹۵
محمد، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۹۶	قزوینی، ۱۸۵
محمد بن زید، ۱۶۳	کاوس شاه، ۱۴۸
مدیو ماه، ۶۱	کرتیر، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۶۲
مرتضی انصاری، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۲	۶۴، ۶۵، ۲۲۸
مروارید، ۱۵۷	کلینی، ۲۰۰، ۲۱۳
مزدآ، ۲۴، ۴۹، ۵۱، ۲۲۶	کلینی رازی، ۲۰۸
مزدک، ۶۷، ۶۸	کمبرجیه، ۱۸
مزدک باامدادان، ۱۲۲	کورش، ۱۸
مشی، ۱۸۳	کی آذربوزید، ۶۳
مشیان، ۱۸۳	کی خسرو، ۱۸۳
معاویه، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۶۶	کیومرث، ۱۸۳
معاویه بن ابی سفیان، ۱۸۹	گنومات، ۱۸
معتصم عباسی، ۱۹۱	گشتاسپ، ۱۸۴
معزالدوله، ۱۶۳، ۱۶۴	گیاه، ۵۲
معزالدوله، ۱۶۴	گوش، ۱۲۹
مَعْلَى، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	لهراسپ، ۱۸۴
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۱۴	لیلا، ۱۷۵، ۱۷۸
	مامون عباسی، ۱۹۰



نوروز، ۲۰۴	مُعلی بن خُنَیس، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۳،
نو شاپوهر پسر داد اور مزد، ۶۷	۲۱۸
نیوگشپ، ۶۱، ۶۲، ۶۴	مقدس، ۵۲
هراکلیتوس، ۷۴	منصور، ۲۲۰، ۲۲۱
هشام بن عبد الملک، ۱۹۰	منصور عباسی، ۲۲۰
هوشنگ، ۶۲، ۱۸۳	منوچهر، ۱۸۳
هوشنگ پیشدادی، ۶۴	موبد، ۵۸
هوم، ۱۲۹	موسی بن جعفر، ۲۲۰
یحیی بن خالد برمکی، ۱۹۰	مولوی، ۱۲۵
یزدگرد سوم، ۶۵	مهدی بن میمون، ۲۰۹
یزید بن معاویه، ۱۶۶	مهدی موعود، ۱۲۹
یوستینوس، ۲۰	مهر، ۶۰، ۱۲۹
	ناہید، ۶۰، ۱۲۹
	نرسی، ۳۶

اسامی اماکن

چنر، ۲۷	آذربایگان، ۲۲۸
چین، ۷۲	آسیا، ۲۳، ۱۹
حیره، ۷۳	ائیرین، ۱۴، ۱۸۰
خراسان، ۱۶۵	استخر، ۲۸، ۳۰، ۶۱، ۱۲۹
دجله، ۷۳	انبار، ۱۹۷
دریاچه کیانسه، ۱۸۲	ایران، ۱۹، ۷۱، ۷۴، ۷۹، ۱۲۰، ۱۵۷
دیلیم، ۷۲	بغداد، ۱۶۳، ۱۶۴
رُخج، ۲۷	بقعه بی بی شهربانو، ۱۵۸
روم، ۳۰، ۷۱، ۷۴	بقیع، ۱۲۹
ری، ۲۷، ۶۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۸	بیت المقدس، ۱۹۶
ریوند نیشابور، ۱۲۹	پارس، ۲۶، ۲۷
زابلستان، ۲۷	پرسپولیس، ۲۸
زمین، ۲۵	پیشاور، ۲۲۸
سپاهان، ۲۲۸	تخت جمشید، ۲۳
سقیفه، ۹۶، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۲۹	توران، ۱۵
سیحون، ۲۷	تهران، ۱۶۹
سیستان، ۲۲۸	تیسفون، ۷۳
شام، ۱۹۷	جیحون، ۱۴



گرگان، ۲۷، ۲۲۸	شرق، ۱۹
گیلان، ۷۲	شمال، ۷۲
مدینه، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۶، ۲۲۱	شمال شرق ایران، ۲۷
مرو، ۲۷	شوش، ۲۳
مسجد، ۱۹۶	شیز آذربایجان، ۱۲۹
مشهد، ۱۲۹	صفین، ۱۱۳
مُغستان، ۴۶	عراق، ۱۶۵
مکه، ۹۲، ۱۰۸، ۱۹۶	غار حرا، ۹۶
مهر، ۱۲۸	غدیر خم، ۹۴
میشان، ۲۲۸	فرات، ۷۳، ۱۵۷
ناهید، ۱۲۸	قادسیه، ۷۴
نجران، ۱۰۸، ۱۹۶	قرآن، ۱۹۶
نجف، ۱۲۹	قم، ۱۲۹
نسا، ۲۷	کاریان فارس، ۱۲۹
نیشابور، ۱۶۵	کاظمین، ۱۲۹
همدان، ۱۶۵	کربلا، ۱۲۹، ۱۴۲
هند، ۷۲	کرمان، ۲۲۸
هیربدستان، ۴۶	کلیسا، ۱۹۶
یونان، ۱۶، ۲۵	کنیسه، ۱۹۶
	کوفه، ۱۹۷

اسامی کتب و مقالات

- ارداویراف نامه، ۶۴
- اسلام و ایران؛ مذهب و ملیت ایرانی، ۸
- جامع المقاصد، ۲۰۷، ۲۱۱
- الجامع للشرایع، ۲۰۵
- جامع عباسی، ۱۲۹، ۲۰۶
- السرائر، ۲۱۰
- جواهر، ۲۰۷
- الکفی و الالقاب، ۲۱۳
- جواهر الکلام، ۲۲۲
- المبسوط، ۲۱۰
- وَجَرَكِرَتِ دینیک، ۱۲۹
- المسالك، ۲۱۲
- حبل المتین، ۲۰۶
- الهفت الشریف، ۲۲۳
- حدایق الشیعه، ۲۰۵، ۲۱۲
- اوستا، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۶۴، ۲۲۵، ۲۲۶
- خرده اوستا، ۳۵، ۱۲۹
- دساتیر، ۹، ۱۲۰
- ایران؛ آیین و فرهنگ، ۸، ۲۲۶
- دعائم الاسلام، ۲۰۹
- بحار، ۲۱۹
- دینکرد، ۶۲
- بحار الانوار، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۱
- ذکری، ۲۱۲
- بُنْ دَهْشَن ایرانی، ۱۸۲
- زاد المعاد، ۱۲۹
- بهرام اول، ۴۰
- سرائر، ۲۱۲، ۲۱۹
- تحفة الزائر، ۱۲۹
- شاپورگان، ۳۹
- تذکره، ۲۱۲
- شایست ناشایست، ۶۳
- توضیح المسائل، ۱۲۹
- شایست و ناشایست، ۱۲۹



- شعوبيه؛ ناسيوناليسم ايراني، ٩
 عروة الوثقى، ٢٠٨
 فروع كافى، ٢٠٨
 قرآن، ١٠٣، ١٠٤
 كشف الغطا، ٢٠٥
 كشف اللثام، ٢٠٥، ٢١٢، ٢١٨
 گائه، ٣١
 گائه‌ها، ١٥، ٢٢٥
 مجمع الفائدة، ٢١٢
 مُحَلَّى، ٢٠٩
 مختصر المصباح، ٢٠٥، ٢١٠
 مستند الشيعة، ٢٠٦
 مسند امام زيد، ٢٢٣
 مصباح، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧
 مصباح المتهجد، ٢٠٤
 مفاتيح الجنان، ١٢٩
 مناقب، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٢
 مناقب آل ابى طالب، ٢٠٩
 من لا يحضره الفقيه، ٢٠٨
 مهذب، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٨، ٢١٩
 مهذب البارع، ٢٠٥، ٢١١، ٢١٣
 نوروزنامه، ١٨٦، ١٩٩
 نوروزيه، ١٩٩
 وسائل الشيعة، ٢٠٧، ٢١٣
 ونديداد، ٤١، ٦٣، ٦٧
 يسناها، ٤١
 يشتها، ١٥، ٤١

اسامی ادیان، مذاهب، ملل، فرقه‌ها، قبایل، طبقات، خاندان‌ها

آل بویه، ۱۶۳، ۱۶۵	تازیان، ۷۳، ۷۴، ۷۵
آیین زرتشت، ۲۳	تسنن، ۲۲۳
اسلام، ۷، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۸۹، ۲۳۰	تشیع، ۹۶، ۹۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۵، ۱۹۲
اشکانی، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶	تشیع، ۱۹۸
امامیه، ۱۰۱	تور، ۱۴، ۱۵
بابکیه، ۱۰۱	جارودیه، ۱۰۱
بکریه، ۱۰۱	جهمیّه، ۱۰۱
بلوچها، ۶۸، ۷۲	حزب امویان، ۹۸
بنی امیه، ۱۶۶	خوارج، ۱۰۱
بنی عباس، ۲۲۱	خیون، ۱۴
بنی لخم، ۷۳	دانو، ۱۴
بنی هاشم، ۲۲۱	رعایا، ۳۱
بودا، ۶۸	روحانیان، ۳۱، ۳۵
پارت، ۱۶، ۱۹، ۲۸	رومیان، ۷۳
پارس، ۱۵	زروانیه، ۶۸
پارسیان، ۲۰	زیدیه، ۲۲۳
پیشدادی، ۱۳	ساسانیان، ۷۲



سلجوقیان، ۱۶۵	قاجاران، ۱۶۸
سلوکی، ۲۲، ۲۴، ۲۶	قدریه، ۱۰۱
سلوکیان، ۲۳، ۲۶	کیانی، ۱۳
سودانیان، ۱۹۶	گبرکان، ۱۲۲
شعویان، ۷	گیلکها، ۶۸، ۷۲
شعویانِ شیعی، ۲۱۳	مادها، ۱۸
شعوبیه، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷	مسیحیت، ۶۸، ۷۱
صفویه، ۱۶۷، ۱۶۸	معتزله، ۱۰۱
ضراریه، ۱۰۱	نزاریه، ۱۰۱
عباسیان، ۱۹۰	نصیریّه، ۲۲۳
غزنویان، ۱۶۵	هخامنشی، ۱۶، ۱۹، ۲۲
فرقه زروانیه، ۶۹	هشامیه، ۱۰۱
فرقه نصیریّه، ۲۲۳	یونانیان، ۱۶، ۲۰، ۲۵
فریان، ۱۵	

اسامی اصطلاحات، تعابیر، شعائر

آبرت. ۴۵	آیینی - ازلی، ۱۸۳
آب زور، ۵۵، ۵۷	آیینی کردن نوروز، ۱۸۶
آب سوگند رزمنده آزماینده، ۵۳	ابدال، ۲۹
آتروخش، ۴۵	اتحاد دین و دولت، ۲۲۶
آتش مقدس، ۶۵	اتهام نامه، ۲۴
آریایی، ۴۵	احتیاط، ۲۰۰، ۲۱۹
آزادگی، ۱۴۳	احتیاط، ۲۰۰
آزادمنشی، ۱۴۳	احتیاط واجب، ۱۹۵
آزادی، ۹۶	ادبیات اوستایی، ۱۸۲، ۲۲۶
آزادی عقیدتی، ۲۵، ۲۸	ادبیات اوستایی و آیینی، ۱۸۳، ۲۲۹
آزمایش ایزدی، ۳۵	ادبیات پهلوانی و اسطوره‌ای، ۱۷۱
آسناتر، ۴۵	ادبیات تعزیه، ۱۷۱
آفت برهنگی، ۲۶	ادبیات عاشورا، ۱۴۳
آگاهی، ۹۴، ۹۶	اذان، ۱۹۶
آگاهی بخشی، ۱۴۳	ارتداد، ۳۳، ۳۵، ۴۰
آیه الکرسی، ۱۲۹	ازلی، ۱۴۴
آیین، ۱۸	ازلی بودن، ۱۸۶
آیین شرقی، ۲۳	ازلی بودن عاشورا، ۱۶۱



- اسب سیاه، ۱۴۹
 اسلام تاریخی، ۹۲، ۹۹
 اشرافیت ایرانی، ۲۰
 اشرافیت پارتی، ۲۲، ۲۹
 اشرافیت پارسی، ۱۶، ۲۳
 اشرافیت پارسی آریایی، ۱۳
 اشرافیت تاریخی ایران باستان، ۱۳
 اشرافیت سیاسی ایران، ۷۴
 اشرافیت و روحانیت پارسی، ۲۲
 اشک خیز، ۱۷۰
 اشم و هویتا هو، ۱۲۹
 اشهد ان علیاً ولی الله، ۱۶۴
 اصالة الماهیة، ۲۳
 اغراق، ۱۴۳
 افراسیابیان، ۱۴۸
 اکدین، ۶۳
 انسان، ۵۲، ۸۰، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۰،
 ۱۰۳، ۱۴۳
 انسان آرمانی، ۱۴۷
 انسان اسلام، ۸۰
 انسان ایرانی، ۵۱، ۵۲
 انسان کامل، ۸۹
 انسان مسلمان ایرانی، ۷۹
 انسان نوین ایرانی، ۱۲۸
 اوزان، ۱۷۰
 اوسیح، ۲۲۶
 اولوا العلم، ۱۰۶
 اومانیسیم، ۲۳
 اهو، ۲۲۶
 ایدئولوژی یونانی، ۲۲
 ایرانی، ۶۳
 باج و خراج، ۱۸۹
 باستان‌گرایی، ۷
 بحران عقاید، ۲۶
 بحران هویت، ۲۶
 بحور، ۱۷۰
 بد دینی، ۲۵
 بدعت، ۱۹۲
 بدل، ۲۹
 بَرَسَم، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۷
 بُعد مادی، ۸۸
 بهار، ۱۸۰، ۱۸۱
 بهدین، ۲۹، ۶۳
 بهدینی، ۲۵
 بیداد دینی، ۱۸
 بیگانه مآبی رعایای ایرانی، ۲۸
 پادشاه تاری، ۲۲۵
 پادیاب، ۵۶



- پاسبان، ۹۳
پانصد تازیانه، ۵۵
پان عربیسم، ۱۸۹، ۱۲۶، ۱۱۴، ۱۰۹
پراهوم، ۱۲۸
پرهیز، ۱۸
پل صراط، ۲۲۷
پَنام، ۴۶، ۴۷
پنجاه تازیانه، ۵۴
پنج تن آل عبا، ۱۲۹
پندار و گفتار و کردار نیک، ۴۳
پوریوتکیشان، ۶۱، ۶۲، ۶۳
پوستین وارونه، ۹۸
پوشاک، ۱۰۳
پیاله، ۴۶
پیوند خونی و نژادی، ۱۵۵
تئوری قدرت، ۹۲
تابع، ۸۰، ۹۰
تاریخ، ۷۹، ۸۰
تاریخ اشرافی آریایی، ۱۷
تاریخ اشرافیت پارسی، ۲۴، ۳۵
تازیانه چرمین، ۴۶
تازیانه دوال، ۴۶
تجربه‌های تلخ، ۸۰
تراژدی، ۱۴۳، ۱۴۷
ترجمان وجود خداوند، ۸۰
تساهل، ۱۸
تساهل آیینی، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۰
۷۵، ۲۲۹
تساهل دینی، ۱۸
تسبیح فالگیری، ۴۶
تشت، ۴۶
تشریع، ۹۱، ۱۰۴
تصلب آیینی، ۲۲۹
تصلب‌گرایی، ۱۲۷
تقدیر، ۵۱، ۱۵۰
تقویم ایرانی، ۱۹۴
تقیه، ۲۲۱، ۲۲۲
تکوین، ۹۱
تکوینِ هویت، ۱۷
تمدنِ باز یونان، ۲۳
تنازع بقا، ۱۴
توانایی، ۹۴
توبه، ۱۰۱
توحید، ۹۲، ۱۲۸، ۱۲۹
ثواب، ۱۰۲
جَبَّار، ۹۳
جباریت، ۹۲
جور، ۹۶



جهان، ۹۰	حلول، ۱۷
جهان ایرانی، ۱۴۸	حماسه، ۱۷۱
جهان‌بینی، ۱۲۷	حماسهٔ سیاوش، ۱۴۷، ۱۵۵
جهان‌بینی آیینی و نذیدادی، ۳۶	حمد، ۱۲۹
جهان‌بینی ایرانی، ۱۴۷	حنا، ۱۷۸
جهان‌بینی ثنوی ایرانی، ۱۲۸	حوزهٔ فقهی آبَرگی، ۶۱
جهان‌بینی کلامی مزدیسنا، ۵۱	حوزهٔ فقهی پیشگسیری، ۶۱
جهان ثنوی، ۵۱	حیض، ۵۶
جهل، ۹۶	حی علی خیرالعمل، ۱۶۴
چاشتهٔ مدیو ماهی، ۶۱	خاطرهٔ قومی، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۱۴۴، ۲۳۰
چوب‌دستی گاوکشی، ۴۶	خانه، ۱۰۳
چهارصد تازیانه، ۵۳، ۵۴	ختودت، ۲۸، ۲۹، ۵۹، ۶۵، ۶۶
حاکم، ۱۰۶	خداوند، ۹۹، ۱۰۱
حاکمیت، ۹۲	خداوندِ اسلام، ۸۰
حالِ تاریخی، ۷۳	خداوندگار، ۹۳
حجله، ۱۷۸	خِرَد، ۹۴
حدّ شرعی، ۴۶	خرفسترزن، ۴۶، ۴۷
حزّافی، ۱۳۳	خلعت، ۱۷۸
حسرت‌انگیز، ۱۷۰	خلفای ثلاثه، ۲۲۱
حسرتِ مذهبی، ۲۶	خودمختاری مذهبی، ۲۶
حسین باز شهید، ۱۴۳	داستانِ سیاوش، ۱۴۴
حکمت آریایی، ۶۶	داناان، ۴۳
حکومت مطلقهٔ موبدشاهی، ۴۱، ۴۹	داور، ۴۵
حکومت موبدشاهی، ۳۶	داوری، ۳۵



رستاخیز آیینی، ۱۸، ۲۶	دَخمَه، ۵۹
رستاخیز دینی، ۳۸	دَخمَه گذاری، ۴۸
رستاخیز روحانی ساسانی، ۳۹	دروغ، ۵۳
رسمیت، ۹۸	دُستور، ۴۳
رعایا، ۱۶، ۳۵، ۴۹، ۷۴	دستور، ۴۳، ۴۸، ۲۲۷
رعایای ایرانی، ۱۹، ۳۹	دَستور، ۴۵
رعیت، ۲۲۶	دستوران، ۴۳، ۴۴، ۲۲۷
رعیت ایرانی، ۱۹	دموکراسی آتن، ۲۳
روح، ۱۸، ۱۹	دموکراسی غربی، ۲۳
روح آریایی، ۲۲۵	دموکراسی یونان، ۲۲
روح آیینی ایرانی، ۲۳	دموکراسی یونانی، ۲۲، ۲۳
روحانیت آریایی، ۳۶	دندهٔ مرد، ۱۰۳
روحانیت پارسی، ۲۴	دوران تاریخی، ۱۳
روحانیت پارسی استخر، ۳۱، ۳۳، ۳۵	دوستدار یونان، ۲۲
۴۱، ۶۲	دوستدار یونانیان، ۱۶
روحانیت و اشرافیت پارسی، ۲۶	دویست تازیانه، ۵۴
روح ایرانی، ۶۸	ده هزار تازیانه، ۵۵
روح جمعی، ۱۷	ذریهٔ رسول، ۱۷۱
روح سوگوار ایرانی، ۱۷۹	ذوالجناح، ۱۷۸
روزگار اهریمنی و لنگاری ایرانی، ۲۲	رابطهٔ انسان و هستی، ۸۰
روشنفکران ناسیونالیست، ۷۲	راسپی، ۴۵
زمان، ۷۹، ۱۸۱	رتو، ۲۲۶
زمزم، ۱۲۸	رجز، ۱۷۱
زن، ۵۶، ۱۰۲، ۱۰۳	رجولیت، ۱۰۲



سوشیانت، ۱۲۹	زنان، ۶۶
سوگ سیاوش، ۱۲۸	زنان مردنما، ۱۰۳
سوگمند، ۱۷۰	زندقه، ۱۰۵
سیاوشیان، ۱۴۸	زندیقی، ۲۵
سی تازیانه، ۵۴	زوت، ۴۵
سیره رسول، ۱۹۶	سازش، ۱۸
شاش گاو، ۵۷، ۵۹	شتر، ۲۹
شاهمداری، ۲۲۵	ستیز، ۱۸
شاهنشاهی، ۲۲۵	شدره، ۴۷
شاهنشاهی آیینی ساسانی، ۶۹	سده، ۱۸۸
شبهای شوش، ۲۰	سرئوشاورز، ۴۵
شراب رومی، ۲۰	سرشت انسان، ۸۷
شرافت فطری و فکری، ۱۳	سرشت مقدر آریایی، ۲۲
شش صد تازیانه، ۵۴، ۵۵	سرشتی آیینی، ۱۸
شعار گبران، ۱۹۲	سگ دید، ۴۸
شعر، ۱۷	سگ مقدس، ۵۹
شعوبیان مزدیسنی، ۱۸۳	سلسله روحانی ساسانی، ۲۷
شعوبیان مسلمان، ۱۸۳	سلطان، ۹۳
شعوبیه، ۷۴	سلطنت انسان بر انسان، ۹۲
شفیع، ۹۳	سلطه، ۹۲
شکوائیه، ۱۴۳	سنت، ۶۵، ۱۲۵
شهادت، ۱۴۳	سنت اصحاب، ۱۰۵
شهادت نامه، ۶۵	سنت رسول، ۱۰۴
شهریار آیینی، ۲۲۶	سنن مجوس، ۱۹۲



- | | |
|----------------------|-----------------------------------|
| عرفان، ۱۷، ۱۲۵ | شهریار ایده آل، ۱۴۷ |
| عروج، ۱۷ | شهریار ایده آل ایران شهر، ۱۴۸ |
| عصیت، ۱۲۵ | شهریار دینار، ۱۸، ۲۷، ۴۱ |
| عصر پولادین، ۳۱، ۳۴ | شهریاری، ۲۲۵ |
| عقد، ۱۷۸ | شیر، ۵۵ |
| عقل، ۹۴، ۱۰۵ | شیردان، ۴۶ |
| علم، ۹۴ | صراط، ۴۳ |
| علی و آل، ۱۷۱ | صلیب، ۱۹۶ |
| عید ملی مغ کُشان، ۱۸ | صورت ازلی روح سوگوار ایرانی، ۱۴۴ |
| عید نوروز، ۱۹۴ | صُور خیال ایرانی، ۱۲۷ |
| غدیر، ۱۲۸، ۱۶۳ | ضد قهرمان، ۱۴۷ |
| غدیر خم، ۱۶۴ | ضمیر ناخودآگاه قومی، ۱۴۴ |
| غرب زدگی، ۱۹ | طبقات ممتاز، ۳۵ |
| گریزه، ۸۸ | طبقه ممتاز روحانیان، ۴۲ |
| غلو، ۱۲۹، ۱۴۳ | ظرف، ۸۷ |
| غمبار، ۱۶۱، ۱۷۰ | عادل، ۱۰۵ |
| غمنامه، ۱۴۳ | عاشورا، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵ |
| فاجعه، ۱۴۳ | ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱ |
| فحشای یونانی، ۲۰، ۲۵ | عدالت اجتماعی، ۱۴۳ |
| فرا تاریخی، ۱۶۱ | عدالت ادبی، ۱۴۳ |
| فرات، ۱۲۸ | عدالت انسانی، ۹۶ |
| فراق، ۱۷ | عدل، ۹۱ |
| فراق مند، ۱۷۰ | عدم، ۲۱۸ |
| فر برتر، ۴۵ | عربیت، ۱۲۵ |



فرستویه، ۱۲۸	قوة، ۱۷
فروردین، ۱۸۱	قوة خیال، ۱۷۹
فره، ۲۲۶	قهرمان، ۱۴۳، ۱۴۷
فره ایزدی، ۱۳، ۲۳، ۴۱، ۲۲۵	قیاس، ۱۹۴
فره ایزدی پیشوایی، ۲۲۶	قیم، ۹۳
فره ایزدی و ایرانی و کیانی، ۱۴	قیمومت تشریعی، ۲۲۶
فره پهلوانی، ۲۲۶	کارد مارکشی، ۴۶، ۴۷
فره شهر یاری، ۲۲۶	کربلا، ۱۴۳
فرهنگ اسلامی، ۱۰۶	کَرَن، ۲۲۶
فرهنگ اشرافیت ایرانی، ۲۰	کرفه، ۶۰
فرهنگ ایرانی تسنن، ۱۲۵	کُشتی، ۴۷
فرهنگ برهنگی، ۲۵	کَفَّار، ۱۹۳
فرهنگ ناخالص ملی، ۱۷	کفاره، ۵۶
فضای آیینی، ۱۸	کفر، ۱۰۵
فطرت، ۱۰۲	کلام، ۱۲۵
فقه، ۱۰۶، ۱۲۵	کله قند، ۱۷۸
فقه متصلب و ندیدادی، ۶۳	کمال، ۸۷، ۹۴
فقه مدیو ماهی، ۶۳	کمر بند، ۴۶
فلسفه، ۱۰۶	کودتای سقیفه، ۹۷، ۱۱۲
فلسفه یونانی، ۱۰۶	کوی ها، ۲۲۶
قانون اساسی مدینه، ۱۹۶	کیش گبرکی، ۱۲۲
قُرب، ۱۷	کیفر مرگ، ۵۶
قربان، ۱۲۸	کین سیاوش، ۱۴۸
قسط انسانی، ۱۴۳	گانه، ۴۷



- گذشته تاریخی، ۷۳
 گِزَهَم، ۲۲۶
 گلاب، ۱۷۸
 گناه، ۱۰۵
 گومیز، ۵۶، ۱۲۸
 گومیز مقدس، ۴۸
 گهنبارها، ۱۸۱
 گهنبارهای ششگانه سال، ۶۰
 مالک، ۹۰
 ماهیت، ۸۷، ۸۸
 مبالغه، ۱۴۳
 متبوع، ۸۰، ۹۰، ۹۸
 مجتهد، ۴۵
 مجری عدالت تشریعی، ۹۲
 محتسب، ۱۹۱
 محترم، ۱۴۲
 محرم، ۱۴۳
 محکوم به مرگ، ۵۴، ۵۶، ۵۸
 مرتد، ۱۰۱
 مرد، ۱۰۳
 مردان مقدس، ۵۷
 مردنما، ۱۰۳
 مرگ، ۴۹
 مسئول، ۹۱
 مستی گفتار، ۱۳۳
 مشایخ ایرانی تسنن، ۱۲۷
 مشایخ ایرانی شریعت، ۱۲۷
 مشایخ ایرانی طریقت، ۱۲۷
 مظروف، ۸۷
 معنویت آریایی، ۲۶
 مغ آزاری، ۲۵
 مغ کشی، ۱۸
 مفتی، ۴۵
 مقدسان آیینی، ۳۱
 مکتب فقهی سین، ۶۲
 مکتب فقهی هوشنگی، ۶۲، ۶۴
 منحنی هندسی حقیقت، ۸۰
 موبد، ۴۵، ۴۶، ۵۹
 موبدان، ۵۷، ۲۲۶، ۲۲۷
 موبدان موبد، ۴۶
 موبد اهورامزدا، ۳۶
 موبد اهورامزدا کرتیر، ۲۲۸
 موبدشاه، ۴۶، ۲۲۶
 موبدشاهان، ۲۷
 موبدشاهان، ۱۳۲، ۲۲۶
 موبدشاهی، ۱۸
 موسیقی، ۱۷
 موضوع، ۲۲۵



موضوع تعزیه، ۱۷۰	نوگ روز، ۱۸۲
موضوع روح، ۱۳۲	نهیضت، ۹۷
موضوع نهیضت اسلام، ۸۰	نهیضت آیینی ساسانی، ۲۲
موضوع و غایت آفرینش، ۸۰	نهیضت انسانی آریایی، ۳۹
موضوع و محتوای روح، ۷۹	نهیضت انسانی اسلام، ۱۱۴
مهرگان، ۱۲۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹	نهیضت زرتشت، ۱۵، ۱۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۶۵
۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳	
میزد، ۶۰	نهیضت مزدک، ۶۷
میزد دان، ۴۶	نهیضت مغ کشی، ۲۵
ناایرانی، ۶۳	نیروز، ۲۱۹
ناسیونالیسم ایرانی، ۱۰۹	نیکی محض، ۵۱
ناقور، ۱۹۶	واجبات عینی، ۶۰
ناقوس، ۱۹۶	واقعیت، ۸۰
ناکامی قهرمان، ۱۷۰	وجود، ۱۷، ۲۳، ۵۱، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۲۱۸
نان، ۱۰۳	وحدت آیینی، ۱۸
نخبگان روشنفکر پارتی، ۲۲، ۲۳	وحدت دینی، ۲۵، ۲۸
نقطه اوج تراژدی، ۱۷۸	وحی، ۹۳، ۱۰۶، ۱۹۶
نقل، ۱۷۸	وداع، ۱۴۹
نود تازیانه، ۵۵	وزیر، ۴۵
نوروز، ۱۲۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	وصال، ۱۷
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰	وصی، ۹۲
۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰	وصیت، ۱۴۸
نوروز سلطانی، ۱۳۰	وکالت، ۹۲
نوگ روح، ۱۸۲	وکیل، ۹۲



هوم، ۴۶، ۵۵، ۱۲۸	ولایت، ۹۲
هویت، ۱۲۵	ولایت تکوینی، ۲۲۶
هویت اسلامی ایران، ۱۳۱	ولی، ۹۳
هویت قومی، ۱۴	هاون، ۴۶
هویت ملی، ۱۲۸، ۱۵۵	هاونن، ۴۵
هویت ملی ایرانی، ۱۳۰	هبوط، ۱۷
هویت و ملیت و فرهنگ و تاریخ ایران، ۷۹	هزار تازیانه، ۵۴، ۵۶
هیربد، ۴۵، ۴۶	هزار گوسفند، ۵۷
یاسین، ۱۲۹	هستی، ۹۱، ۲۱۸
یونانی مآب، ۲۰	هشت صد تازیانه، ۵۴، ۵۸
یونانی مآبی رعایا، ۱۹	هفتاد تازیانه، ۵۵
یونانی مآبی رعایای ایرانی، ۲۴	هفتصد تازیانه، ۵۴، ۵۵
	هفتصد تازیانه، ۵۳
	همجنس‌گرایی، ۲۰

کتاب‌نامه

- یشت‌ها؛ بخش اول (گزارش پورداود، چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)
- یشت‌ها؛ بخش دوم (گزارش پورداود، چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)
- یسنا؛ بخش اول (گزارش پورداود، چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)
- یسنا؛ بخش دوم (گزارش پورداود، چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)
- گائاها (گزارش پورداود، انجمن ایرانیان زرتشتی و انجمن ایران لیگ. بمبئی ۱۹۲۷ میلادی)
- گائاها (گزارش پورداود، چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۴ خورشیدی)
- خرده اوستا (گزارش پورداود، انجمن زرتشتیان و انجمن ایران لیگ. بدون تاریخ)
- ویسپرد (گزارش پورداود، چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)
- وندیداد (گزارش هاشم رضی، چاپ اول. فکر روز. تهران. ۱۳۷۶ خورشیدی)



شایست ناشایست (گزارش کتابیون مزداپور، مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۹ خورشیدی)

روایت پهلوی (گزارش مهشید میرفخرایی، مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۷ خورشیدی)

ارداویرافنامه (گزارش رحیم عقیفی، توس. تهران. ۱۳۷۲ خورشیدی)

بن دهنش هندی (گزارش رُقِیَّه بهزادی، مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۸ خورشیدی)

واژه‌نامه گزیده زاد سپرم (مهرداد بهار، بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۱ خورشیدی)

نامه تنسر (مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۲ خورشیدی + خوارزمی. تهران. ۱۳۵۴ خورشیدی)

کارنامه اردشیر (صادق هدایت، امیرکبیر. تهران. ۱۳۴۲ خورشیدی)



سید حسن تقی‌زاده / مقالات. (تهران. ۱۳۵۴ خورشیدی)

سید حسن تقی‌زاده / از پرویز تا چنگیز (فروغی. تهران. ۱۳۴۹ خورشیدی)

محمد قزوینی / مقالات قزوینی (دنیای کتاب، چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۲ خورشیدی)

دین شاه ایرانی / اخلاق ایران باستان (چاپ سوم. تهران. ۱۳۳۴ خورشیدی)

ابراهیم پورداود / خرّمشاه (انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی، بدون تاریخ)

ابراهیم پورداود / آناهیتا (تهران. ۱۳۴۱ خورشیدی)

ابراهیم پورداود / سوشیانت (انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی، ۱۹۲۷ میلادی)



ابراهیم پورداود / فرهنگ ایران باستان، چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران.

(۱۳۵۶)

محمد تقی بهار / ترجمه چند متن پهلوی (نشر سپهر. تهران. ۱۳۴۷ خورشیدی)

محمد تقی بهار / سبک شناسی (کتاب های پرستو. تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)

محمد تقی بهار / تاریخ احزاب سیاسی (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)

مهدی بیانی / نمونه سخن فارسی (تهران. ۱۳۱۷ خورشیدی)

مهرداد بهار / اساطیر ایران (توس. تهران. ۱۳۶۲ خورشیدی)

عمر بن خیام / نوروزنامه (علی حصوری. کتابخانه طهوری. تهران. ۱۳۵۷

خورشیدی)

هاشم نجفی یزدی / رساله نوروزیه نجفی (چاپخانه پاینده. یزد. ۱۳۷۱ قمری)

سرگرد اورنگ / جشن های ایران باستان. (تهران. ۱۳۳۵ خورشیدی)

ابوالقاسم انجوی شیرازی / جشن ها و آداب و معتقدات زمستان (امیرکبیر.

تهران. ۱۳۵۲ خورشیدی)

مرتضی هنری / آیین های نوروزی (وزارت فرهنگ و هنر. تهران. ۱۳۵۳

خورشیدی)

حبیب الله بزرگ زاد / جشن ها و اعیاد ملی و مذهبی در ایران قبل از اسلام

(تهران. ۱۳۵۰ خورشیدی)

احسان یار شاطر / تعزیه و آیین های سوگواری در ایران (مجموعه مقالات تعزیه

هنر پیشرو ایران. ؟)

پرویز اذکایی / نوروز، تاریخچه و مرجع شناسی (وزارت فرهنگ و هنر. تهران.

(۱۳۵۳)



- ذبیح الله منصوری / امام حسین و ایران (جاویدان، تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی)
 خاورشناسان / میراث ایران (گروه ترجمه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶ خورشیدی)
- ابوالحسن الاشعری / مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین (ترجمه محسن مؤبدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ خورشیدی)
- اسماعیل حقی البرسوی / تفسیر روح البیان (دار احیاء التراث العربی، بیروت، ؟)
 محمد بن سلیمان راوندی / راحة الصدور و آية السرور (چاپ محمد اقبال، علمی، تهران، ۱۳۶۳)
- شیخ عبدالجلیل قزوینی / النقض (چاپ محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۱ ق / ۱۳۳۱ خورشیدی)
- شرف الدین علی یزدی / ظفرنامه (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ خورشیدی)
 خواجه نظام الملک / سیاست نامه (چاپ محمد قزوینی و مدرس چهاردهی، طهوری، تهران، ۱۳۳۴)
- محمود بن عثمان / فردوس المرشديه فی اسرار الصمدية (انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸)
- احمد بن محمد الميدانی / السامی فی الاسامی (چاپ سنگی، ؟)
 اسدی طوسی / لغت فرس (طهوری، تهران، ۱۳۳۶ خورشیدی)
 عبدالرشید تنوی / فرهنگ رشیدی (چاپ کلکته، ۱۸۷۲ میلادی)
 دبستان المذاهب (چاپ افست، بمبئی، ۱۲۹۳ قمری)
- ابوریحان محمد بن احمد بیرونی / التفهیم لاوائل صناعة التنجیم (انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲)



- محمد حسن خان اعتماد السلطنه / الماثر والاثر (کتابخانه سنایی. تهران. ؟)
- صادق همایونی / تعزیه در ایران (انتشارات نوید. شیراز، ۱۳۶۸ خورشیدی)
- تقی الدین اوحدی / سرمه سلیمانی (تهران. ۱۳۶۴ خورشیدی)
- شارستان چهار چمن / (چاپ سنگی. بمبئی. ۱۳۲۸ ق)
- رشیدالدین میبیدی / کشف الاسرار و عدة الابرار (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)
- ابن اسفندیار / تجارب السلف (چاپ اقبال. ۱۳۳۶ خورشیدی)
- محمد بن سلیمان تنکابنی / اکلیل المصائب (چاپ سنگی. تهران. ؟)
- علی اصغر فقیهی / آل بویه و اوضاع زمان ایشان (انتشارات صبا. تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)
- ژان باتیست تاورنیه / سفرنامه تاورنیه (ترجمه ابوتراب نوری، کتاب فروشی تایید. اصفهان. ۱۳۳۶)
- احمد علی خان وزیری / تاریخ کرمان (چاپ باستانی پاریزی، علمی. تهران. ۱۳۶۴ خورشیدی)
- سلیم بن قیس / تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. رسالت قم، تهران. ۱۳۷۷)
- محمودرضا افتخارزاده / ایران؛ آیین و فرهنگ (رسالت قلم. تهران. ۱۳۷۷ خورشیدی)
- محمودرضا افتخارزاده / شعوبیه؛ ناسیونالیسم ایرانی (معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۶ خورشیدی)
- عبدالله مهدی الخطیب / ایران در روزگار اموی (ترجمه محمودرضا



افتخارزاده. رسالت قلم. تهران. ۱۳۷۷)

چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام و فرهنگ عاشورا.
تهران. ۱۳۷۴ خورشیدی)

اشک شفق (گردآوری رضا معصومی. انتشارات رشیدی، تهران. ۱۳۷۷
خورشیدی)

بدرالدین قوامی / دیوان قوامی رازی (چاپ محدث ارموی. تهران. ۱۳۳۴
خورشیدی)

محمد معین / فرهنگ معین (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)

ابوالقاسم فردوسی / شاهنامه (چاپ مسکو. ۱۹۷۴ میلادی)

حمدالله مستوفی / تاریخ گزیده (چاپ نوایی، امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۶
خورشیدی)

احمد تفضلی / تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام (سخن. تهران. ۱۳۷۶
خورشیدی)

امیر مهدی بدیع / یونانیان و بربرها (ترجمه احمد آرام. پرواز، تهران. ۱۳۶۳)



مجله ایرانشهر، سال اول، ۱۹۲۲ میلادی. ش ۳: نوروز بعد از اسلام. + نوروز قبل
از اسلام + نوروز دربار ساسانی، نوروز دربار صفوی، نوروز و خوش بهار کسری.
نشریه ایران کوده، سال ۱۳۳۱ خورشیدی. ش ۱۶: ترجمه متن رساله پهلوی ماه
فروردین روز خرداد.



قرآن کریم



- نهج البلاغة (تحقيق الدكتور صبحي الصالح . بيروت . ١٩٧٥ ميلادي)
- ابوالقاسم الفردوسي / الشاهنامه (ترجمها نثراً؛ الفتح بن علي ابنداري . تحقيق الدكتور عبدالوهاب غزام . مصر ، القاهرة . بالافست ، طهران . ١٩٧٥ ميلادي)
- عمر بن خوص السنامي / نصاب الاحتساب (طبع سري . ؟)
- ابو هلال العسكري / الاوائل (دمشق ١٩٧٥ ميلادي)
- الراغب الاصفهاني / محاضرات الادبا (دارالحياة . بيروت . ١٩٦١ ميلادي)
- خير الله طلفاح / الشعوبية عدو العرب الاول (بغداد . مطبعة المعارف . ١٩٧٢ ميلادي)
- حسين محمد يوسف / لكي لاتتحطم حصون الاسلام من الداخل (دارالاعتصام . قاهره . الطبعة الثانية ١٣٩٩/١٩٧٩ ميلادي)
- محمد فهمي عبدالوهاب / مقومات الدعوة الاسلاميه (دارالاعتصام . قاهره . الطبعة الثانية ١٣٩٨/١٩٧٨ ميلادي)
- محمد عطيه خميس / الشريعة الاسلاميه (دارالاعتصام . قاهره . ١٣٩٨/١٩٧٨ م)
- ابن سعد / الطبقات الكبرى (دارصادر . بيروت . ؟)
- ابن عبدالبر / الاستيعاب في معرفة الاصحاب (القاهره . ؟)
- جمال الدين المزي / تهذيب الكمال في اسماء الرجال (مؤسسة الرسالة . بيروت . الطبعة الثالثة ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م)
- ابونعيم الاصفهاني / ذكر اخبار الاصفهان (لیدن . ١٩٣٤ ميلادي)
- ابن حجر عسقلاني / الاصابة في تمييز الصحابة (هند . كلكته . ١٨٥٦ ميلادي)
- ابن جوزي / اجتماع الجيوش الاسلاميه (بيروت . ١٩٧١ م)



محمد بن عبدالكريم الشهرستاني / الملل و النحل (دارالمعرفة. بيروت.
١٣٩٥/١٩٧٥ هـ)

عبدالقاهر البغدادى / الفرق بين الفرق (بيروت. دارالمعرفة. ؟)

حسن بن موسى النوبختى / فرق الشيعة (النجف. المطبعة الحيدرية ١٣٥٥
ق/١٩٣٦ ميلادى)

النديم / الفهرست (طبع رضا تجدد. طهران. ١٣٥٠ خورشيدى)

موسوعة الخراج (دارالمعرفة. بيروت. ؟)

يحيى بن آدم / الخراج (دارالمعرفة. بيروت. ؟)

عبد الرحمن بن احمد حنبل / الاستخراج لاحكام الخراج (دار المعرفة.
بيروت. ؟)

احمد زكى صفوت / جمهرة رسائل العرب (القاهرة ١٣٩١ ق/ ١٩٧١ م)

احمد بن حنبل / كتاب العلل و معرفة الرجال (تركيا. انقره. ١٩٦٣ م)

احمد بن حنبل / المسند (مصر. القاهرة، دارالمعارف ١٣٧٧ ق/ ١٩٥٨ م)

عناية الله القهپايى / مجمع الرجال (مؤسسه اسماعيليان. قم. ١٣٨٤ ق)

احمد بن حسين الغضائرى / كتاب الضعفا (خطى. كتابخانه آية الله نجفى، قم)

احمد بن على النجاشى / كتاب الرجال (مكتبة الداورى. قم. ١٣٩٧ ق)

حسن بن يوسف الحللى / كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد (مكتبة
المصطفوى. قم. ؟)

سعد بن عبد الله الاشعري / المقالات والفرق (چاپ مشكور. تهران. ١٣٦٠
خورشيدى)



ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله البرقی / کتاب الرجال (چاپ دانشگاه تهران. ۱۳۴۲ خورشیدی)

ابو عمرو الکشی / اختیار معرفة الرجال (دانشگاه فردوسی. مشهد. ۱۳۴۸ خورشیدی)

ابراهیم الثقفی / الغارات (تحقیق محدث ارموی. انجمن آثار ملی، تهران. ۱۳۵۳ خورشیدی)

علی بن حسین الکرکی / جامع المقاصد فی شرح القواعد (مؤسسة آل البيت. قم. ۱۴۰۸ ق)

عبد العزيز الدهلوی / التحفة الاثنا عشریه (ترکیه، استانبول. ۱۳۹۶ ق/ ۱۹۷۶ م)
جمال الدين مقداد الحلّی / ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين (مکتبه، آیه الله نجفی. قم. ۱۴۰۵ ق)

عبدالرحمن بدوی / مؤلفات الغزالی (الکویت، دارالقلم. ۱۹۷۲ میلادی)

ابن منظور / لسان العرب (بیروت، دار صادر. ؟)

محمد بن حسن الطوسی / تهذیب الاحکام (دارالکتب الاسلامیه. طهران. ۱۳۹۰ ق)

محمد بن حسن الطوسی / کتاب الخلاف (دارالمعارف الاسلامیه. قم. ؟)

ابوجعفر الصدوق / من لا یحضره الفقیه (دارالکتب الاسلامیه. طهران. ۱۳۹۰ ق)

علامه مجلسی / بحار الانوار (دار احیاء التراث العربی. بیروت. ۱۳۹۷ ق)

عبد الحسين الامینی / الغدير فی الکتاب و السنة و الادب (دار احیاء التراث العربی. بیروت. ۱۳۹۷ ق)

شمس الدين السرخسی / المبسوط (مطبعة السادة. القاهرة. ۱۳۲۴ ق)



على بن الحسين المسعودى / مروج الذهب و معادن الجواهر (دارالاندلس. بيروت. ؟)

على بن الحسين المسعودى / التنبيه والاشراف (دار صاوى. القاهرة. ؟)

عبد الرزاق المقرم / الامام زين العابدين (مكتبة البصيرتى. قم. ؟)

آقا بزرگ الطهرانى / الذريعة الى تصانيف الشيعة (چاپ مجلس. ١٣٢٧ خورشيدى)

مفضل بن عمرو الجعفى / الهفت الشريف (تحقيق مصطفى غالب. بيروت. ١٩٦٣ م)

الحر العاملى / وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة (بالافست. بيروت. ١٣٥٩ ق)

عمر بن شبه / تاريخ المدينة (بيروت. ؟ ١٣٩٥ ق)

ابن هشام / السيرة النبوية (مكتبة الكليات. القاهرة. ١٩٨٤ م)

على بن احمد الواحدى / اسباب النزول (دار الكتب العلمية. بيروت. ١٩٢٨/١٤٠٢ م)

النوروز فى مصادر الفقه و الحديث (مركز المعجم الفقهى. قم. ؟)

الطبرسى / مكارم الاخلاق (الطبعة السادسة. بيروت، ١٣٩٢ ق / ١٩٧٢ م)

محمد جواد مغينه / الدولة الاسلامية (دارالعلم للملايين. بيروت. ١٩٧٩ م)

عباس محمود عقاد / مجموعة العبقريات الاسلامية الكامله (دارالكتاب العربى. بيروت، الطبعة الاولى ١٩٧١/١٣٩١ ق)

Mary Boyce ; The manichaen Hymn Cycle in Parthian.

(Oxford University Press. London. 1954)

New writing history of Islamic Iran

ISLAM and IRAN

Religion and Nationality

By: M.R.Eftekharzadeh

